

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228522

UNIVERSAL
LIBRARY

بسم الله الرحمن الرحيم *
 ۵۲۲۶۶
 ۱۹۱۵
 ۲-۱۳

تقریظ: منبع بفضل و کمالات مجمع احادیث و آیات مقدسه ائمه اصحاب علم و هنر پیشوای علمای
 شجر کاشف علوم عقلیه و اکتف فنون فقهیه محرم اسرار الهوتی مرجع افروز جبروتی کفایت
 الحاج کفایت المحتاج کفیل امور کافه انام معتمد کارهای خاص و عام دستگیر ضعیف و کبر توانمند
 عرب و فتر اعیان جناب مولانا مولوی حافظ حاجی احمد کبیر ابد الله برکاته و ادامة افصاله
 علی رؤس البغی و البقیر * الدر و الدری خافاجوده * فتح صفای البحر و الافلاک * لازالت
 یاصدر الهدایه و الفقی * مدیر اعلی افق الکرامه و الهدی * که برین شعر مرقوم گشته

سباسب بقیاس مرقه در بر اگر مثله قد و تش عروس معنی کمر را در جمله فکر جلوه ظهور
 و صانع کمشن سواد لفظ را از فروغ همگون چون مردم چشم سبب چشمه نور گردانید
 و زبان نطقی پر داز را از افاضه نیسان کمر تشنگی گوهر دامن و فکر معنی طراز را از فیض
 بار سوز تشنگی گل در گریبان و صلوة طیات و تحیات زاکیات بر سر و رکائات امام الانبیا
 تاج الاعیان محمد مصطفی و بر آل اطهار و اصحاب کنار او باد اما بعد بر ضمایر مهر نظامی صفت کریمان
 صفای کیش و انشا آرایان معانی اندیش منقحی فایده که چون به کتاب ابوالفضل که در بناهت
 معانی و لافک معانی علم فقر و افراجه و رقم تعطل و اندر اس بر صفحه کتب قاسیه کشیده از
 وقت مضامین عایش شانه عقول بوشکافش چون دل سودا از دکان ذلت موشان صد جاگ
 و بلاهت و نازکی عرائس نکاتش کنار فہوم از تمت هم آغوشی پاک نظر بران مجمع کمالات

انسانی و مورد فیوضات سبحانی سر و قدر انشا پر دازان جهان و سرور قی سنجای
 بلاغت نشان و حیدر انصاف زید الدهر مولوی محمد اعلم حفظه الله تعالی و سلم سلامت ذهنی و
 ذکاوت فطری و یکمال مساعی نمیده و نه دوات جزایه شری در تسهیل مشربک نشر بنایت
 توضیح و تشریح در حل مقلات نشر بنایت تهریح که طالبان فن انشا را را این سوی مطلب
 نماید و متشیان فصاحت شمار را بلاغت افزاید بجز تخریر در آورده اند الله اعلم به شری
 است که اگر کش شرح صد و ده خوانم رواست و مگر مسرت قلوب و اعظم کمالی اگر
 نعمت خاق عالمی بآینه شان متعالی می بود بنایت ساده نگار بیش و کم بر روی شکیست و
 امان اند حسینی بامه جاده و شرف مکانی از مشهوره رنگینی الفاظش از شش وجود
 ساده می گشت و طاقانی با وجود همه دانی از بس غم و غصه چین بر چین می آورد و صاحب
 طفرایا آن قسبات و انشا از خجالت خط عبودیت بر ناخبره سدا کنگی ثبت می کرد هر کفایت
 چون زبان فصاحت بیان از تقریر تو صیغش بقصود و معیلان و کلک منافی سبک در بیان
 صفاتش بریده زبان همان بهتر که بدای شایع ختم کلام بنایم الهی ملاحظه گوین قرین عاقلش کند
 بحسبمت النبی و آله الامجاد

تقریظ امجاز رقم هزار و نهم فصاحت شمار بلاغت و آثار عالم بیکه فاضل بی همتا
 قانون تخریر و تفسیر فنون تشریفات خواص عالم مقبول و مقبول و صفات فروع و اصول
 و قیود شانس مضامین کمر رس و او این شاعر بی بدل صاحب قصاید و غزل محب صادق دوست
 و اثنی مرتب امور انام جمع مهمات خامر و عام نصف کیش انصاف از شش برگزیده آذوق
 کریم الاخلاق خلاصه خاندان نبوی شاد و دودمان مصرعوی جناب مولوی امدادی عظیم آبادی
 ادا ام الله المعالی و صانه عی آقا ت الامادی * زحل شگر و او در کمره دانی *
 عطار و چاکر کش در خانه رانی * فلا زلت بیاعد در الاغالی * و بالتفضل برهان اهل المعالی *
 که برین کتاب صورت ارقام پذیرفته

سبحان المدد شرح نکات ملائی که تا این زمان عرابس معاین و بخش کثوره مقصوده
 فی الخیام و نه رات نکات و نشینش کسب مشوره فی الظلام و تنجیب و ستور و و بخش
 برداری طع از جمعه و جلوه طرازی نکر مشکل بسند فکله مدینه تحقیق هر سپهره فی کشف
 شریکات حقایق مناجات و قایم غایه میرای چهره شاد به ان معانی و گین چهره آرای
 نازنین استعارات متنی از تفایح لطف طعش بوی گل بر دماغ صباگران و از طراوت
 گلشن نمیشمار طعش و اسن خزان و شک گریبان بهارستان اصل اصول فروغ و اصول
 عالم مقبول و مقبول نکره و س و نه بر و صاحب فضل و هنر المنحلی ملامه به بلاغده سبحان
 و نظامه بقصا حده حسان بل قد استصفی به مناهل الفصاحه و استعلی به
 مشارب ارباب البلاغه فریده دهره و حیدر عصره الامعی الادبیت المودعی الاریب
 المایح البارع الافخم المروئی محمد اعلم لا زالت شمس علمه طالع
 بعث لا یعثر بها الکسوف واقمار کماله لامعة بعث لا یعثر بها الکسوف
 جمال نظام گرفت و حق اختتام پذیرفت المی شریعت دله بر روی نظری من بدایع
 و معانی را با نوح تا بان فن بلاغت و مانع هر فقه اش شرح کتاب معانی مشکل و
 هر که اش و فخر فکیل طالب مجمل هر حرفش نام نکره رانی و هر شش ظفرای مشور سخنه انی
 سوادش سرکش ویده بیانی باضش آینه دار و لایحه صبح و انائی هر شش بخش خور سببه
 مطلع تحقیق و هر تو شش و ریای شیخ مدقی مشیان فصاحت آفرین و الیاد نام انشا پردازی
 و سخنوری مشرسلان بلاغت امین را دستور الملک عبادت آرائی و بادلت محسری
 * نظم * * تعالی المدد خرم و سنان است * * بهار شریکیت باغ خان است * * و مد گلشن
 معنی شکفته * * چمن و شک از چهار شش گرفته * * بر شک کل رواج تازه اس * * و او از بارش از دشت باد

تقریظ افضل العلماء اکمل اصحابی قوام علم و ادب متقی مناسبت سنان عرب کاشف

مشکلات لغت را نافع مناجات بلاغت موقت قواعد نحو و صرف موضح خواص کتب و مصنف
موشح قانون عدالت شرح آئین نصفت معتقد ای خلافتش جهان و جهانیان مقرر اشتغالش
وزمانیان خیر ائمه و حیدر اله بر سر دغایات کریم جناب مولوی عبد الرحیم مد ظله العالی •
۱۰۱۰ م الله العالمین جلالة . و صد علی اهل العلم ظلاله کبرین شرح صورت تحریر یافته

* بعد حمد خدائی که شرح صد و در مومنان به معرفت خود نمود و صلوة و سلام بر رسول اد *
که کوی سبقت از ایشان خویش در بود و بر آل کرام و اصحاب کلام او که هادی طریق
ز هر احوالی مات یضانه کوشش لطافت نبوتش را زوده یاد که فصل حامل و ادیب کامل
وانده و موز خفی و جلی کشیده نیت ملوی و معنوی پیشوای ده روان انشا پر دازی
مقدمه ای سالکان ساکب کنی طرازی گره کشای منجلیات نظمی و نثری و بهای طرق مشیگری
ماهر علوم معقول و واقف ذنون معقول مجمع فضائل منبع نواصل یکه فردش ملویات علامی
علامه نامی اعنی مولوی محمد اعظم شرحی که شرح صد در طایبان این فن از و توان کرد و دل
شادمان سات بخون از و توان زد مشتمل بر تحقیقات مقام مسئله و لغات عربیه و فارسیه و ایضاح
تقریصات مستوره و انکشاف نکات پوشیده به صد خوبی و دل فریبی تالیف کرده اند اگر
آزافه بگ دانش وینش گویند بجا ست بلکه اگر دستور الکل ابوالفضل و اخیش
خوانده روا * بیت * * درین کتاب نظر کن به چشم عبرت بین * که نقش صورت
مانی و اجبت چینی است * کتاب نیست نکه میبیم که دریابیت * که دست حسن ز اطراف
ادگر چنین است * الحق که با وجود جم صیر جامع کبیر است ولی بدل و نظیر و کنز دایم است
مبسوط و تفسیر اگر بکول منبایان جهان دانم بجا ست و اگر شش باعث شرح صد و در خانم سرانه
و در من قابل * قطعه * * کین نسخه کز عهد کهن شد تازه * افتاده بهر مقام زو آورده *
جله شش بادا ابدیم فیروزه بخرخ * و از نامه رشتنهای خورشید ازه

تقریظ علامه عمر فهمانه دهر حیات بکر بر پروران و عالمیان میار آزمائی دانشوران و
فاضلان مدبر زمان عقیل دوران معلم قوانین فصاحت مردج مضامین بلاغت قاصد سیدان
سخنی پر دازی که نامشمار گاه طرازی سالد خاتم ان نامی خلاصه دودمان خاتمی فضائل اکتاه
فواصل دستگاه جناب مولوی سید قدرت الله دامت برکاته علی العالمین الی یوم الدین
* کلام ملک من حسن القبول من وج * * یغفور باقسام المطلب سامعه *

* که برین کتاب منبث شده

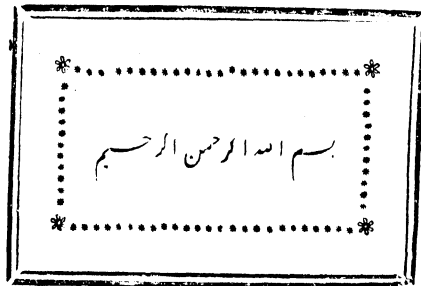
* سرسلان بلاغت نشان و نشان سحر بیان را مرده باد از انجا که مکاتبات و مراسلات
ابوالفضل ابن المبارک ناگوری که با اسم علامی اشتهار دارد با وصف فصاحت عبارات
وسلاست کلمات و مناسبت اشعارات جایگزین دات ایگار افکار و غرائس
مضامین ابدادش همچنان دهنق حجاب و جلایب اختیاب جلوه آرد و تا این زمان
آلایش دست کثرت نامحرمان و اخبار تحلیلات بیکارگان ذامان عصمتش بنا لوده اینک خواص
بحر معانی نقاد شود گاه دانی عالم با عمل فاضل بی بدل صاحب طبع سلیم و ذہین مستقیم محرم اسرار
سخنی واقف و موزون و کهن عقده کشای شریکات علوم کاشت و قایق و مصلحات فهو مخلص
گلستان معانی بگله سده پیوند بوستان سخنی دانی بگانه آفاق و عالم مولوی محمد اعلم ادا الله تعالی
و غلم آن پروکیان ستور سلو زر البکار طبع منکمل پسند و باغوش فکر بلند خود را آورده
برایش شرحی پاکیزه و لطیف و تشریحی برگزیده و نظمت تابعت نموده اند و بترتیب این و
تنظیم و تنسیب آرازیب تازه و زینت بی اندازه بخشیده سبحان الله بهی شرحی و عجب
تالیفی که ناو خود کشف مفردات لغات و مرموزات کتاب و توضیح کلام و تفریح مرام
و حل عقده های سر بسته و تبیین نکته های نهفته و ترجمه اصل عبارات و تذییب مین
مکاتبات که باعث نارسائی ناقان و کمبایی منتهمان از لباس صحت عاری و از زیور و سستی خالی
بودیم بر احوال اسلاف کبار و سیر سلاطین نامدار و اخبار امیران با اقتدار و بزرگان ذی

هفتاد که بلام نامی و اسم سالی او شان در اصل کتاب بتقریبی مرتوم بود که بود و دشمن
 و محتوی است الحقی شرعی بدین خوبی و نایبی باین محبوبه و رفیع انشا که مبتدیان را
 بکار آید و مبتدیان را بلاغت افزاید مرست گشته و وجود دیوده اگر آنرا نظر الفاظ آید و
 کلمات او اندر فکر و شش نفایس الزام گویند مراست یا لحاظ صفائی معانی و روشنی بیانی
 مرآه الصائرش نامند و است اللهم اجعله مقبولا فی العالمین کما جعلت مودعه من
 الاکامین والاعظمین قطعات متضمن تاریخ اتمام طبع و هم مثل تاریخ تالیف کتاب هذا طریق تفسیر
 از انجا نظر از شاعر میچیزد و از نظریات فصاحت شمار لطیف بلاغت و اشار بدلا صراطیفه آرا که پسند
 توانی بند رئیس الرؤسا شریف الشرفا کریم الاخلاق عظیم الاشفاق صاحب رای
 و ذریک جناب میرزا بهر جنگ دام لطفه و زو او فصله قطعات مذکوره بمعنی مشکلات علامی
 * و تا این زمان بکنم عدم * مولوی اعلمش شرح کرد * از برای فواید عالم * بهر تاریخ
 سال او آزاد * کمر بی بست مستحکم * بسر زو زکرت روشش * که داین سرور ابدی قلم
 * هدی طالبان علم و فن * شرح علامی آمد از علم * ۱۲۳۹ * تاریخ تالیف * یکی همان محمد علم *
 گایام جو او و علم کم زاد * علامی را بشرح آورد * زان عقده مشکلات بکشد * نشد دفتر فیض سال تالیف
 می گاهش خان ز فکر آزاد * ۱۲۴۰ * دو قطعه تاریخ مشتمل اتمام طبع شرح هذا یکی * و ن
 تعمیم و دیگری با تمهید از صاحب فکر و طبع و سبب مالک ذهن و ذکا معنی بی نظیر انشا پر داز
 دل پذیر عمد و تعالی پسندیده شاکل مرجع محاسن اطلاق مجمع حسنات و وفاق جناب
 منش احمد حسین ساد احمد تعالی بحسب الحسنین * قطعات مذبوره و قلمه بدوان تعمیم * ز ذهن
 تألیف و طبع باند مولوی اعلم * نظامی یا نصرت خوشتر شرح علامی * محمد احمد * بدیم در فکر
 نام و بخش که هفت بر ملا گشتا * بود کاش عالم موزین چراغ غم * ۱۲۴۱ * تاریخ دیگر بطور تعمیم
 چون ز اعلم بخش و زیانی * نسخه شرح دل فریب آمد * در دستان روان کهن * شرح علامینش
 عجیب آمد * گفت هفت بگو ش من بولا * سال تاریخ آن غریب آمد * ۱۲۴۱

باید دانست که هر سنی شرح علای که بی مهر و دستخط محمد عالم پاشه مال و زودبیت کسی عجز داری آن جرات نماید
* فهرس سنی مرآت۱۵ اضا بر شرح علای *

۵۸	شرح نامه ای خواهر آه	۳	شرح عرضداشت سوم	۱۲	تشریح مکتوب اول
۵۹	شرح نامه عربیت آه	۴	شرح عرضداشت چهارم	۲۲	تشریح مکتوب دوم
۶۰	شرح نامه ای لقای آه	۵	شرح عرضداشت پنجم	۳۰	تشریح مکتوب سوم
۶۱	شرح نامه اله تعالی آه	۶	تشریح نامه اول انفات آه	۳۵	تشریح مکتوب چهارم
۶۲	شرح نامه چاره آه	۷	تشریح نامه بوقت آه	۳۸	تشریح نامه اول
۶۳	شرح نامه بی آه	۸	تشریح نامه بوقت آه	۴۲	تشریح مفاد غده
۶۴	شرح نامه بحق آه	۱۰	تشریح نامه بوقت آه	۴۵	تشریح فرمان اول
۶۵	شرح نامه منت آه	۱۱	تشریح نامه سلامی آه	۴۷	تشریح فرمان دوم
۶۶	شرح نامه امید آه	۱۱	تشریح نامه بشری آه	۵۱	تشریح منشور اول
۶۷	شرح نامه ابوالفضل آه	۲۲	تشریح نامه ابن خرف آه	۵۵	تشریح منشور دوم
۶۸	شرح نامه عاشق آه	۳۰	تشریح نامه الا آه	۵۷	تشریح فرمان سوم
۶۹	شرح نامه از دجهان آه	۳۴	تشریح نامه در گردش آه	۶۰	تشریح منشور الملک
۷۰	شرح نامه چهارم آه	۳۸	تشریح نامه اذر آه	۶۲	تشریح فرمان چهارم
۷۱	شرح نامه اله تعالی آه	۴۱	تشریح نامه رقیبه والا	۶۴	تشریح فرمان پنجم
۷۲	شرح نامه کردل آه	۴۲	تشریح نامه نامه آه	۶۵	تشریح فرمان ششم
۷۳	شرح نامه خاطر حقیقت آه	۴۳	تشریح نامه اگر آه	۶۸	تشریح فرمان هفتم
۷۴	شرح نامه خاطر هوش آه	۴۵	تشریح نامه گر نمی آه	۶۹	تشریح فرمان هشتم
۷۵	شرح نامه سانی آه	۴۷	تشریح نامه دل آه		* فهرس دقر دوم *
۷۶	شرح نامه از بگوگی آه	۴۹	تشریح نامه ذات من آه	۲	تشریح عرضداشت اول
۷۷	شرح نامه امید با شما آه	۵۲	تشریح نامه دل آه	۳	تشریح عرضداشت دوم

۱۳۰ شرح نامه شرایف آه ^{۸۵}	۱۱۰ شرح نامه امده آه ^{۵۹}	۷۹ شرح نامه ای مشتاق آه ^{۳۸}
۱۳۰ شرح نامه امده آه ^{۸۲}	۱۱۰ شرح نامه جنگلی آه ^{۶۱}	۸۰ شرح نامه ویروز آه ^{۳۹}
۱۳۱ شرح نامه این درد نامه آه ^{۸۳}	۱۱۱ شرح نامه برادر آه ^{۶۲}	۸۰ شرح نامه توغری آه ^{۴۰}
۱۳۲ شرح نامه مگر اجمی نامه آه ^{۸۴}	۱۱۱ شرح نامه ای آه ^{۶۳}	۸۱ شرح نامه الله تعالى آه ^{۴۱}
۱۳۲ شرح نامه خاطر آه ^{۸۵}	۱۱۱ شرح نامه خاطر آه ^{۶۴}	۸۱ شرح نامه الله تعالى قرین آه ^{۴۱}
۱۳۳ شرح نامه دل دانا آه ^{۸۶}	۱۱۲ شرح نامه ایزد آه ^{۶۵}	۸۳ شرح نامه دوستی آه ^{۴۳}
۱۳۳ شرح نامه الحمد الله آه ^{۸۷}	۱۱۲ شرح نامه ایزد آه ^{۶۶}	۸۷ شرح نامه ایزد توانا آه ^{۴۵}
۱۳۶ شرح نامه امده بس آه ^{۸۸}	۱۱۳ شرح نامه همواره آه ^{۶۷}	۸۷ شرح نامه امده آه ^{۴۶}
۱۳۷ شرح نامه خاطر آه ^{۸۹}	۱۱۵ شرح نامه ایزد توانا آه ^{۶۸}	۸۹ شرح نامه والا رقیه آه ^{۴۷}
۱۳۷ شرح نامه مجادی آه ^{۹۰}	۱۱۶ شرح نامه صد امت آه ^{۶۹}	۹۶ شرح نامه مفاد صده آه ^{۴۸}
۱۳۸ شرح نامه الله تعالى آه ^{۹۱}	۱۱۷ شرح نامه در تضایای آه ^{۷۰}	۹۷ شرح نامه ایزد آه ^{۴۹}
۱۳۹ شرح نامه الله تعالى آه ^{۹۲}	۱۱۸ شرح نامه ایزد تعالى آه ^{۷۱}	۹۹ شرح نامه مفاد صده آه ^{۵۰}
۱۳۹ شرح نامه برادر آه ^{۹۳}	۱۱۹ شرح نامه دور جی آه ^{۷۲}	۱۰۰ شرح نامه سیوم آبان آه ^{۵۱}
۱۴۳ شرح نامه امده آه ^{۹۴}	۱۲۱ شرح نامه جلایل آه ^{۷۳}	۱۰۰ شرح نامه صحت آه ^{۵۲}
۱۴۳ شرح نامه شیخ حس آه ^{۹۵}	۱۲۱ شرح نامه مفاد صده آه ^{۷۴}	۱۰۱ شرح نامه مکه آه ^{۵۳}
۱۴۳ شرح نامه شیخ آه ^{۹۶}	۱۲۲ شرح نامه آنجا که آه ^{۷۵}	۱۰۲ شرح نامه گرامی نامه آه ^{۵۴}
۱۴۳ شرح نامه ایزد توانا آه ^{۹۷}	۱۲۳ شرح نامه امده آه ^{۷۶}	۱۰۳ شرح نامه این نامه آه ^{۵۵}
۱۴۵ شرح نامه ایزد تعالى آه ^{۹۸}	۱۲۵ شرح نامه محبت آه ^{۷۷}	۱۰۶ شرح نامه مفاد صده آه ^{۵۶}
۱۴۶ شرح نامه حقیقت آه ^{۹۹}	۱۲۶ شرح نامه از و رود آه ^{۷۸}	۱۰۷ شرح نامه الله تعالى آه ^{۵۷}
۱۴۶ شرح نامه سباوت آه ^{۱۰۰}	۱۲۷ شرح نامه در حمایت آه ^{۷۹}	۱۰۷ شرح نامه هشتم آه ^{۵۸}
	۱۲۸ شرح نامه صاحبان آه ^{۸۰}	۱۰۸ شرح نامه شاید سبکها آه ^{۵۹}



الحمد لله الذي جعل اذهان الانسان موضحة للاسرار وعلم افهام الانس تشريح الخفايا والاستار
والصلوة والسلام على نبيه الكاشف عن رموز العلم والدين وعل آله واصحابه الموضحين
للمستعملين الغوامض واليقين * اما بعد اكثر از دوستان بنی تکیست و مجربان بناست که دشمن
یرنگی و دوست یرنگی بودند خصوصاً صاحب عربی بدل صاحب تصانف و نزل و انفت مضامین
حقی و جلی خواجہ نجفی زاد اسمہ علمہ و فضلہ باعث بران شده که این کتاب خلائق و عالم مکرر عالم
کعبوی و له قاضی فسل علی و له قاضی سیت اسمہ انار اسمہ برانها و جعل لیسۃ بنواهما در
تشریح مشکلات مکاتبات علامہ العزم و توضیح غلطات فکراته لہ بر صاحب العلم و النیل
شیخ ابوالفضل نور اسمہ مرتبه پردازد که جمهور عوام و بعضی از خواص را در رس و در ریس
آن کاتبی عظیم و زحمتی فہم ہم میرسد بندہ ہر چند بنظر من صنف فقہ استہداف خود را در زیدم
و خواستم کہ بابتہ ام چنین امر خود را منککہ فرزد و بزرگ نگر و اعم و جان ناتوان را بیدست
سہام ملین و ملاست سازم لیکن آنرا باین گریز اجمال برانکار نموده عرضہ بر من تک نمود

نمود و گوی اصرار از میدان مبالغه دور بود و ناچار حسب خواهش آن محب هر چه بنهم ناص
فهم و تعلیم و تربیت مدرس مد رسه فهم و عقل صاحب العلم و الفضل و انانی و موز فروع و اصول
شناسی خواص علوم و عقول و اندک ذرات نظم و نشر اشعار و از و ثار عمر مهندس کامل
ادیب فضل ذوالرافه و انکسار در ادرم مولوی علی اعظم اللهم نور موقد و عطر مضجعه بهم رسانیده و
آنچه عل لغات متلفه و کشت کجاست منسجم از استاد ما و مولانا فتح محمد موس علم لغت مروج فصاحت و
بلاغت مروج علم و عالم متبخر منبع نظم و نشر و انست اسرار مقول کاشت استاد مقبول ادیب
بیکه نوری و عرفی بی همتا مصدر و کارم اخلاق منظر کرم و وفاق مورد عنایات کریم جناب مولوی
عبد الرحیم صفی پوری مد الله طله العالی تحقیق نموده به تحریرش بیاض کافه را با پیچمواد باطن خویش
تیر می نمایم و به تسطیرش صفحہ قرطاس و اچون ظاهر شام غمزدگان در ریش خیره می سازم
و به صدق من انصف فقد استطرف و مجواز مضمان راست کیش و سخی شناسان
دور اندیش که اغاض را اشعار خود ساخته و ایما را و ثار خود شناخته اند اگر اگر
بقتضای بشریت درین امر غنائی و زنی که لازم ذات انسان و جلی ایشان است رو نماید
و با خلائی و اخلائی که از ان گزیر نیست راه یابد بدین عنو و کرم پیشنهاد نموده اند اینچو سبک
سجنان بی باک و دور مدخل و مجامع بر رکان عیب شنو وسیله گرانندی خود سازند
* نظم * ویده انصاف چه بیاید و در شمر و گرد که میاید و من تخم از عمل خام
خویش و تو بهیلاست کلم سینه و ریش و من الله التوفیق و بیده اعنة التحقيق و التلخیص
و باید دانست که را هم از ویت بهر تواتر عبارت متعرض به ذکر هر کجاست لغات باشد
صرفت بمرکات خطی انسانی نماید و از یک تشبیح لغتی می کند باز اگر همان لغت بعضی دیگر
می آید در صورت غیر متماثل متعبدین آن لغت ذکر از توضیح آن و ان صفی بنابر سهولت
قاری مناسب می داند و این تشبیح از تشبیح که دو دفتر تمام طبع شده مع تعرض از انظار آن
می کند و هر چه تشبیح و استقرا و احوال اگر می از امرایان محمد اکبر بادشاه و شیخ گردیده منتخب

و خلاصه آنرا نیز قبل از ششم دفع توضیح بموجب مجری تحریر درمی آوردم و نیز دانستی است که
 از اینجا که اکثر ذکر آباء اجداد و اولاد و احفاد اکبر در مکاتبات به کنایات و اشارات به معرض
 تحریر در آمده بنا بر علی هذا بیان آن واجب نمود پس بدانند که * فرد و سس مکانی *
 اشاره بطرف ظهیر الدین بابر جد محمد اکبر پادشاه است * و جنت آشیانی * کنایه از
 فیض الدین همایون پدر محمد اکبر پادشاه * و عرش آشیانی * کنایه از جلال الدین محمد
 اکبر پادشاه * و جنت مکانی * کنایه از نور الدین محمد بنماغیر پسر اکبر پادشاه
 * و فرد و سس آشیانی * اشاره بطرف شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان
 بیبره اکبر * و غله مکانی * اشاره بطرف محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر غازیست
 * و غله منزل * کنایه از قطب الدین محمد مظفر شاه عالم مغلوب به بهادر شاه فقط و نیز بنده اولاد
 بد که بنده از حال مصنف که لازم طریقه شریعت است و او دار ستم خراشی می شوم پوشیده
 میابد که علامه عمری الیه پسر دومی شیخ مبارک ناگو نیست در ستم نهصد و پنجاه و هشت باختری
 مقتدر از عالم عدم لباس هستی پوشیده بطلاقت سانی و لطافت بیانی و از جودت
 طبیعت و ذکاوت فطرت و در اندک زمانی بکثای عمر و بگناه دهر گردیده و از عوام منقول و منقول و در عمر
 پانزده سالگی فراخ بهم میرساند و بعد از آن تجرد و عزلت را سخت دوست میدارد و بملکیت
 و احرام و محبان صادق و دوستان و ائق در سال نوزده از جلوس عرش آشیانی
 باسلام آستان دولت نشان پادشاه سماعت حاصل می کند و او لا تشیر آیه الکرسی
 مرقوم نموده پیشکش بندگان اقدس می نماید بسبب آنکه صیت فضل و کمال و طایفه لطیف
 متعال اوسع همایون میرساند ملازمان عالی بالاطاف خمر وانی و اعطاف سلطانی او را
 مخصوص می فرمایند و زمان رنجیدگی خاطر بندگان از فضلالی متمتعین علامه سابق الذکر و برادرش
 فیضی که با وجود ترقی علم و فضل هم از مزاجدانی و روشنی بیانی بهره وانی و سرمایه گانی
 داشتند با شیخ عبدالهی و منه و مالهک که در آن عهد بدانش و عقل و علم و فضل

فیض مشهور بودند مناظره و مباحثه بر ابرپادشاه مصطفی که عیار گیر و هر لیاست و قابلیت مردمان
بود می کنند و به پشت گری سلطان روزان چند بار با کرام قاش آنها را خجل و سبک می نمایند
و از آن روز رتبه گرم بخشی در مصاحبت و مناوشت بهم میرسانند و از آنجا که شیخ نسبت
برادر کلان خویش شیخ فینسی مد اعلت تمام ده مزاج خاقانی پیدا کرده بود و بنا بر آن در
امارت سابقت فرموده در سال سی ام به منصب هزارگی میبایست و عزت می اندوزد
و در سال سی و چهارم که در شیخ ازین جهان رخت رحلت می بندد و خود دولت بقدر دوم
سیمت لزوم گاشانه شیخ و امور فرموده تسلی و تعزیت می فرمایند و جوهر کلمات
تشی و اندرز از معدن زبان فیض نشان بعالم ظهور می آورند و در سال سی و هفتم به منصب
دو هزارگی سرمایه افتخار می اندوزد و پایه اعتبار می یابد و شیخ ده وعده چند روز بخاطر
والای بنده گان آن قدر جا گرفت که محسوس شد هزار دکان شد پس بوزر او امر اچمی رسد
و دائم هم چو سایه مهر کباب پادشاه مانده کاری بی صلاح و مشورت او بعل نمی آمد بعضی
اهل عداوت و بغض مزاج سلطان با نظر مائل نمودند که شیخ را روانه دکن نمایند و مشغول
است که سلطان سلیم شاهزاده روزی بخانه شیخ تشریف آورده دید که چهل نویسنده
قرآن و تفسیر نو که شیخ بشرکت و مشورت برادر کلان خود فینسی تصنیف می نمودار قامتی کنند
شاهزاده همه را با و راق حضور پادشاه بردید گان نمود و عرض کرد که بر ملا مار احوال
و نصائح می کند و خود بخاوت مرکتب چنین فعل شتغ می شود از آن تاریخ در بازار گرمی
اوسردنی راه یافته و در قرب و نزدیکی او فوری رو نموده در سال چهل و سیوم ماه
الهی جهت آوردن شاهزاده سلطان مراد در نصت دکن می یابد و در مهم دکن گاهای
نمایان بظهور می رسد و خدمات بی پایان و جان فشانی های شایان بولفت برو می آر و چنانچه
در سنه یک هزار و هشت و آغاز سال چهل و پنجم ماه الهی هنگامیکه به مقام بیجا گشته
شرفت اند و ملازمت بنده گان سلطان گردید بر زبان الامام نرجهان گزشت * بیت *

* فرخنده مشی باید و خوش منهای * تا با تو حکایت کنم از بهایی * و ظم طهار چنان خدمات
در همان زمان به منصب چهارم از هی علم عزت و فخر رفیع بمرسان و اقران برافراخت
و در سال پس و پنجم که مزاج عرش آشیانی بطور بدگمانی از طرف شاهزاده سلطان
سلیم منتفی گردید از آنجا که شیخ موصوف معتقد درگاه و محرم بارگاه بود و در راستی و درستی
و تزیین حضرت و علو منزلت کمی را عدیل و سبب داشت ظل سبحانی او را از دکن طلب
فرمودند و امر عالی برین منطقت صد دریافت که فوج خود را در اینجا گزاشته جریده
مشرف ملازمست شود و شیخ عبد الرحمن به خود رابع لشکر نهرت پیکه و امرای کمکی در دکن
داشته برسم و واسطه حاضر حضور رگردد و شاهزاده سابق الذکر که بعزت فرط اخلاص
و عقیدت شیخ بامری و دلی نعمی خویش مکدر خاطر بود آمدن او را درین زمان مضر و مغل
مقصد خویش تصور نموده و تنها آندنش را قیوح عظیم و فوج فحیم انگاشته و قتل شیخ اول
بایه سلطنت خود پنداشته بر سنگد یوننده را که از سر حد او گزر شیخ ناگزیر بود با مقام
الطاف و انواع غایات امیدوار گردیده بخونریزش ترغیب فرمود او بر سر راه انتظار
فرصتی کشید که دقت این خبر و شست اثر به شیخ رسید مردمان همراهی شیخ نظر بر حفظ جان که از
ضر و ریاست توان شمر و بهای کما آتی جاذبه شد نه شیخ با سماع این سخن برسم شده بر زبان
آورد که دزدی را پند یار که هم به دیو سنگ راه رسیم نژادان گردد و ز آید به پارم
و بیع الاول سه یک هزار و پانزده زر سنگ و یو در آشنای را در بنم کرد و بی سرای بر که
از بر و زشش کرده است با فوج کثیر و جم غفیر بوم آورد و در آن بنجم دو لشکر از شیخ بنا بر
مصلحت و وقت تحریص از معرکه جنگ و جدال کردند و زد که ای افغان که از رفتن
قدیم او به عرض نمود که در قصبه ابتدای که نزدیک است راهی و ایان و راه به سورج سنگ
بانه هزار و وار فروکش هسته آنها را با کمک خود گرفته تا دسیب بی او بان باید فرمود شیخ
از سنگ گریز بر جان خود در هم فرو نموده بهادرانه قد جان در باخت زما یک خبر این حال به مال

ویرمانی بگوشتش اکبر پادشاه رسید جانه صبر و دید و گریبان شکستایی چاک زنده بر فوت جواهر
 یکتا و فتنه ان گوهر بی بهمتا مسافرها خورد و بر زبان مبارک آورد که اگر خواهش پادشاهی
 از سودای خاطرش هر از ده سر بر زده بود مرا بقتل رسانیدی و شیخ را انگاهد اشستی
 و فی الله به این شهر بر خواند * بیت * شیخ ما ز نسیمه تن چون سوی مآدمه * ز اشتیاق
 پای بومی بی سر و پا آمد * اعظم خان تاراج فوت شیخ بطریق تقدیم یافته * تاراج مصرع * تیغ
 اعجاز سیم الله سر باغی برید * سر لفظ باغی که حرف باست و در کرده و حفظ افغانی که بحساب
 ایچیکار و یازده هجری می شود باید گرفت و نیز نقل کند که شیخ در خواب آمده گفت که
 تاراج فوت من بنده ابو الفضل است از شاه ابو المعالی قادری که از ستیغ لاهور
 است منقول شده که فرمود من از کارهای ابو الفضل انکار داشتم شش خواب دیدم که
 در مجلس جانب رسالت باب صلوٰه الله و سلامه علیه ابو الفضل را حاضر کرده حضرت
 جبهه مبارک را بر روی شیخ انداخته و در مجلس نشاندند و فرمودند که این مرد در حیات چندین
 مرتب افعال شریفه شده بود اما مناجات او که آغازش این است الی یگان را بواسطه
 یکن سر فرازی می بخشی و بداند از این مفتنمای کرم و کوازی موجب نجات او گردید تا غیر شیخ
 زبان زده خاص و عام است بعضی به کیش بر این اورا منسوب گفته و برخی شمس پرست
 خوانند و جوقی و بره داده و الله اعلم بالصواب پس ازین بند ذکر برخی از تحقیقات جلال الدین
 محمد اکبر بن نصیر الدین همایون بن طاهر الدین بابر نکیف قاریان و تصدیق سنان جائز میباید
 محضی سنان که پادشاه نجسته بخت و فرزند طالع فرزندان بن شده است بکلام و در وقت گلی
 بر سر رخسار منیر دار السلطنت دہلی ر و فوق اغرامی شود و پنجاه و دو سال بر سر
 کارمائی و پادشاهی شادمانی جلوه و بر میگرد و در عهد خود بر جانب که التفات می فرماید
 جنگ گردون و داسپه بد انجانب خنان اختیار خود دست افتد ار او می دید و بر
 ناحیه که روی آورد فتح و نصرت و بخت و دولت عجلای غاشیه امثال او بر دو کشت

گرفته هر گاه او مید و دو چاکرانش ، عوی پادشاهان می کنند و ملازمانش خیال
سلطنت و ایالت دوسه دارند مردمان اهل بنر خنریش را امپ گاه دانسته جمعی می گردند
و حرکت حسن پرورش و پرداخت او یادگارهای عجیب و غریب در زمانه میگذارد
مقبول است که چون پادشاه کهن پناه مادره دهر و اجوبه عمر شیرش که یکی از قوم
اقا غه بوده است و در هندوستان نامت پانزده سال به حکومت و ملازمت پادشاهان
هندوستان سرگرم بود و در عهد سلطنت ایلیون با قاق اقا غه ایلیون را شکست بر
شاست داده بعد از آن نامت پنج سال در هندوستان سلطنت رانی نمود ازین حاکمان به حکم جادوان
شناخت در اقلیم هندوستان فتوری بسیار و سالی ششمار راه یافت و ماموک لوانف و
حاکمان فواح لوای استیبار در میدان نام آوری می افزا زده و در هر بلد سلطانی و در هر طرف
وای کوس استقلال و شاره استیبار می زند تا آنکه شمشیر اکبری سلول شده هوای تکر و
تجبر که در دماغ آن هوساگان و سرکشان پیچیده بود و بعد از انتظام و نظم ملکات
بر آورد و در زمانه که هندوستان را با اکثری از مضائق صوبه بخمال و دکن
بقصه تصرف و اختیار خود دینی آورد اما ابو الفضل و قیسی که سرآمد ملکان و سرغنه مردمان
بودند به حضرت پادشاهی بار یافته به تابستان و تزویرات طبیعت حق تعالی را
از شرع دین متین انحراف میدهند و بطرف نکال و وبال عاقبت مائل می نمایند چنانچه شاهی
بقیام بعضی از رمومات هندوستان می فرمود و این و و شعر فنی که از قصیده هاجیه سلطان
است برین معنی بر مانی روش و وللی مبرهن است * نیت * قسمت مگر که
در خور هر جوهری عیاست * آینه با سکه و با اکبر آفتاب * اوجی که معانه خود در آینه *
این می که مشاهده می در آفتاب * داین اشعار را بسیار هندوان سنده بر آفتاب پرستی پادشاه
نموده به حسین فنی گمراه سرگرم اند عهد الله خان اوزبک حاکم ولایت توران چند نامحبات
منلوی تشیع و طعن با کبر ارقام می نماید و عذر بهتر از گناه که ابو الفضل بدور و تزویر داشته

نگاشته همه در مکاتبات و مراسلات محمد اکبر یافته می شود و اسم مبارک والدۀ مابده پادشاه
حمیده با فویگیم ملقب بر یم مکانی است

* تشریح دیباچه *

* گوناگون * نوع نوع و الف درین هر دو کلمه برای اتصال است چنانچه شبشب * سیایش *
و عا و آفرین * رکوت * لباس * قوله حیات * پوشیده همانند که این جامعنی
مشهور حیات که زیست است ظاهر مناسب بنظر نمی آید زیرا که این معنی مخصوص بشر
نیست پس بنا بر مناسبت مقام معنی آن علم و معرفت بهتر و انسب و موت که ضد آن است
کنایه از بیل حسب فرموده مولوی جامی * مصراع * که نادان مرده و داناست زنده *
* صلوات * گمراهی * پندایت * راه راست نمودن * قوله نامش بزبان آه *
این جامه را از نام اراده ذکر مآید و حقیقت باری تعالی است و الا ذکر نام پاکش موافق آیه
کریمه فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ یاد کنید مرا یاد کنم شمارا فرض است یعنی ذکر حقیقت او تعالی و
قدس به نیت ادای حمد و ثناء بر زبان خود گفتنی نفس الامر در تعریفش گنگ و لال است
گفتن بی فردی است * قوله و صفح آه * ازین مصراع اشاره بدیث لَا اُحْصِي ثَنَاءَ
عَلَيْكَ كَمَا اَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ است پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام در شان شای حق تعالی
می فرماید که شای تو کردن نمی توانم چنانچه تو شای خود کردی و ثنایات است از ذکر جمیل
بدان پس قائل می گوید که جایکه خیر البشده از وصف دمانی و ذکر جمیل مسالی اقرار به قصور
خودی فرماید من نالائق را بکجایار که زبان عاجز بیان در وصف پاکش کشایم * قوله
فی الجمله آه * باید دانست که چون از تفسیر کلام عاجزی شوند آنوقت لفظ فی الجمله می آرند
بنا بر آن قائل جهت احتصار مطلب این لفظ را آورده یعنی قسمه مختصر از بیت اول مرسوم
ست که حمد او چنان است که گفتن میدانم و لکن فقط آنرا بر زبان آوردن بسجده میدانم لهذا
ازین توهم به مصراع اخیر گریزی فرماید و می گوید که انصاف چنان گفتن که از بیت اول مفهوم

می شود و آن اثبات علم خداست در حقیقت او تعالی این هم از سخنهای است زیرا که در
 حقیقت نه بدل حد یا کس تصور کردن می توانم و نه بر زبان آوردن لایق می پردازم و توجیه دیگر
 آنکه نام بزرگش را بر نعم ستایش و نایش بر زبان عاجز و قاصر خود گفتن نامحتمل است و کم عقلی است
 و بعد از استقامت اول قائل دفع توانی دیگر که پیدا شوند از بیت اول است به بیت
 ثانی می کند و آن توهم این است که اگر نام مقدس او تعالی گفتن و وصفش بدینان کردن از
 بیخودی بودی حکم شارع حکم موجب آیه مذکوره که پاک از عیب و نقصان است در آن
 باب وارد نشده و بیان دفع آن این است که آنچه در بیت اول ذکر نام او تعالی منسوب
 به بیخودی کرده غرض از آن آنست که اراده تفصیل ذکر نام و وصف پاکش کردن
 بی خودیت فاما آن فی الجملة و اجمالا آن چنان است که میدانم گفتن و باین قدر رحمت
 امر حکیم مطلق ثابت و متحقق شده و توهم ناشی دفع گردید و لیکن چون در جای حمد که مقام اقرار
 عجز است اثبات قدرت خود بر تذکره زبانی و وصف دهانی اگر چه اجمالی باشد ثابت شد
 لاجرم به سمر ابع از ادعای قدرت خود بر شای اجمالی او تعالی نیز انگار می کند
 * سفاهت * میانجی نمودن شمع سننات مراد از آن ذات پاک نبی صلی الله علیه و سلم
 * قول دست بر * معنی آن حیران و متعجب یعنی جرک این از غایت قرب و نهایت
تقرب بنمبر صلوٰه الله علیه و السلام بدو نگاه او تعالی و تقدس و تجریر حیران است * تجسم *
پادشاه بزرگ * علاء القهر * بسیار بسیار دانای روزگار و نامرایی تا کید مبالغه
 * قیاض * سخت سستی و جوامرد * عالمون و آفامون * نام یکیمی است که وزیر
 سلطان سکند و اسنادار سلطه بوده است * طاقان * در اصل خطاب پادشاهان
 عین است و مجزا بر پادشاهان هر جا اطلاق می کنند * آنفس * جمع نفس ذات
 هر چیزی و مراد این طاق آنفس بیکه ای انسانی * آفاق * جمع افق کناره عالم * قول
شهبه جهان آه * شش شهبان شاه بود و ترکیب مقابوب برای تحفیف و التواضع

حدت کردند و مراد از آن این جا ذات اکبر پادشاه پس این جا اکبر پادشاه است
 کند ر قرا و او شیخ مرحوم را بر تیره افلاکون و در بیت ثانی شد معنی و لغت است
 * تولد چون از بوقلمونی بالغ گشت * شرط و جزای آن عالم در چشم جانان نیره نمود
 * مناد صفت * مکاتبات * چار باش * سند * کار نامه * بهر کتب مقلوب
 یعنی نامه کار و آن کنانی است که در آن خوانی سلطنت و غیره می نویسد * دارج * جمع درج
 بای رفت و گذشتن * تولد سکه عبد الصمد افضل محمد ام * یعنی عبد الصمد بن افضل محمد ام
 * والا وید * بهر کتب مقلوب یعنی دید والا و نظر بلند * تولدت فرزند می داشتم *
 یعنی داماد و همشیره زاده علامه مروج بودم * فرهنگ * ادب * شگفت * ناده
 * تولد مفاضات آن آه * این قول مبته را است و تولد و فرام آوردن آن که
 سنی برستم خبر آن * جرم * ن * کنان * نام پاره و ریشی باریک و می گویند که از
 پر تو فروریده می شود * گل خر زهره * خر زهره را در بندی گیر گویند و گل آن بسیار
 بینه * سجده * آینه * پر و گیان خیال * مضامین مفاضات * ابکار * جمع یک
زن نارسیده * آفتاب * جمع کد و ابکار همان مضامین * صباح * و لاحت *
 هر دو به معنی خوبی و جمال * سوری * پوشیده ماندن و بای محمد ر بست در آن
 * عروس * زن و مرد نو که خدا * خریده * زن و دوشیزه * رخا * خرامه * عروس
 زیاده خریده رخا همان مضامین * مشاطگی * آر استگی مفر کلام آنکه من عبد الصمد ام
مفاضات آن علامه عصر و اجمع نمودم * عنوان * اول هر چیزی و دیباچه کتاب
فراسین * جمع فرمان * خطب * جمع خطبه و آن حمد و خیره است که در آغاز کتاب
می نویسد * جز * کرا هر چیز * کتمام * بسیار بسیار و نام و باریک مباله است
در آن * تولد تاریخ مکاتبات علامی آه * معنی و ترکیب علامی بدست و فهای و تاریخ
 انعام این کتاب مکاتبات علامی است بدین حساب ایام ک ا ب ا ت ب ا

ت ب ج د ه ز ح ط ی ک ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰
 * پیغمبر * پیغمبر * پیغمبر * پیغمبر * پیغمبر * پیغمبر * پیغمبر * پیغمبر * پیغمبر * پیغمبر
 * درخت نو فوادی گلشن دانش و نونالان چمن هینش مضامین مکتوبات
 * تشریح مکتوب اول *

که عبدالمحمد خان از یک سپیدار ملک توران تحریر یافته باید دانست که این مکتوبیت
 مشرب بر اظهار مقدمه مات آشتی در جواب نامه عبدالمحمد خان که متضمن استغاثه صلح و دوستی
 و تتر نست فرزند خود باد خراکبر فرساده بود * خطاب * مکتوب * گهوان *
 حان * * * صاحب گهوان * * * متعارف * * * گهوان * * * * *
 کنده و این جامه از ان آفتاب * * * آذریک * * * قومی است از ترکمانان که معنی
 ترک مانند گان است و این لغت بحرف ذال مجمره و نه منقول عن غلط طبع است بحرف ذال
 مجمره باید نوشت * * * اساس * * * بنیاد * * * * * * * * *
 حال و این جامه از ان انواع و اقسام اشیا است * * * * * * * * *
 * * * * * * * * * * * * * * * * * * *
 این همه صور عکس صور نه است که در علم قدیم خداست * * * * * * * * *
 نسبت است در ان * * * * * * * * * * * * * * *
 بسبب ذکر لفظ فرار و بیان که بعد آن واقع است بنا بر وضع کبریا معنی غلبه که حاصل مصدر است
 مناسب * * * * * * * * * * * * * * * * * * *
 جمع رسول قاصد * * * * * * * * * * * * * * *
 و رحمت خدا و اسلام خدا و دوستی مسلمانان است که اگر جائی حاجت ذکر پیغمبری می شود
 اولاً بفرموده خدا و در انجا مقدم کرده در دوم فرستند * * * * * * * * *
 قبی * * * * * * * * * * * * * * * * * * *

اسلوانه ستون و این جا کایه ازان کلان و بزرگ اساطین سلاطین بر ترکیب مقلوب
 یعنی سلاطین بزرگ و عانی شان یا بر حال ظاهر این قول که ترکیب اخلاصت بیانی است
 باید گذاشت اگر به اصناف اساطین بطرف سلاطین غیر مستعار است و برین تقدیر هم
 بتکلف غرض ازان سلاطین مانده مرتب باید فهمید * انسلاک * انتظام * وحدت قمری *
 وحدتی که بزور و قهر برین آید * قول سناش قدسی اساس مآلفظ آرایش داد *
 و در جمده واقعه است * قافله سالاران شاه راه مقصود * مانیا * سالکان * جمع ساک
 رومده * مراحل * جمع مرحله منزل * نامرگان * جمع نامک عابد * مشاعر * جمع
 مشعر جای عبادت * ماسون * دشت * اهدا * راه راست یاقین * ایلات *
 با هم الفت کردن * خلوت خانه بقا * بهشت * قول پس جهان تالظاماد *
 در نعمت واقع است * تأییدات * جمع تأیید مدد * توقیبات * جمع توقین مدد * فتن *
 جمع فتنه * حوادث * جمع حادثه ملائی که نوبره * زسن * روزگار * عیایا * بر
 * عالم صورت * دنیا * قول می کوشند * این جامعنی کوشند است زیرا که اگر
 به معنی حال بدل مانده ظاهر معنی عبارت درست نظر نمی آید یعنی بهنگی بهشت عیایا معروف اندارد
 که جمهور امام را درست نموده در مهوری دنیا کوشند * ونور * نثار * مشاهده *
 دیدن * منبوت * برگزیده * اصطفای برگزیدگی حاصل مصدر * شمام *
 جمع شمیم بوی خوش * نورانی * بفتح نون منسوب بطرف نور که معنی شکوه دارد
 و لفظ آبی برای نسبت * حاتم * دوستی * ولا * دوستی * رواج * جمع راجح
 بوی خوش * روحانی * بفتح و اسنوب بطرف روح که به معنی نسیم است * بسطت *
 فراخ شدن * ضیاء * بروشنی و اینی مراد از بسط و ضیاء خوشی و مهرت * شقائق *
 جمع شقیقه لاله * حدائق * جمع حدیقه باغ * سیانی * جمع بنیه بنا * ریاحین * جمع ربان و آن
 گیاه است خوشبو * شام * دماغ * انعام * نرم خندیدن ظاهرا این لغت

و در سخن منطوقه عطف طبع شده اگر بایش حس است نسبت لفظ شام است به شام نوشته شود اسباب
 می نماید در نحو دست معنی جمله باین ترکیب می شود شام فیض شنیده مصدر معنی فاعل
 * استقام * بوی خوشین گرفتن و مانع فردوس استام دهانیکه بوی خوش گیرنده از
 فردوس است * نضارت * نازگی حاصل مصدر * ریاض * جمع روضه
 مرغزار * خالوص * دوستی صاف * وفاق * موافقت * تکیم * خالص و در
 صمیمی بای نسبت است و بر این مقام آنکه اکبر بنده الله خان ارقام می فرماید که مکتوب شما در خوشترین
 اوقات رسیده موجب استقام محبت قدیم گردید * سجیه * خوی * رضیه *
 پسندیده * بدلی * بدیم البدل * بدل بی مثل * مواخات * با هم برادری کردن
 ناله مواخات شما ناله که بودنده برادری است * توکید * استوار کردن
 * منایل * جمع منیل چشمه آبخوار * ایهام * غم خواری کردن و این جامه ادا از آن
 کوشش * بند و کوه * نام جایی * سنظر * جای نظر * استحسان * نیک خلاصه این مقام
 آنکه اکبر بنده الله خان می نویسد که خلاصه شفا منضم صلیح پسند خاطر ام * عالم کون و فساد
 و نشاء علی * مرد و بی معنی دنیا * بودد * دوستی * توفیق * موافقت * منوط *
 در آویخته * مربوط * یخیزی بسته شده * تجروت * در اصطلاح سالکان نام عالم
 اسمای صفات الهی است * مثمر برکات * پیدا کننده برکات * ممنج حسات *
 آورنده حسات * أولوت * جمع اولت هزار * صوت * جمع صفت قسم و گونه
 * بمهاد * بشتر * امراز * بیرون آوردن * بادی * آغاز کننده و تلفظ شده
 که بعد لفظ باو است به معنی شدن است * حی لوبت * پیچیده به بق مصدر معنی مغفول
 * بادی * جمع بمهادر آغاز * أصناف * جمع صفت قسم * منمج * راه
 راست * وادی * جای کشاده میان کوهستان و این جامه ادا از آن بی نام صلیح
 مراقبه * نگاهد اشتن * سوالیق * جمع سالیق * سوالف * جمع سالف گذشت

گفته * یادگار * اینها منی پسر * سواد * اطراف * سیحور و سیراه * هر دو نام جانی * خوار *
 همایگی * شاه رنج میرزا * فرزند میرزا ابراهیم ابن میرزا اسمان حاکم بدخشان است
 بعد قتل پدر در بکنه تربیت بد و الا پروش یافت و قبیله پیایه عقل و ادراک و سید بسبب
 آنکه در میان والد و اوسمه محترم خانم و جد و مظنه اوسمه خرم بیگم که میرزا اسمان بنه
 اطاعت و اختیار او بود منازعت و نااتفاق رومی نماید میرزای سابق الذکر همراه جد بزرگوار
 خود بطرف هندوستان غنان عزیمت می نماید و در سرکار بادشاه ملازم گردیده و در عمر حمل
 سار سه یک هزاره و یک بجزی اولانم رکاب شاهزاده سلطان مراد بهم دکن متین
 می شود پس از آن در سال چهل و یکم میرزا او خان خانان به سرداری شد ظفر پیکر
 شاهان مقرر شده مقابل با نوح بریت موج و کن می نمایند و قیاب میگردد و در سال
 چهل و سیوم سه یک هزاره و چهارم بجزی میرزا اخضر طلب گشته و الا در گاه رسید و در
 همین سال ششج ابوالفضل بدکن رخصت یافت و بمیرزا علم و نقاره عنایت فرموده حکم شد
 که بهالوره رفته سامان سپاه در سبب نماید غرض که میرزا به منصب پنج هزاره مشرف شده
 در تقدیم خدمات همواره در مکرر و مستعد می ماند و به شجاعت و بیگ طینی موصوفت بوده است و اینکه
 مشهور است که میرزا یکی از اقارب اکبر پادشاه است ظاهرا غلط است بگره همینه و را اولاد
 امیر تیمور است مغرب نام آنکه اکبر پادشاه این جای خواهد که در پاداش سلوک عبد الله خان که
 به پنج واسطه تا به امیر صاحب قران امیر تیمور و کورکان میرزا حقوق و دوسی خود و نبات
 کند نظر بر آن در خط خود لفظ لندامی نویسد یعنی بنا بر رعایت حقوق و دوسی شما اعانت
 و مدد حاکم ایران که حالا با شما مقابل داده و منظور نداشتیم و نیز آرزوی شاه رخ میرزا که
 بطرف کشمیر و جمره داشت بطاعت مخالفت او با ایشان بموقت قبول نرسید و همین طور از
 فقرات آینده نیز مراعات خود ثابت می نماید و می گویند که شاه رخ میرزا اصلاح وید اکبر را
 از اکبر باغی شده چند بار با عبد الله خان به مقابل و مجبور که پیش آمد و بریت بر بریت خود

* ممنوبات ایران * الطاف و ود ایران * خط * آمیزش * آوداش * جمع
بوش مردم دینی پاک * ادبار * بشت دادن * حرف صلح * فنی صلح * سخت *
پیزی نوازش شده * قول صورت این سخت * ای صورت این سختی صلح و مودت که
به تحریر در آمده * قولش یان بزرگ کرده ای ایزدی * یعنی لائق قول و قرار است و اولیا
که در وده آنها هرگز و هر آینه غفلت و اراعه نیست * قوله اگر تحقیق آن سخنان آه * یعنی
اگر حقیقت سخن صلح و غیره بپایه ثبوت رسیده و الایجابی مقرر شود که کمالش فیه گفتگو این معنی
به ظهور در آید * تقیج * تحقیق * طراز * نقش * قوله دست آویز سختی آه *
یعنی وسیله ای که گفتگوی اتمام ساخته آئین مخالفت مبنای دوستی که عبارات از مجادله و مقابله است
مذکور میگردد خلاصه اینکه مردمان سکونت اکبر را بعد و پنجاب حمل بر اراده جنگ او با
عبدالله خان نموده مذکور این معنی باصم خود می نموده اکبر این حال دریافته بلفظ حاشا از آن اراده
احتراز و اجتناب می فرماید * صوب * طوت * نهیضت * بر خاستن * راش خایان *
میو ده گویان * قوله نست شاهرخ میرزا همان غبار و در خاطر است * باید دانست
که عبدالله خان با کبر نوشته بود که از طرف شاهرخ میرزا اجالت متبادله او رنج سابق از
خاطرم زنده پس اکبر در جواب آن با وقام فترات هرگاه در باطن الی آخره رفع و دفع
آن که در دست عبدالله خان می فرماید * مطالع * جمع مطالع جای بر آمدن * اکناه * جمع کلاه
هسر * الطباع * نقش پذیر شدن * قوله از سائر طبقات * یعنی از عوام الناس و شاهرخ
میرزا نیز از انجمله است * صقج * در گنجش از گناه * مکافات * عوض و بدل
بیاوید * صحرا * ناصره * پیشانی * النج * پناه آوردن * مجه * بزرگی * اعتلا *
برتری * محمد حکیم میرزا * داماد میرزا سلیمان والی کابل بوده است بعد از شایان چند
در چند بملازمت اکبر سر فرار شده بود * قوله و آنگاه بیمار فرموده * دانستی
است که عبدالله خان بطور علنی به اکبر نوشته بود که التماس نمودن شاهرخ می را و غیره

و غیره باستان سماکی از آثار محبت ایشان با ما است پس اکبر بنا بر دفع آن طعن
 به عبد الله خان ارقام فرمود که چگونه و درود این مستجاب خاص را باین آسانه دولت
 نشانه ما که بجز این جناب آنها را باین نیست اگر چه اولاً بحکات ناشیست بپایه عفت بود
 حمل بر عدوت خود نمود اید * کسب * جمع نیو زائیده و پیداشه * قول تفصیل فتوحات *
 یعنی تفصیل فتوحات شما * قول رقم پذیر * دومین قول پذیر معنی پذیرنده است زیرا که در قاضی
 هر حکام صیغه امر بعد اسم واقع میشود آنوقت معنی اسم فاعل حاصل میکند مثل چنان آفرین و غیره
 * قول از ستاج عمر نیست * درین اشاره است باین معنی که این فتوحات اتفاق از مدد طالع و از ستاج
 حسی نیست شما واقع شده نه بزور و وقت شما * استغفار * عذر خواستن * قول و آئیم مصحوب
 مولانا آه * باید دانست که عبد الله خان مصحوب مولانا حسین قاضی خود بر مراد بسیار و خلا خود با کبر
 نوشته بود که پرسن خواستگاری دختر شامی کند ازین معنی دل شیدا ایدم که مبادا به ظهور این
 امر که در تالی خاطر خاطر شمارا یافته باشد فقط پس اکبر این مضمون از خارج دریافت قبل از
 رسیدن نوشته عبد الله خان قاضی را در آشی راه غرق گردانید و بعد از آن از روی کبر
 عبد الله خان می نویسد که حیف صد حیف که قاضی شما غرق گردید و مضمون محبت نامه مفوم نشد
 و در جواب استغفار عبد الله خان در امره کور میباید که محبت قدیمی چنان نیست که به ظهور
 این چنین امر ذیف و حرانیات نقصانی پذیرد * سجود * ظهور * تسبیح * افسوس خوردن
 * روابط * جمع رابطه آنچه بآن چیزی را به چیزی بسته باشند * صواب * جمع ضابط
 نگاهداری و بخرم و آگاهی * انظام و انبام * پیوند * قول با لفرض اگر چیزی می بود *
 یعنی اگر فرضاً از طرف شما قصوری و بی پروائی به ظهور می رسید * پدران مجازی *
 پدران غیر حقیقی مثل عم و خال و غیره * وجه * طرف * جلال * جمع جلیل بزرگ
 * عمود * جمع عمود همان * موتیق * جمع متیق عهد * ذریع * وسیله * مره * بعد از خری *
 یکمرتبه بعد مرتبه دیگر * مرثسم * نشان کرده شده * مکش * نقش کرده شده

* کرام * جمع کریم بزرگ * ابقا * باقی داشتن * آرمان * جمع رکن ستون
 * موت * جو اندازی * عشره * ده یک عشره * دهم دهه اشر عشره صد
 * وانی و گانی * مرد و بعضی پس شونده * پوش * کوچیدن * احمد علی * نام ایلی اکبر
 * آتاین * ادب و پند * رود * رخصت کردن * سمع * گوش * امر
 * ناگزیر * اینها را دازان مرگ احمدی ایلی مذکور * آمار * جمع میرزا * مصداقت * دوستی
 * با احاطه کردن * خواص * جمع غایض کلام پوشیده دور از فهم * کمون *
 * پوشیده * ضمیر * دل * مکارن * جمع نگین جای پنهان شدن * قول از توه بفعل آرند *
 یعنی از بلون به ظهور آرند * مناوبت * مد * نشاء * حال * طراز * این جا
 معنی حقیقت و مرشت * سابعی * جمع سنی کوشش * مشکور * پسندیده * انواع * جمع
 لایع روش شونده * آورنگ * تخت * عاشره * دهم * قرن * مدت سی سال
 یا صد سال و این درست تر است اگر چه در تعیین مدت آن اختلاف بسیار است به پیغمبر عم
 طنبلی و از مود که عیش کرنا یعنی بزی یک قرن و آن طفل صد سال بزیست * ایشکاف *
 نهر شدن * اغراض * جمع غرض * میابین * جمع میمه برکت * وسیع *
 کشاده * انعام * قسمت یافتن * دره و اعط * گردگر فتر * اقامه ار *
 قدمت و توانائی حاصل مصدر * نهرت * اغیار * جبال * جمع جبل کوه
 * منزله * پیچیده * قلاع * جمع قلعه * حصه * سنگم * تارک * سر * اسکار
 و اسبجبار * گلانی و بزرگی * سیردن * قطع کردن راه * تباین * اختلاف
 * آوضاع * جمع وضع حال * احوار * جمع حور * پیوند * دوسم * برنجی *
 اندکی * نیم * جمع نعت * آمود * پر * مرأت * آید * اشتراقات *
 جمع اشتراک در خشین * عالم قدس * عالم پاک که مراد از آن عالم بالا است * غنی *
 و محجب * پوشیده * مویکب * گروه سواران * قول مویکب والا * این جا

این جا است ره بطرف موکب اکبر پادشاه . نسخه . گرفتن . ولایت .
پادشاهی * استخوان * استحکام * سهم * شریک * تبدیل * هم سنگ
نزاهت * پاکی و یکوئی * مرکوز * پوشیده * تکام * جمع حاکم * سایه *
جمع کسب * غازی * نبرد کیش * شاهت * چست و توانا شدن * بدل *
جنگ * عطیات * جمع عطیه بخشش * میرده * نو * گذاشت * سیر * مانوس *
الفت گرفته * آفتاب * جمع قصه عطر * نوادر * جمع مادر نایاب * صنع *
پیدایش * عجرت * بند گرفتن * پکی و دمو * هر دو نام جانی * تصادف *
اتصال * ترالم * گرد آمدن * گریه * پشه خاک * ادام * جمع وم
غور * گذشتن * طرق * جمع طریق * ماله * خون ناگ * خریده * منا
تهه * نام جانی * قوله غربی ملکوت روز افزون * یعنی بجانب مغرب ملکوت اکبر
و ظاهرا این جمله صفت حاکم تهه واقع شده * قوله برزیر وستان آن مرز بوم را مدلت
نمی سپرد * . این جمله صفت حاکم تهه واقع شده و معلوف است بر جمله که غربی ملکوت روز
 افزون بر ساعل دریای شور است و این جمله صفت تهه است پس در رسم و ست لازم
 می آید که همچو معلوف خود این جمله هم صفت حاکم باشد نه صفت تهه تا که معلوف و معلوف علیه
 هر دو باید یکدیگر درست باشد و ظاهرا جمله غربی ملکوت را صفت حاکم گفتن دور از عقل می نماید
 و بر ساعل دریای شور حاکم خود واقع نیست لهذا توجیه آن باین طور می کنم که هر چند جمله غربی
 ملکوت الی آخره صفت تهه ظاهراست اما من حیث المال صفت حاکم تهه است باعتبار
 متعلق و تقریر توجیه باین عبارت حاکم تهه که تهه وی غربی ملکوت روز افزون بر ساعل
 دریای شور است می تواند شد و دیگر توجیه وجه در امثال این مقام بدل ظهور می کند
 و آن این است که چون مرکب اضافی معلوف باشد و به وی صفتی مذکور گردد گوئیم که آن
 صفت صفت مرکب است نه صفت یک جزو آن لیکن این قدر است که در تعلیل عبارت

تفاوت است گاه تعیین آن صفت بخرو اول باشد که مضاعف بود و گاه بخرو ثانی که مضاعف
 الیه است چنانچه بگوئی تحت باد شاه که فاکر ربه است وقت بادته که نوشیروان
 مدلت است پس مرد و فقره صفت ترکیب اضافی است ز صفت یک جز و از آن پس
 در خصوص است جمله غرای مساکی الی آخره صفت مجموع فقره عالم تته واقع شده صفت یک
 خرو از آن ساعت * یاری کردن * نظرت * شکیافتن و غور کردن و مراد
 اینجا خور و تأمل است و در نسخه مطبوع این لفظ بحرف قاف ظاهراً غلط طبع شده بحرف فاباید
 نوشت رفایت * تن آسانی * زهار * امان * آویا * جمع و آن دوست * قاهره *
عالیه * مُردسه * نگاه داشته * ملوبات * جمع ملوی پیچیده * تادیب *
 ادب دادن * دوخش * جمع و خش رنده * هایم * جمع بهیبه جار بایر * سهرت *
 سرشت * سواد * مکر دیگر دشمن * مساکین * جمع سکن جانی ماندن * شعوض *
 پیش آینه و مراد از آن اینجا ایزاد میده * تواضل * جمع قافله * قولی شده * بعد
 این قول لفظ بود که خبر قول از ملوبات ضمیر الی آخره تواند متد و است * راشید *
 رام شدن * قطع انظرین * رهبران * تهیب * ترس دیم * جبال *
 جمع جبل رس * توله بز و خت رفند * دستور سابق بود که چون مردمان را در جنگ
 اسیر کرده می آورد و ندی فروخته * بلوچ * قومی باشند صحرایی و کم عقل و شجاع * رجا *
امید * انحراف * روگردایدن * توله راه می گرفتند * بنی رهبری می کردند *
بنما * تاراج * کنما * زیریکه راهداران از سوداگران ستانند برگ * سامان * زایات *
 جمع رایت نشان * تخت * غور * مُجاهدان * کوشش کنندگان * غاشیه *
 زمین پوشش * بدائع * جمع بدیع نادر * سواج * جمع ساج ظاهراً شوده * بندم *
 ویران کردن * مبارزان * جنگ کنندگان * بیگار * جنگ * سومات * نام
 بنده است مشهور * ساحل * کناره دریا * خوزه * کناره * مُعظم * بزرگ

بزرگ واعلای نیریز * دام * ناآن وقت * بلاد * جمع باده شهر * شمال * میل و
 رغبت کرده * کفیان * از حد در گذشتن * مالوه و خاند بس * مرد و نام جای
 * قول بران الملک را حکومت آن آه * باید دانست که اول نظام الملک برادر
 بران الملک حاکم دکن بوده است اکبر علت ظلم او ملک از قبضه اختیار او بر آورده سپرد
 بران الملک فرمود و بعد چندی بران الملک سبب شک طرفی و کوتاه حوصلگی خود از جاده
 اطاعت اکبر انحرافت و رزیده دم استتال زد * معاودت * بازگشتن
 * حوصله * شک دان مرغ و این جامه ازان هست * استتال * تنها بکاری
 ایستادن * مسک * راه * استتال * از پنج بر کدن * عساکر * جمع
 قهر شده * غرق * پیروز شدن * سرکردگی * مزداری * غره * سپیدی
 پشیمانی * غره * خلکی چشم * قول بسیاری آن ملک آه * ظاهر آنست که لفظ
 بسیار مضامین بسوی آن ملک است یعنی اکثر آن ملک و در مصورت و شش بای تخمائی
 بالفظ بسیار غلط باشد چه علامت اصانت فقط کسره است و حاجت و شش بانیست
 اما در بعضی نسخ بعد لفظ بسیاری لفظ غره منظر در آمده پس برین شده بر معنیش آن تواند
 بود که زمان بسیاری برین سر نیامده بود که تمام آن ملک وسیع را در حوزه تصرف در
 آورده * او دیر * نام جای * تعداد * شمار کردن * تمام * نعمت * انبساط *
 کشاده روشن * بسند * کافی * اعلان * آشکارا کردن * استناد *
 نیک بختی یافتن * آشنال * جمع شغل کار * ارزانی * برادر و مسلم
 * دولت داداد * مراد ازین دولت اکبر پادشاه است * آشا * میان هر چیز
 * وارزگونی * شومی * عرصه * کشاده * سازت * دشمنی * ظاهر * جمع
 نظیر جای ظهور * مقرب * نزدیک کرده است * بسط * بستر * سموع * شیده
 * اینبار * شمالی * قول بحسب غر و موت آه * یعنی بحسب مصالت و وقت

شریک منصفان بودند * طوفان بی تمیزی * قه و فدا * لاسلدا * لذت
گرفتن * تعویق * دیری * تولد فرسایدن ایلیجی در تعویق آه * مخفی سماند که در ابتدا ای
کلام ذکر خصلت مولانا حسینی که تولدنا و رومی خواستیم که رخصت کنیم بشهر آنت بود و این جا
در سینه مکتوب می گوید که فرسایدن ایلیجی در تعویق مانده پس این عبارت را با آن عبارت چه
ربط باشد لهذا در جواب این می توان گفت که از آنجا که دستور مصلحتین که با است که
چون ایلیجی بادشاهی را رخصت می کنند و جواب نماند که مصحوبش می آید می نویسد آنوقت
ایلیجی را از جانب خود نیز روان می سازد پس گویار و انگلی این ایلیجی از مستعانت رخصت
آن ایلیجی است بنابراین درین جا تعویق روانگی ایلیجی خود را حقیقه تعویق و در رخصت ایلیجی
دیگری قرار داده چنین نوشته باشد * واقعه * بلانی که تازه برسد * لاسلدا * بلا
* اسلدا * پر شدن و این جا مراد از آن بد معنی است * مَلَائِکَةُ الْأَوْلیَاءِ الْعِظَامِ
وَحَلَائِمَةُ الْأَصْفِيَاءِ الْکَرَامِ * عمده دوستان بزرگ و خلاصه برگزیدگان بزرگ * دودمان *
خادمان * برهین * ظاهر کننده * دسائل * جمیع وسیله * رسائل * جمیع
رساله خط * ترخیص * ظاهر کردن * ترخیص * استوار کردن فقط

تشریح مکتوب دوم که بعبل الله از یک نحو دریافت

این مکتوب است مشتمل بر ثلث امور استحکام محبت و صفای باطن و اظهار عدالت و دین داری
و در جواب مکتوب عبد الله خان که مترجم بر ظاهر داری و ممانعت ارسال رسال و رسائل
به جهت شنیدن خرافات اکر بادشاه فرستاده بود * اسام * خویش را به
نشانی مخصوص کردن کلام مصداقت اسام کلامی که به مصداقت نشان کرده شده
است مصداق معنی مغفول * موالات * یابم دوستی کردن * ملاوی * جمیع
مطلوبی نورد * فحواوی * جمیع فحوا معنی و مضمون * تمیقه * نوشته * اعنه *
خوب * معالی * جمیع ملاءه بلند * صفت * بر * اُبهت * بزرگی

بزرگی * فارس * سوار اسپ * مضار * حیدان * ایالت *
 سیاست کردن * مرتقی * بالادیده * شاده * خطامه * خضاده *
 بازویی در * نجات * دوستی (یا یکدیگر نمودن * و اجتناب * ششم * همه هر چه
 * مطرح * جای انداختن * آشفته * جمع شجاع روشنی * نوارق * جمع بارق
 روشنی شونده و مراد از آن روشنی * نمایی * جای ظهور * شوارق * جمع شارق
 روشنی شونده * شید * بلندکننده * بجعت * نهادن و دیگری حاصل مصدر * بصمت *
 بزرگی * مؤسس * استوارکننده * بسات * ویرانی نمودن * المانز
 مِنْ مَبَادِي الْفُطْرَةِ بِمَعَالِيهِمُ الْمُخْتَصَّ بِمَا مِنْ الْفَوْزِ بِعِلَالِ الْبَنَمِ * آن کس
 که رسیده است از آغاز خلقت خود به اقصای بلند آن کس که خاص کرده است *
 برکت های رسیدگی نتمهای بزرگ * قول آنکه بنفش برده از آید امید رنگ * بینی
 عبداله خان آزدی هر یک که که در پنج خود آن را بر کرت * آشفته * آشفته
 رنگ سیاه و سفید داشته باشد * نور * مردانگی * آدهم * آسف سیاه * لا
 زالت ارکان محبته مشید * بال و ام * همیشه مادر ستونهای محبت او بلند * و قوام
 دولته موسسه بحسن الانظام * و همیشه مادر ستونهای دولت او استوار کرده شده
 به یک انظام * مد رج * شابل * شابل * شید * بلند کردن
 * قول را بطلت آه * میندازد و قول ظهور پیوست خبر آن یعنی از رسیدن خط شمار باطل
 محبت ظاهر گردید * قول مورث صفای باطن آه * ای بیدار کننده صفای باطن شما گردید و قول
 نمرانجای باطن و ظاهر ادوات آن * الهامات * جمع الهام در دل انگندن * سایل *
 جمع مسلم نشانی که بر راه بند * انس * خوگر تن پیگری و این جابجی خوگر نه مصدر و معنی
 مفعول * سایل * آگاهی و اطلاع که از آثار عالم بالا بهم میرسد * توغی * قدرت
 دادن کس را بکاری * آزل * زانیکه آن را آبدان باشد و یای نسبت است

در آن توفیق ازلی توفیق الهی * معاشرت * بدو * ششانی * گنجیانی * منال * صنعت
 * خطوط * جمع خط خوشی و لذت * قانی * تربیت شونده * مسئله ات * جمع مسئله
 لذت * قولیازمند و نگاه الهی * مراد از این این جا کبر پادشاه * مدارات *
 آشی کردن * مواسات * بیگونی کردن * مخاطفت * مهربانی با هم کردن
 * ظرفیت * آسایش دادن * آرزو * این لفظ مرکب است از ارج و بند
 ارج یعنی قدر و منزلت و منه یعنی صاحب * جل * بر درگ * علا * برتر * و گاهی
 با الله شهدا * و در اگاهی است برای شهادت * تقیم * کشودن * ستان *
 جمع سیاح پانیده زمین * رین سکون * پناهی همه دنیا که زمین خارج و بیای محیط است
 * سیاحان * جمع سیاح بسیار کرده * سواد اعظم * اقیم بزرگ * چهار دانگ *
 دانگ ششم همه مهر جزو سیاحان و محاسن زمین را سوا می در یاشش دانگ گفته اند و
 همه و سیان از آن چاره دانگ است * شخص * خویش * در بیای محیط * سمندر
 * مخلوقان * مخلومان * مخلور * مرکوز * قولی مخلور رنگ آه * پوشیده مانند که
 جهات بالایش نهادن و شسته و این جالفظ مخلور پس ظاهر آنرا لازم می آید اند اجست رفع
 که از قدر بر جهات باین بود از جنس امور و یک پیش نهاد همت می تواند شد غیر از این امر
 خطیر امری دیگر مخلور خاطر مانعته مناسب می نماید * استال * پیش رفتن برای آوردن
 چیزی * معلوت * باز گردانیده * استیال * ششانی * شیهه * خو * تویمه *
 درست * صمیمه * آینه * نسبت لاجته * دوستی و محبت با فضل
 * و داعی * جمع داعی باعث باید داشت که عهد اند خان بحسب خط اکبر که مشعر بر صفت
 دوستی و عهد و پیمان اکبر بوده است نوشته بود پس شاه اکبر در خط هذا ابتیارت
 ابتدای خلوص و غیره دفع در آن می کند و تمهید اثبات مقدمات اخلاص و دوستی با اختصاص
 خود و تمییز نماید و می نویسد که هرگاه شیهه تویمه ما با سر بند بجان چنین باشد پس باشما که

که این قدر و این است و در میان اینست نیز از یک جهت منسوب به خدا خواهد شد ۱۰ اینها
 است که * خوان * جمع مانع * ریم * تفصیل * انعام * چشم پوشیدن و
 کمال گرفتن در نگاه * قول را در یک طویل * و این قول لغظ و زائد و رنگ بعضی
 و تمام است دانستی است و مان بگویش عبد الله خان رسیده و و ده که اکبر
 و عیسی مد الله و پیغامبری در سر و و عبد الله خان با صفای این حالت بر محل حلقه منطوقی اظهار
 قطع رشته محبت کو نماند و ریاست و حال رسل و رسا با که از شده و بد پس انبر
 برای دفع شبهه عبد الله خان در جواب خط او می نویسند که اگر در این کتاب کنی ماکرون
 فصیلت بر کنی کردن داشت اما با کن چشم پوشی از ان امر نیز مثل در از ی بلام کنی الحقیقت
 نزد همه زشتی و قبح آن ظاهر است نالایق پیدا شده اکنون قطع نمودم * قیل این الاله
 ذو و لک * قیل ان الرسول قل کھنا * گفته شد که نه اصحاب فرزند است * و گفته شد که
 رسول جاودگار است و غیره مخرجه رسول صلوات الله علیه و سلام درین * ما بین الله و الرسول
 معا * من لسان الورد علی کلینا * خدا و رسول نجات یافنده از زبان خلافت * پس
 چگونه نجات یابم * بدو * ابتدا * بگوین * هست کردن * ششم * پروا قیاب
 * مکتب * جای نظر * قوله صبح ای دو نمون * ای از ابتدا ای پیدایش خود * تویم *
 راست * نبات * دین * سبک * راه * الصک والدین تو امان * ملک و دین هر دو
 همراهِ اند یعنی تا وقتی که آن بر باست آن دیگری بر باست و قاعده اکثره این است که اگر
 یکی هر ادبی میرد آن دیگری هم راه هم بگیرد قائل بر همین معنی نظر کرده ملک و دین را
 تو امان قراهِ داده زیرا که ظاهر است که نبات ملک بر دین موقوف است و نبات دین
 منحصر بر نبات معاش غروی به دین مفلس نبات و قرار و انشا بد پس اکبر بر ابطال شبهه
 عبد الله خان این قول را اسناد آورده باین طور که اگر در دین ماضی راه می یافت بگو
 ملک مانزله و ترقی می پذیرفت * قوله ایلی قاطع و جیبی ساطع * باید دانست که کسره

بلام انحراف و دلیل به جهت توصیف آن به لفظ قاطع کلیات به جهت و این که در نظر جهت
 اما از اینجا که بعضی فصحاء امثال چنین تراکیب را یا به جهت نظم و نغمه زائد می کنند یا به جهت
 نظر بر آن در مقام آورده * راسخ * المنوار * جوامع * جمع جامع گرد آورده * جمع
 جمع است جوامع بهم نیز ترکیب مقلوب یعنی بهم جوامع * هم موصوف جوامع صفت *
 نسبت یا ضمن * است * اما مثنوی بطرف عدالت * بعضی مفعول * در ایک *
 جمع او یک تحت * کاف * * بدائع * جمع بدیع * دارد و عجیب * و دایع * جمع
 و دیگر امانت * حضرت * درگاه * * صدیق * بی نیاز شدن * باع * بسیار
 * و سید * کشاده * فسیح * کشاده * متر * جای قرار * آئینه * جمع مکان
 * محال * جمع محل * خاخر * جمع خاخر سم سوره * قبول * جمع قبل * اسبان * کلمات *
 جمع لیه و وضعی * سیوت * جمع سیف شمشیر * خاقین * جمع خاقان * کنایس *
 جمع کسبه عبادت گاه ترسیان که در هند با هم گرجا شهرت دارد * بخذلان * خدای
 * ایشان * بی گمان شدن * الکتبة لله تعالى و نقل من * احسان برای خدای بر زود
 پاک * جود * جمع جودشکر * هود * باشد * ملک هند و بعضی گفته جمع بندی * انضباط *
 درست شدن * مصداق * تصدیق کنند * چیزی * قوله احسن کما احسن الله الیک *
 یکی کن چنانکه یکی کرد خدای تعالی بسوی تو * تمجید * گسردن * رامت * مهربانی کردن
 * تاسیس * بنیاد کردن * اشاعت * پراکنده کردن * آمانی * جمع اُمید آرزو
 * رشکات * جمع رشو آینه از جایی بکده * کتاب * ابر * مطرات * جمع مطر
 باران * ایشان * نعمت دادن و دست نهادن * بدروق * راپر * گنار * جمع گار
 منکر * جزائر * جمع جزیره قاپو * تنیدی * ظلم کردن * زائران * زیادت کنندگان
 * حرمین الشریفین * که در نزد بزرگ * زاد محمدا لله شرفا * زیاده کنه اند بزرگی آن
 برود را * بسبک راه * مانع و مزاحم * قول پیش نهاد خاطر آه * ای چن ازین

میرزا شمس * علی * عبد الله خان * نجیب * جای بر بک کردن * خیمه * خیمه * خیمه *
 جمع مرادقی آنچه بالان می خانه کشند و آمدن در مندی ستمانیه گویند * خیمه * خیمه * خیمه *
 نردان * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه *
 در بای * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه *
 یکی از ذات * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه *
 طمع و ظهور و دو یک * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه *
 * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه *
 * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه *
 مجلس * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه *
 جمع * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه *
 جمع حقیقت ثابت و سداوار * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه *
 دقیقه نیز بار یک * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه *
 گرفتن * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه * خیمه *
 میرزا و فرزند او ظاهر از اکبر باغی شده باجم غیر و لشکر کثیر جهت مقابل و بمقابله عبد الله خان
 بابای اکبر بطرف توران رفته چند بار با توج طر مروج عبد الله خان جنگ و مقابله نمود و
 از قضا که هر دو نفر بر زمین خورده و بعد فتنای عبد الله خان حطی محبوی حذر و
 مزدت اید او ذلت و خواری که از دست لشکر عبد الله خان و دشمنی جدال و قتال نسبت
 شاهرخ میرزا و فرزندش رسیده بود با اکبر اقام فرموده بود پس اکبر در جواب مزدت
 عبد الله خان می نویسد که هر سه او تنهایی که با و رسیده هر یک فعل ناشایسته او مقصی آن
 بود که حال تنهایی او نا این جا رسیده و هر تنهایی که با و رسیده از الهام ربانی بوده است
 و شاهرخ میرزا چون بعد از آوارگیهای چند در چند البتة درگاه امن پناه آورده و غیر از آنکه
 قصیرات او عفو فرمایم صوفی نظر درینا مدامید از شامینز آنست که از جرایم او و گذراند

کز رنده * خواهر * گمراه کردن * مراد * جمع ماده اصل * در جری * سایل *
 کاهلی * زلات * جمع ز قندوس * جمع * جمع * جمع * جمع *
 مذهب * مرعی * زنگنه * شده * کماله * نام * کردن * اسیر * حادثه * خزان *
 آمریزگی * حاصل * مصدر * در صورت * خوشنودی * اسکندر خان * پدو * عبدالعزیز خان *
 با کسی از خویشان عبدالعزیز خان * داده است * اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ رَوْحَ کَیْدِ الْعَمَلِ وَ
 آخرت و نت جواب و سوال دلیل کنی او این همه دعای مستثنی عنقریب نصیب
 او باد * تاب * جای بازگشت * ثبات * مهر و سردار کردن و با کس نیستی و سرداری
 * نصاب * جای بازگشت * تو که میرصد در جهان * باید دانست که میر باشد بهانی است
 که دی است از و ان که خود شخص عالم و خوش طبع بوده است در سنی دیکم از جلوس
 مقدس پادشاه و ارباب شاق حکیم مہام جهت تعزیت اسکندر خان نزد عبدالعزیز خان سفارت
 فرستاده بود گویند میر موصوف اول بذریعہ مشیخ عبدالنہی اسناد پادشاه بعد از انای
 مہاک محروسه سر فرزند و دود و وقت شہزادگی عرش آشیانی بطور ظیفری ماند
 و در هنگام شہزادگی سلطان نہایت او را دوست میدارند و روزی باسید مذکور عهد
 می فرمایند که اگر بہت پادشاہت بہا میرسد ہر قدر قرض کہ دہ شاست ادا می کنم و یا ہر منصبی
 کہ می خواہدی دہیم بعد از جلوس میر را در ہر دو امر مذکور بخاری کند میر ادا می قرض بر دہ خود
 گرفتہ منصب چہا ہراری و خواست عرش آشیانی بر منصب مذکور خدمت صدر انای
 مہاک افزودہ عزت و اعتبارش فراوان می فرمایند و بہت سال عمر داشت و اصلاً
 در ہوش و حواس او حلی راہ یافتہ بود گویند منت استخوانی ماندہ بود در خانہ ہمیشہ بر ساط
 ناتوانی افتادہ می ماند در سہ ہزار و بہت مرغ و خوش آشیانیہ جنت پروازی کند فقط * آغا حکم *
 جمع اعظم بزگتر * یکبار * جمع کبیر بزگ * آفتاب * جمع نشی بہر نگار * تراخی *
 دبیری * آموزج * نمونہ * تحویل * سہری حاصل مصدر * مقتضا * پسندیدہ * خرا .

دشمن جان را در آنجا * هیچ دو واضح * نهادن و اعلا * یکدیگر را دور * که به نام خود
 دوست شود * * نام شهر معروف که کبوتران * بوی بازده در آن می شوند * ظاهر *
 پرده * * ذی بان * حب بازو * استنشاقش * بلند شدن * و اینها از * جنین
 * قول از فرغانه آه * باید دانست که در زیر لفظ از کبر فرغانه واقع است و دوم در مکرر
 است یکی طلب داشتن و دیگر فرستادن و لفظ از کبر فرغانه مطلق است برای انتزاع و بر آوردن
 چیزی از طی آوردن یعنی چون * انما غلب نمود و دیگر لفظ از کبر فرستادن می باید و به جهت کلام
 صفت کرده از سپهر است یعنی از فرغانه طلب داشتن و بسبب فرستادن کبوتران و آمدن
 حبیب عشق باز طرزی بال شوق در استنشاق آمده است و اگر لفظ آمدن نمی بود اگر چه ظاهر عبارت
 درست می شد زیرا که در زیر فرستادن داخل می گردید اما چون خیال آن می شد که شاید حبیب
 عشق باز را هم عبد الله جان از فرغانه طلب داشته فرستاده باشد آوردن لفظ آمدن مناسب
 نمود * قول استقام نمود * قائل نمود اکبر است * کفو و کلب * بازی کردن * ارباب
 و حد * صاحبان عشق و عارفان و سالکان * مبداء * آغاز و مراد از آن این جاده ای تعالی
 * حصار * جمع صریح بره آنچه پنهان کرده شود * آجیان * جمع حین گاه * جلاب * چادر
 * سلاسل * جمع سلسله زنجیر * قول و گره آه * یعنی اگر چرخ و بازی آنها یاد از نسبت
 شوق مدهد و موجب توجه بمبداء شود سپس حضرت واجب تعالی بر سدا بر آگاه است که اشتغال
 صوری گاه به امثال این امور بر کمال توجه من که بمبداء هست به هیچ نوع مانعی نیست یعنی
 اگر این چرخ کبوتران موجب از یاد تو نمی شود در توجه کمال من سبب مغفرت هم نمی شود
 * تشریح مکتوب بیستم *

که بعد از آن مرحوم گشته این مکتوب است مشتمل بر اظهار آشتی و صلاح کل و انقیاد و محبت کل
 و ابراز بزرگاری و دینداری خود مع دلائل آن در جواب مکتوب عبد الله خان که مشتمل بر غیب
 و تحریص اکبر بطاعت اتحاد و یگانگی و شهنش طین و تشیع بعلت ظهور صفت در دین اکبر

مذہب * نکل * جمع نکات مذہب * آئینال * جمع مثال که معنی فرائض است و در نسخ
 مطبوعه غلط طبع شده است. بخش آئینه یا مثل باید نوشت * تو بیج * سر نامه * و قیج *
 برتر و بلند * فضلنا هم علی کثیر من خلقنا * فضیلت و بزرگی دادیم انسان را بر اکثر
 آن که بد اگر دیم * کو هر شب چراغ * گوهری را گویند که در شب مانند چراغ روشنایی
 دهد * اصحاب عقل * این شرع * ذکا * عقل * ارباب عقل * حکما * قوله
 و اکنون که دانش پناه پیش دسگاه مولانا میرزا اجمان * باید دانست که میرزا اجمان باشد
 نوران شخصی فاضل فیر مقید بدین مذہب بوده است اولاد رسک ملازمان عبد الله خان
 منسک بودند چون عبد الله خان ضعیف دین او دریافت از بارگاه خود او را در ساخت بستر
 بجانب دولت نصاب و به بارگاه غریبات محمد اکبر بادشاه مشرف می کردند و به ملاقات
 و زیارت خود در مصاحبت از دیگران گوی سبقت و در بوده بهر طریق که می خواست اکبر را
 بدان مائل می نمود گاهی معجزات اکبر را لائل ثابت می کرد و گاهی بر این الوهیت او بیانات
 می آورد و رفته رفته این خبر عبد الله خان رسید عبد الله خان بدو بیانت این معنی برسم شده
 ایضاً و در باب همانند او سال و سال در سائل با کبر فوخته بود پس اکبر بابر دفع شهبه
 عبد الله خان می نویسد اکنون که دانش پناه مولانا میرزا اجمان که چندین صفات موصوف است
 هر چند بادشاهان دانشور را هم نشینی باین نوع مردم می باید اما پدید است که جائیکه خرد و در بین
 شما خواهد رسید فهم میرزا اجمان مذکور بآن نخواهد رسید ازین جهت شما از ملازمت خود او را
 بر طرف فرمودید بشرط ملازمت ما مشرف گردید و عبارات ازین جهت مآلفه گردید
 در نسخ مطبوعه فرو گذاشته و چون بر فطرت صاحبان عقل و فهم لازم است که درین
 وقت عقل را معطل نگذاشته همواره استمرا دار عقل طلبند خصوصاً در وقت صحبت
 با خواندنی سیه دل که از برای خوانش جاه خود از آیات قرآنی تغییری نکند ازین رهگذر
 دل دانش گزین سن همواره بهر دیرزای موصوف و در تحصیل مرصعات الهی و بهره می باشد

باشد که در جای خود بشرحت محمدی انحراف و در زید و ایم چنانچه در طبعان بصورت نموده شهرت
دارد ان * عاشق * مردمانی کردن و آنچه بآن زندگانی کند * میکند * عالم آخرت
* تکلیفات * جمع نکل و نکل است که مراد و غرض از آن بیان و استنباط محتاج باشد
مثل لفظ مکمل که بعضی خر و شده است و در قوله تعالی إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلْقٌ هَلُوعٌ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ
جَزَّوَالِي آخر الآية نکل است و مراد آن معلوم نبود پس بیان کردن آن را قوله تعالی إِذَا
مَسَّهُ الشَّرُّ جزو عبارت آیه به تحقیق انسان پیدا کرده است و است خر و شده و مراد از
خر و شده مفهوم نشد پس بیان کرد آن را قوله تعالی إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جزو عبارتی و قید بر و شد و بلا
می رسد تا بکینه می شود پس مراد از خر و شده واضح گردید * نصوص * جمع نص آیه
فرقانی و حدیث صحیح و غیرهما کلام واضح که معنی آن ردش و واضح باشد مثل قوله تعالی جَاءَ
الْحَقُّ وَرَقَّ الْبَاطِلُ آمدن حق و نیست شدن باطل پس در معنی این آیه جای تأمل و توقف نیست
* محملات نصوص * آیات محملات * تاویلات * جمع تاویل گردانیدن کلام از
ظاهر محملات ظاهر * تاویلات * جمع تاویل آراستن کاری * سائل * جمع سائل سؤال
* تجسس * جمع تجسس راه صواب جوریده * تجسس * جمع سبب میرودن آورده
شد و تحقیق کرده * تأمل * جمع عقیده آنچه در دل مقرر شده * تأمل * پیشین * تأمل
جای کردن * آقاویل * جمع قول * حافظ * پس * نقص * جست و جو کردن
* موارد * جمع مورد جای فرود آمدن * تسلیح * صفحه تسلیح * مواقع * جمع
موقع بای * منشأ * سبب * علما * جمع عالم داننده * منازع فیه * خصوصیت نموده
شده در آن * کتب * جمع کتاب * میه اول * دست دست گرفته * سبب * سبب
بزرگ و گلان * تفصیل * جمع تفصیل * تأمل * تأمل * میرود بمعنی مکر حیل * طیبت *
سرسشت * فطرت * بدایش * بنی * گردن کشن کردن * موج خبر * لقان
* عما * رج * دارا الوار * دوزخ * ساحت * نهاد میدان * ساحت * ساحت

بیایش حاصل مصدر . جناب . درگاه . کمر یار . بزرگ . ایمانی . مخلوقات
 . عقال . رس . امجدالس . جمع مجلس . اجمال . کشیده . بی طرف گو . بیو ده گو
 * مشرب * برای آشامیدن * کذب * شربین * واجب الوجود . هر چه در داند خود
 خود محتاج غیر نباشد مانند ذات باری تعالی که در وجود خود محتاج غیر نیست * کوه دستان *
 کسانیکه بسبب بی سماواتی دولت ایشان بمقاصد دینی و دنیوی می رسد * مراسم *
 جمع رسم دستور * فارغ البال * خاطر جمع * بر ایا جمع حقیقه حلی * خاشاکه * خانه
 عبادت خان معنی خانه و معنی عبادت * ناقوس * چوبکه ترسیان وقت نماز خویش
 می نوازند * تولامیر سرباز آه * ای چون این مردمان بمانچنین اطاعت کردند ما نیز سر
 نیاز بر زمین خاکساری و تادک امید بردرگاه خداوند گاری نهاده آرزوی آنها را بداد و
 دهنش بر آوردیم * تولان این کار و بار سرانجام یابد * ای هندوستان از بخاهد و عتبا
 و غیره پاک شود * قرل باش * در ترکی معنی سرخ صرقل معنی سرخ و باش معنی سرود
 آن قومی است که گلابی سرخی پوشند ازین جهت آنها را قرل باش می گویند * توله
 والی خود * مراد از ان شاه جناس والی ایران * توله حقوق اسلاف سابقه * حقوق
 مضات اسلاف مضات الیه سابقه صفت اسلاف است * توله سلطان روم آه *
 باید دانست که در میان پدر و جد سلطان روم و اجداد والی عراق عبود و موافق این معنی
 بود که همیشه میان خود اتفاقا دو مرتبه و با یکدیگر معاود و دگوار باشند * توله و درین
 وقت سموع آه * درین قول و احوالیه است ای حال اینکه درین وقت سموع می شود
 * توله و در دل چنان می گذرد آه * اول نوشته در دل چنان می گذرد و باز می نویسد
 می خواهم ظاهر این محض تکرار بنظری آید بنا بر دفع آن باید گفت که در دل چنان می گذرد و که
 شرح آن می کند و آن اینکه از اینجا که آمن یگامگی و یکدیگر که آن و الا و دمان سالهاست
 که هست و به تجدید چنین و چنان شده می خواهیم که چون نزدیک خراسان رسیده شود والی آخره * توله

تو در سنی آنست * ای حقیقت آنست * حکیم بهام * برادر ابوالفتح گیلانی است بمایون
نام داشت و قریباً هشت سال در دولت مشرف می گردید اول جهت لحاظ ادب بمایون قلی مخاطب
می شود بعد از آن بهام عزت می یابد در خطوط ششاسی و شعر فنی بکلی تراشیده است
و نقل در اشعار بهرام بود از دست هر چه اول به منصب تشعبدی و خدمت بگاولی مخصوص
بود لیکن در مشاوتش در باب پادشاهی مرتبه بلند حاصل نموده در سال سی و یکم از جلوس
از آنجا که هوشتباری و عقیدت با او در نگاه حقیقت استباه ثابت شده بود با بلخی مگری رود
عبدالله خان رحمت می یابد و از فرط لغت در حق حکیم مذکور این فقرات چند در نامه که بعد از آن
مرقوم شده بود صورت تحریر یافت و آن اینست اقامت و حکمت پناه و بزرگه مقربان
هوخواه عمده محرمان کار آگاه حکیم بهام و سوا ای این القاب مثل مخلص راست گفتار و غیره
در نامه مصلود است و در زمان غیبت او عرش آشیانی بکمر فرموده که از آن روز که
حکیم بهام از خدمت مایوداشه در طعام لذت نمی یابم در سال چهل و سه بیکار و پستار بجز
بهاره صبیه مرغ و خوش پرواز نموده و بزرگی حکیم صادق و دیگری حکیم خوشحال گداشته
مواجید * جمع موجد شیفه شن * قول نموده اشتغال صوری آه * یعنی این بازی خواه
یا دوازده باب ذوق دهد یا نه بد بفرمود این اشتغال صوری نوعی مانع شده و ایزدی که
مرا حاصل است نیست

✽ تشریح مکتوب چهارم ✽

این مکتوب است متضمن اظهار دوحسی و اتحاد و توحید آدمی و نصائح داند زور و مثلوی
میزدات ارسال مدد کمک و جواب مکتوب شایسته عباس که ششبار اظهار دوستی و وفای
و درخواست کمک و مناوشت بود * آید بیت * خدا * جلی جلال قدس * بزرگ است
بزرگی پاک او * مشابه * مانند * نفاط * جمع نقطه * حقیرن * جمع عقل * بد اول * جمع
بدول جوی خرد و این جا مراد از آن خطوط است که بر گرد کتاب می کشند * قنوم * جمع
نهم دانستی حاصل معده * مذرات * جمع مذکر و یافته * کلمات * موجودات

* تسکین * کرم و بعد این زبان لفظ مفرد که در نسخه مطبوعه سناست نیست بجای آن زبانان
 که جمع است باید نوشت * قوله که از زبان بی زبانی بر آید آه * یعنی از زبان حال شنیده
 گویائی شده و در نهایت حالت است درین * پیدا * صراحت در آن در تحت و گیاره بلای
 * کلمه * بحر ارباب شکی که بر سر حصه راست کند * قوله اگر جمیع غایب آه * یعنی اگر همه
 عقل و فہوم با معلومات خود بار آید همه با کس جمع شوند یک نفر است همه زبان ادا
 توانند کرد اگر چه در حقیقت جمیع ذرات در همه ایزدی و سر و مطاعند که از زبان حال خود
 بذر کرم مقدس او تعالی سدر کرم شده ستاقان ثنای پاکش را آرزو مند و مشتاق و محو شای
 او تعالی دادند اما از عہد اندکی از آن بیرون آمدن تواند * قوله طلی فیما و علیہم
 التحیۃ والسلام * بر پینا مہر و بر پینا مہر ان وید رحمت و سلام خدا باد و این حمد و عایه است
 * کسائی * جمع بیس پر رگ * خطبات * جمع خطبہ بخشش * مبارک * جمع زمر جای بلند
 که از جوب و گل سازند * بیان * بیان * ذر و * بالای مہر جز * قوله رحمت آید آه *
 تا اینجا مطلب قوله همان بهتر تمام می شود پوشیده نماید که نظر بقوله پس همان بهتر مناسب آن
 بود که در اینجا گفت اسد عای رحمت تازه بکنم و بجای ادا نموده نیز ادا کنم می آورد پس
 بدستی و توجیه این تمام انظار می کنم که غرض قائل از آوردن عینہ مبارک است که
 اطلاع بر آن معنی شود که این مجز و قصور در حمد او تعالی رحمت در حق من بهتر است بلکه در حق
 همه کسان بمر آنست که در حمد او تعالی مغفرت بقبول و خود شوند * گونی * دیوی * الہی *
 اخروی * آتشی * ذاتی * آفاقی * کسی * شہدک * نیست شومہ * ثنای مطہر * ذات
 باری عزاسمه * نقل * سایہ * بید * جمع محبت سناش * داعیہ * خواہش
 * مقاصد سناذ اباب دانش * نصائح و مواظب * حکمت عملی * علم باحوال نفس
 باطنہ انسان ازین رو که افعال محمود و مذموم را ادا و صادر شود و بعضی از آن
 بر استم گشاده می و درست کرداری هم تغییر کرده اند و آن بر سه قسم است بدنیب

[illegible]

دشت و قزوین * توسیع * خواج نمودن * آنوبه * جمع و انباشتن * استسلاط
 پناه حسن * گل از بین * تو بین گل نه کبک مشکوب * بت * نام شهرست
 منصل کسب * غریب * نام شهرست * غریب * سیاح * جمع کسب و ده
 * مجمع * یکی قنار الطریق که بعضی ویران است * نمرودان * آینه گان و در ده گان
 * کتاب * مجمع شهاب و ده * بطریق استرا * بطریق قریب * بطریق
 غرض شهرست * ده * مکان مراد از آن شاه طهماسب * جامه نس * هر چه و مرج
 در هم بر هم * اطمینان * آرام کردن * دیار * مجمع دار شهر طایه * باطن حقیقت
 ناسب * باطن حقیقت سرشت * قوت * جوانمردی * تولد درین هنگام * یعنی
 درین کموک * قول مهم قه و آه * باید داشت که از فوای کلام معلوم می شود که درین
 وقت قه و آه در قه و آه عباس است و نه بدخل میرزایان قه و آه و نه بصرف اکبر
 لیکن والی قه و آه باشد عباس ناکه قال می افروزد و میرزایان قه و آه طرفداری والی خود
 می کنند و نهادنت شاه عباس بی نهایت و عزم کبر است که نوج ظفر موج بسوی قه و آه روان
 سازد و قه و آه را بشخص خود در آرد و میرزایان قه و آه را بجزادب دهد * تکامل
 سستی نمودن * تمامه * سستی * کار * جمع مکره * خشی و رنج * استسلاط * اطلاع
 * چهار * آزمودن * تمامه * باطل * کائن * جای پناه * آنوبه * بنده نه * انیم
 نت * قول مخلوط خواشی آه * ظاهر ازین عبارت چنان هویدای می گردد که در میان
 انواج اکبر و میرزایان قه و آه شمل مشتمل است و میرزایان هم مخالفت با شاه
 عباس دارند و نه اکبر شاه عباس چنین می نویسد که مخلوط باطل باه که اول قه و آه را
 از میرزایان قه و آه بدخل خود در آورم بعد از آن اگر میرزایان از نافرمانی ماندم گشته
 اطاعت شما لازم شمرده و درین صورت نوج ما میرزایان متقی شاه هرگونه ادا ایشان
 بخادمه لیکن پس از وقوع اطاعت میرزایان بازمی نویسد که چون میرزایان اولاد

[illegible]

فدان ^{لکته} ^{لکته} عرض ^{لکته} ^{لکته} حس و شرف ^{لکته} ^{لکته} ماموس ^{لکته} ^{لکته} پنهانی ^{لکته} ^{لکته} مشت ^{لکته} ^{لکته} آنگاه که رفتن
 حوله ^{لکته} ^{لکته} کرمی ز او در کار دنیا آه ^{لکته} ^{لکته} یعنی آدمی در کار دنیا که نباید اوست و دیده و دانسته
 نقصان خود نگزیند در کار دین که باید از وقایع است چگونه حسنی و عفتی باشد پس هرگز نه
 از دو حال بیرون نیست یا حی بجنب او است و دین صورت را به دست آورد ^{لکته} ^{لکته} جویدگان
 و باید که پیروی او کند و یا حی بظرف او نیست پس ^{لکته} ^{لکته} و دین صورت آن بیاید و خود بیاید
 نادانی و جعل است لایق رحم و شفقت است نه سزاوارده اوست و ملاست پس بر قدم بر
 ثبوت این مقدمه باید که دشمنی و بغض با مردمان بسبب اختلاف ^{لکته} ^{لکته} اهل بطن نیاید ^{لکته} ^{لکته} شبیه
 خصالت ^{لکته} ^{لکته} قوله از نتائج این شبیه ^{لکته} ^{لکته} یعنی از فوائد این خصالت فرائض و صیقل آنگاه که
 وقت غلبه غضب و ستاها ^{لکته} ^{لکته} با مشتابه دشمنان پایمال می شوند و دشمنان دوست ندارد
 دخل که در غیب نمی ماند ^{لکته} ^{لکته} قوله ^{لکته} ^{لکته} اشی ^{لکته} ^{لکته} ای باید نشست ^{لکته} ^{لکته} قوله ^{لکته} ^{لکته} که دایم ^{لکته} ^{لکته} ای
 باید کرد ^{لکته} ^{لکته} ای ^{لکته} ^{لکته} مجید ^{لکته} ^{لکته} حریم ^{لکته} ^{لکته} گرداگرد خانه ^{لکته} ^{لکته} جریده ^{لکته} ^{لکته} تنها ^{لکته} ^{لکته} مفرمان ^{لکته} ^{لکته} لازم
 گیرندگان ^{لکته} ^{لکته} ای ^{لکته} ^{لکته} صام ^{لکته} ^{لکته} جنگل ^{لکته} ^{لکته} در زدن در کاب سعادت اعصام ^{لکته} ^{لکته} رگاب جنگل ^{لکته} ^{لکته} زنده
 سعادت مصدر ^{لکته} ^{لکته} بمعنی ^{لکته} ^{لکته} فعل ^{لکته} ^{لکته} ملهم ^{لکته} ^{لکته} خبر دهنده غیب ^{لکته} ^{لکته} قوله ^{لکته} ^{لکته} هنوز آیات آه
 یعنی هنوز به کشمیر نرسیده بودیم که بهادران فوج ما که کشمیر معین بودند و بحسب
 مصلحت وقت شریک باغیان شده بودند سر آن مایه فساد را بدو نگاه ما آوردند
 مهبط ^{لکته} ^{لکته} جای فرود آمدن ^{لکته} ^{لکته} استسما ^{لکته} ^{لکته} سعادت حاصل مصدر ^{لکته} ^{لکته} این ^{لکته} ^{لکته} اهل آیین
 بی خوف شوند بسبب کسره اهل یک الهت بیابدل گشت این شد ^{لکته} ^{لکته} ملام ^{لکته} ^{لکته} خلاصه
^{لکته} ^{لکته} اقباس ^{لکته} ^{لکته} قه ^{لکته} ^{لکته} گرفتن و آتش فرا گرفتن کلمات خبریت اقباس کلمات خبریت
 آمیخته مصدر ^{لکته} ^{لکته} بمعنی ^{لکته} ^{لکته} مفعول ^{لکته} ^{لکته} تقویض ^{لکته} ^{لکته} سپردن ^{لکته} ^{لکته} جلوت ^{لکته} ^{لکته} انس ^{لکته} ^{لکته} جلوت ^{لکته} ^{لکته} ماموس ^{لکته} ^{لکته} مصدر
 بمعنی ^{لکته} ^{لکته} مفعول ^{لکته} ^{لکته} مرجو ^{لکته} ^{لکته} امید کرده است ^{لکته} ^{لکته} شمائل ^{لکته} ^{لکته} جمع شمائل ^{لکته} ^{لکته} جماعت ^{لکته} ^{لکته} مکاید ^{لکته} ^{لکته} جمع
 مکیده ^{لکته} ^{لکته} بد سرگالیدن ^{لکته} ^{لکته} نماید ^{لکته} ^{لکته} غیب ^{لکته} ^{لکته} النیب ^{لکته} ^{لکته} نماید ^{لکته} ^{لکته} حایات ^{لکته} ^{لکته} و پاشیده ^{لکته} ^{لکته} موبد

* مؤید * مذکور شده

* تشریح نامه اول *

این نامه ایست که بعد از فتح کشمیر متضمن است ای رسال رسال و اسالی و اظهار مقدمات تخریص
و ترغیب آن و ابالی کا شفر مرقوم شده . کا شفر . شهریت متصل کشمیر . شگرت . گفت . انجمن *
و نا * اشکو * سهابت * زین * کلان * داور * پادشاه عادل * بمال *
همتا و مثل * اگل * تاج * خورس آله کارهای شایسته آه * اکبر و ابلی کا شفری نویسد
که هرگاه عظیم تر از کارهای لایق آن است که قدر و منزلت هر کس مستحقه موافق آن
دوستی با آن کس . یو آه نه بلند امید از آن فناوه دو دگان است که هم چنان که با داشت آن
روزگار نظر بر و نور عنایت ایزدی که در باده ماست سالمه چنان دوستی شده همیشه
بفرستادن قاصدان و نامحکات مسرت بیرای خاطرهای شوند آن گوهر اهل سم لطاف چندین
و با تقدیم زیاده ترانه طریق مراسلات کشاده چهره معاد تمندی و دیک کرداری را
زیب و زینت بخشند * صفوت که * خانه برگزیده بهر کتب مقلوب * بی حیانه *
لایا ناکانه و بی تکفانه * استظهار * قوت و پستی حاصل مصدر * بسرک * بزد گتر
* رایان * این لفظ در نسخه مطبوعه عظ طبع شده بجای آن رایات باید نوشت * قول
دورین نظام آه * یعنی دورین نظام که کشمیر رسیدیم معلوم نمودیم که سابق ازین شکاشه
محمد مراور بر سم رسالت فرستاده بود این معنی باعث فرید عاطفت شمیر باشد * قول
چون در یو لا او حادث زده آه * یعنی چون بالفصل شاه مراد ایلی شما از دست هم و
عدی تر اقان بنایه شده در رنگاه مار رسید بر حال او بنا ش کرده روانه بطریق شما فرمودیم
* مواظب * جمع مواظب جای گاه * قول بر توسیده * یعنی ظاهر می شود * قول یکی از طرز
دانان آه * یعنی یکی از همان خود را * دوه * درخت بزرگ * دید وری *
دانانی * سوانح * جمع ساخت * تحقیق کرده شده * قول با آویزش دارد *
یعنی با که دوستی دارد * دو فنون * صاحب فنون * فاز * نگار است که زمان

• تشوایح نامه دوم که بشر فای مکه معظمه بحر نرفا فته •

ابن یونس است منعمین الجماء هزم ارسال ادوارات و مذوات و قوع توقف در اسناد
آن بخت موافق چند در چند و بعد از آن فرستادن آن برای مشغول و قضات که معلوم به راه شیخ
عبد الهی * شرقا * جمع مشرب و مرد بزرگ شرقای که اعنی سادات مکه * مغفله * بزرگ داشته
• مؤثره • روشنی • ما نها الله تعالى عن ذمائم الا نفس والافاق • کایه اورد آن که را
خدا ای تعالی از بدی های مردمان و از حوادث جهان • الاحسن لله وكفى والسلام لمن محمدين
الاجتهن المصطفى و لمن عباد الله من اصطفى سيماء معشوا لشرافه • جمع حمد ثابت است
برای خدا و کافی است آن تدابیر ای جمع امور و سلام ندابر محمد برگزیده و بر بندگان او آمان
که مقبول در نگاه او بند خصم صابر گروه سادات باد * برایا • جمع بریه رقی * منیم • نعت
دهنده • تکات نیا • بزرگ است نعت او • مروا قول • خوشحال • مشرح
البال • خوش دل • مواظبت • همیشه • بهر من الوجود • بطوری از انوار
• نخچه • جمع عاجز • مقرا • جمع فقیر • بهره منصوره • ماندازه آسان دسمل
• موالد • جمع مامده خوان • مخلوط • بهره مند • مندیذ • لذت یابنده
• خبر البلاء • بهترین شهر • أحسن البقاع • نیک ترین جا • زیره • گروه
• تکین فیها من لا راک • بیکه زندگانند بر تخمینا در جنت و این آیه در شان بندگان
بهشت نازل شده • حاج • جمع حاجی • میر حاج • سردار حاجیان • ادارات •
جمع اودار بخشش • بیع و شمارین و بیع مایه • قصد و هشادونه • جاوه • راه
بزرگ • باغیه • سرکش • آشدار • جمع شربیده • نیم سادات اجال • جای
ورود بزرگانی • کتم • پوشیدگی حاصل مصدر • جیده • ذایه • جرایم • جمع تجربه
گناه اجازنده کردن • جیمه • بزرگ • ترقیه • آسایش درون • چرخه • کوشش
• کوبت • درشتی و سرکش • شامت • خوشنودن و رو بچ کسی • خیرات مبرات

میراث • مال نیک و پاکیزه • حرمان • نو میدی • طومار • نادر • قوله جدا جدا اسوای مبلغانی آه •
 بی محسوب هر کس مذکور جدا جدا از ری سوای مبلغانی که جهت تعمیر یک در طومار مرثوم شده رسول
 نمود بشر فای و غیر هم رسانیده شود • بار سوزا لکنان • پوشیده • قضات • جمع قاضی
 حاکم • غریبه • نادر • ابتاع • خریدن • قوله و مبلغ و فائده آه • ای مبلغانی که جهت خرید
 اشیاء فرستاده شده اگر در خرید و فایده منعی از مبلغانی که جهت شرفای یک و غیر هم فرستاده
 شده در آن صورت باید نمود انداختن آن مبلغ که جدا جدا جهت مردمان مسلول و بین مرسل گشته
 و اتع شده • * قیام • * جمع فاجر کار به کند • * کمالات اکتساب • * کمالات کسب
 کنند • * مبدی و بعضی فاعل • * امانت • * خوار کردن • * اطهر • * پاکیزه • * آذین • * روشن تر
 * انفراد • * دروغ بر کسی گفتن • * قوله نسبت فضائل آه • * باید دانست
 که شیخ معین الدین رساله بنام شاه اکبر تصنیف کرده بود و در آن جای ضمیمه ذکر نامه های
 و اثبات بیامیری شاه محمود و ساجده پس مردمان بدو ایست این معنی در بی
 آزار و امانت شیخ شار الیه بنابر آن اکبر بشر فای که عظمی می نویسد که آن سخن انفراد
 و نهیت است هیچ حقیقی ندارد • نَعَزُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِهِمْ * پناه به خدا می جویم
 از بدی های ذات آن مقریان • * حرفی • * ای سخنی • * مقول • * پسندیده • * عقل
 * مقول • * شرع و عزت • * ابتاع • * بیروزی • * صیان • * جمع صبی طفل • * صد و *
 نزدیک • * ابتاع • * جمع تبعه پاره زبانی که از زمین و دیگر مملو و متمسک باشد • * آوریده • *
 جمع دعا • * مأثور • * نقل کرده شده • * ادعیه • * ثوره آن را گویند که از حضرت رسول صلی الله
 علیه و سلم نقل کرده شده است

* مفاد و حله اول که بدایایان فرنگ تئو یونان گفته *

این مفاد و حله است منتهی بر اظهار الیام و ارتباط و اسناد عای ارسال و ارسال
 * صدر • * اسب • * زوال • * فنا • * مومن • * آمان داده شده • * نظم • * تطابق

* اخراج * جمع قطعه گوشت زمین * لامکان * نیست مبلان لای ناخیه مکان جای بودن و بظرف * نمان
 قیام خواب باری رانست کند زیر اگر برای او عالی مکان ثابت می شد حادث است این
 گویی لازم می آمد * اخراج * نو آوردن * مُدیر * مدیر کرده * مُطَرَّطَه * اولاه
 * امزاج * آمیزش حاصل مصدر * استیاس * محبت * آدواح * جمع وح
 جان * طیبه * پاک * مناشیر * جمع حشر گروه مردم * اصوب * راست تر
 * دیان * جمع اودی رها * اصاح * بهر * سُبل * جمع سبل راه * قولر سبایش
 آه * سیدا * و لفظ مادر آن * بکائر * جمع تعمیر بنائی وزیر کی * مُتَبَس * نورگیر
 * ذکایت * تفریت کردن و دست یافتن * سُجلی * روش نموده * درایت * دانائی
 حاصل مصدر * عالم ناسوت * عالم جا را ند عالم ناسوت که عالم اجسام است و عالم سفلی هم
 آنرا گویند و عالم ملکوت که عالم ارواح است و عالم جبروت که عالم صفات است و عالم لاهوت
 که عالم ذات است * فائق * فنیات دارنده و برگزیده * مدار * موقوف علیه * کایف
 پس چگونه * بنا علی بنیاد * ای بنا بران * نمت * قصد * قباب * جمع قبه بنای گرد آورده
 چون گنبد خلافت قباب جای قرار خلافت * تجلیات * روشنی * مُحی * زنده
 کننده * الْمُسْتَغْنَى مِنَ الثَّرِيعِ وَالْفَقِيرِ * آن کس که بی نیاز و بی پروا است از
 و عفت و تفریت * تَفَوُّق * برتری و افزونی * جَواد * همسایگی * نائلت * با هم الفت
 گرفتن * تامش * آرام گرفتن و این جامه ادا ازان محبت * عظمی * بزرگتر * و تاجع
 جمع و قیه کارزار * کبری * بزرگ * احراز * جمع کردن و این جامه ادا ازان تحصیل
 * حلت * قایم مقام * تجادوت * جواب دادن * ملک التوائی والتوائه * بی دربی
 * آواب * جمع باب دروازه * بنین * آشکارا شده * مُدلل * حجت آورده
 شده * مُبرهن * دلیل آورده شده * عقلا * جمع عاقل * کبر * جمع کبر بزرگ
 * قولر قدر دارد * بینی هیچ قدر ندارد * مساحی * جمع بنی مسماه کوشش * دواعی

* دواعی * جمع دواعی خواہش * جریله * بزنگ * آغمار * جمع عمر * مقاصد صوریہ *
 مقاصد دیویہ * مسئلہات سریع الزوال * لذات زود نیست نموده * تشہیات قویہ
 الزوال * خواہشهای زود ناپذیر نموده * متغیض * نیست و نمیشود * متغیر * کوشش
 کنایہ * ایدایت لم یزلی * ہدایت الہی * متغیض * محمد بشیر گاہ * جاہ راضی *
 آن حرکت کنایہ است * سرمایہ مطالب * مقدم بر ہمتہ مطالب * فایح * شروع * آقارب *
 جمع آقارب حاجت * رتبہ * حلقہ از رتبہ * تقلید * رحیل و جران در گردن کردن
 و ابر * تم تقلید اند یعنی گرفتار مذہب و دین آداب و ادوار خود اند * آقارب * جمع
 اقرب نزدیک * سناہ * جمع معرفت مروجہ نامتہ ظرف است بمعنی مغنول چنانچہ
 مقصد بعضی مقصود * دلائل * جمع دلیل * براہین * جمع بران حجت * قول علت غائی
 باید دانست کہ علت چاہ اند * علت غائی * علت قاعلی * علت مادی * علت صوری *
 علت غائی اگر گویند کہ سبب ایجاد چیز باشد و آن در تصور متہم باشد و کلام و موخر چنانچہ
 نشستن بر تخت کہ علت غائی است و قبل از بنیادی آن تصور می شود و علت قاعلی بنابر کلام
 تخت را گویند مثل بنام و علت مادی مادہ تخت را گویند مثل چوب و علت صوری صورت
 و بہائت تخت را گویند * سفید * قلم * سفید * سفید * سفید * سفید * سفید *
 غیرت و عنایت * قولہ بزبان عربی و فارسی در آورده اند * یعنی ترجمہ آن بزبان
 عربی و فارسی نموده اند * صادق العقیدت والایخلاص * راست بحیثیت * والسلام
 علی من اتبع الهدی * و سلام بر آنکس کہ پیروی کرد در راست را با خود

* تشریح فرمان اول شاہنشاهی *

بشاہ زادہ مراد در وقت مراجعت از کشمیر این فرمانیت مشتمل بر اظہار کیفیت و حقیقت
 وقوع فتح کشمیر بنعمہ ادا نمود و عنایت الہی و منعمین است بر غریص شہزادہ مسوی
 ادای شک این چنین غنیمت عظیم * شہ مراد * پسر اکبر بوده است * قلاوژی *

در بیان این لفظ ترکی است * قوله از آغاز و از یک آرانی آه * یعنی هر شصت و نه برهمنانی
 است و در بیان آن خواهند نمود که از آغاز سلطنت دادار جان بخش بسیار لطف و عنایت
 چشم بخش بر دست مار حمایت فرموده * یورش * کوچ کردن * بندگان خدا * مراد از آن
 ایماچار سالان * مو بهشت * ششیل * شاه راه * راه کشاده * قوله از این جمله آه *
 یعنی از جمله که در این کتاب است که در وستان و هدایت دشمنان ذکر می کند آنگه * مراد الهی *
 امروا و نام ما بهست از مایهلی فارسی الهی منسوب بطرف اکبر زیرا که اکبر بعد طلوس خود خود را
 الیگو یانید لکن پس از جلوس خود ما بهست منسوب بذات خود می نمود * باشد *
 * رخصت سنی * اجازت سنی * آغلا * بلند تر * قوله آنها که لکریه عنایات آه * یعنی آنگاه که
 موقوف در محله ما بودند بطور شایسته نمانایی بود و غیره ما بعضی رسانیدند بر سبع قبول مایند * قوله
 در همان نامه * سابق گفته که در همان روز دولت افزود و بازی گوید در همان تاریخ
 ظاهرا این محفل نیز از معلوم میشود لکن تاویل آن باین طوری کنم و می گویم که چونکه اول فرموده
 است همان روز دین شبیه آن بود که ازین روز که ام روز مقصود است زیرا که در
 هر ماه یک روز پنج باری آید پس بنا بر تعین روز ذکر همان تاریخ نمود و امده اعظم باصواب
 * کل * کسی که سوی سرند است باشد و آن اشاره بطرف قاضی علی خان حاکم کسیر که در جنگ
 کشمیر با تمام میرزا یوسف خان سردار توج عرش آشیانی بانه که اخذ و جرد بگیرش از توج
 شاهی بقتل رسیده بود و از آنجا که سلاطین بالهام ربانی و انقادی سبحانی بهره مندی داشته او لا
 عرش آشیانی که از لاهور بکشمیر متوجه می شوند ده آثاری راه بر زبان الهام ترجمان
 خود می آورند که این بیت از کیست و در حق که ام کل بی منراست بعد از آن یادگار او بخیاں
 خود صری سیر آورده مقابله با پادشاهی نماید پس چونکه مادمش نقره نام بر ناگاری در زمره
 و لبان نام بر آورده بود غل سبحانی این شعر در حق او از زبان غیب بیان می فرماید * شعر *
 * و لا اله الاست حاسد منم آنکه طالع من آه * * عبور * گذشتن از آب * حاش و کلا *

* دور باد و پاک باد این برد و کینه را برای آخر از آن بخری استنبال می کند * مشت * * *
 و این جابجی خواست حاصل مصدر * * * آهام * * * غم حوارگی کردن * * * قتل و القاتل * * *
 زشت انجام * * * شهنش * * * نام سناره است سهیل بیانی منسوب به طرفت این زیرا که او
 جانب این بر می آید * * * تولد ولد کرنا آه * * * زاجام غیر طلال نکردن معنی ولد کرنا و لغت
 غیر زنده آبی و در اصطلاح شعر اگرها که در بخ و دید می شود و یکی از خواص سناره بیانی است
 که در سناره بر می آید آن وقت که میانی میرد لهذا قائل طالع خود را هم چون سناره بیانی قرار
 داد و ولد کرناش گفت * * * تولد در اصل * * * خطائی رفته است * * * یعنی در اصل همان
 کل بنت برگشته * * * سبک * * * رسته * * * مشت * * * در آید * * * کرگانه * * * لقب
 طایفه است از ترکان که دیگر ترکان را بنایت نامزد و زشت و نازدست می دانند
 * * * کندول * * * خواهر و زبیل * * * گو * * * غار و مناک * * * شهرور * * * نام ماهی است از ماهی قادی
 * * * نام * * * دوزخ * * * زستان * * * سدا * * * بگی * * * نام جایی است * * * شکوه
 * * * تولد بازم * * * لقب پروردگار خود را * * * یعنی فخری کم واسطه لقب پروردگار خود * * * تولد
 اهل خواب * * * لفظ خواب در نسخ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن خوابت بنام فوقانی که
 بمعنی گریختن است باید نوشت * * * دی ماه الهی * * * دی نام ماهی است از ماهی قادی * * * نام * * *
 جایی بهمان شدن * * * تشریح فرمان دوم شاهنشاهی به خاندانان در واقعه بیور * * *
 خاندانان اسم بزرگ او میرزا عبد الرحیم پسر میرام خان که در این مایون پاوشه بوده
 است مولد میرزا الهو است در عمر شش سالگی سنه هجده و شخصیت و نه وقت آغاز
 شش سال از جلوس اکبری مدت حضرت اکبر مشرف شد و هنگام عفو آن جوانی
 بطلب میرزا طاهر سرفراز گردید و وقت بیست و یک سالگی حکومت گجرات بنام میرزا
 نام زد شد دوران حین پس از ظهور جهان فشان و دولت خواهی او و بعد فتحبالی او بر سلطان
 مظفر که حاکم گجرات بود بمنسوب پنج هزار ری و خطاب خاندان ممتاز و معزز گردید * * * میر * * *

نام او سید واسطه بوده است در اصل برهنی بود و یاد خوان که آثار در بندی بهات گویند
 یعنی سید از افراد فیکه قاضی اقبال کشان کشان او را بهلا زست حضرت اکبر و ساید بسپ
 سرائی و لطیفه گوئی و در سببی در سبک مصاحبان انعام یانت و بند رنج گوی سبکت
 از همه علم بیان در رتبه مترتب درگاه و خاص الخاص گردید و اکثر خطاب بادشاهی در حق
 او بدین عبارت می شد صاحب دانش و راجه میر بر چون شعر بندی خوبی گفت اول
 خطاب کب رای که قریب معنی ملک اشهر است خطاب گردیده و وقیفه مزاج بادشاه
 بر راجه چینه که راجه نگر کویت بود بر هم شده و او را اعتقاد فرموده و میر بر را خطاب میبرد که من این
 لغت بهاد است سر فراز فرموده بهد سید راجه که در مختار کرده بجانب لاهور و آنرا فرموده
 و در سینه نهصد و نود و چهار بجزی همراه زمین خان کولیا جانب سوادجور و دودال و قنار بکار
 آمد و راجه سابق الذکر اخیر به منصب د و هزار دی سر فراده شده و بسیار مرد سخنی بوده
 است و در علم موسیقی و لطیفه گوئی و نکته سخنی مهارتی کامل داشت چنانچه دهره های او در زبان
 بندی مشهور و معروف است * اعترناد * این پنج معنی قوت است که حاصل مصدر است * احقاد *
 دین جاب معنی نیمه کرده شده مصدر معنی مقبول * قص * نگین * خاتم * انگشتری * سکول *
 برهنه * رُنج * نیزه * مقصول * صیتل * کوده * شده * نخن * جای پنهان داشتن
 * منادک * جمع مکرر چنگ * نگاه * مقلد * العیش * سردار * شکر * مقلد * العیش *
مقلد * عیش * مونس * مقدم و آرام * دنده * محرّم * آگاه * سرایر * جمع
 سریرت راژ * خریف * هم صحبت * رجس * شراب خالص * بیت * الصحمور *
 خانه آباد و مراد از آن این جا کعبه است که بر بنتم آسمان برای ملائک است یا می که که آثار
 هم خانه آباد گفته اند * حَافِ الصِدْق * قائم مقام * درست * آعظم * جمع اعظم بزرگتر
 * آعالی * جمع اعلی برتر * وَأَسْطُ الثَّمَةِ * دانه بزرگ * عقد * منار * خز * جمع منخره بزرگی
 * مُزَح * جای انداختن * سرایت * در گذشتن از بجزی بجزی لطافت قدمی سرایت

سه ایت اطاف پاکتی اثر وای نسبت است در قدس و این صفت جز برای
 اطاف الهی یا انفات شایان که غل اینه اند برای اطاف دیگری نیست * رقوه * بشو
 * خواص * جمع خان لقب پادشاهان ترکستان * قوله بر خور دار * این در اصل
 سه لفظ اند بر خور و دار اعنی دولت مند شو و از ان منبع باش و ذخیره کن برای عاقبت
 * رزالدین * ویر در ترویج امور دین * خانخان * سه دارنده داران
 * چشم زخم * آسیب * آغنه * چمن افشان خوشبخت بشود * لا غنه * بگذر از رحمت
 خدا و مکر و ن و این جابجی از رحمت دور کرده شده مصد به معنی مغفول * خلال *
 در میان * سواری * پوشیده * رؤف * جمع نویسن سردار * توب * عادت
 کردن * شباب * جمع شب راه کوه و دره آن * صواب * جمع صف سخت
 * قوله گران بار شده * یعنی بسیار بار بر خود بار کرده روان می شوند * توزک *
 بند و بست * کفل * راه کوه که دشواری بران توان رفت * قوله آغنه ملا غه آد *
 قبل این قول واد علف و در نسخه مطبوعه سهوشده و بعد این قول کاف علف جمع کرده
 واد علف باید نوشت و کاف بعد بخوبی که ویزا که ترکیب عبارت برین سوال است
 ای با وجود آنکه ولایت مذکور در حوزه تصرف در آمده بود و آغنه از غایت ترس و هراس
 و خلال جبال پوشیده بودند و روی شکر بی ملاحظه حرم بخاطر جمع نقایص می گفته و متوجه
 آسانه بوسی می شوند چون امر از برده غیب ظاهر شد بی بود چنین و چنان فساد و حادثه ظهور
 می رسد * عنوان * سرانه * رنگ آمیز و سوز عشق * لایب و روایح و بند و سوز عشق
 * نمای * تاریک و یای نسبت است در ان * قلب عصری * جسم * جلباب *
 چادر * شاکلی * مانده * مستحق * ناخوش گردانیده * مکره * تیره کرده شده و مراد
 از ان اینجا ناخوش * خاطر در یا مناظر * خاطر مثل در یا آمد و رفت کنده اعنی مثل و در با وجو زن
 یا مناظر بالفتح جمع مظهر که معنی جای بیکه ن آب است باید خواند و آوردن لفظ جمع حمل بر رعایت

و ذلک خاطر آن کرد * مراج * زردبان * این طایفه از ان بلندی * پله پل * زهر
خون قاتل که هیچ پدر نباشد * سوارب * زمینی شود که چون آب می سوزد * خود *
 طاقی سستی که در سر می نامد و دهان رنج حاصل می شود * تول این سودا * ای این خیال و نیادی
 * خاوه * گری در جوار است * تول که آمدن المپی و مردم یگانه بدانشه * ای آن موایع
 آمدن المپی و مردم یگانه است * نفس * جنازه یا مرده * تول علو صفت آه *
 بنی و در اتمام تمیز و تکفین میر بر آن علوات را که طار و در جی او و دغایری فرمودیم * تول
 تا کسی آه * دوین قولی لفظ نامحسوس است انترام در میان دو امر و محبت ترنسب امر
 ثانی است بر اول جانبه گوئی ناب از خانه بر آمده مرگ آه خورد و بنی از خانه بر آمده
زردبان و خوردن مرگ همان * تول ما و ما چه قدر می خواهیم * اگر چه ظاهر مناسب آن بود
 که می گفت که ما و ما چه قدر خواسته ایم تا ملاقات آن با میسر و نه که فعل ماضی است و بالا مذکور
 شده بطور ماضی بود است اما چون که مقصود قائل اظهار خانیست خود بر طریق استمرار بوده
 بنا بر آن صیغه ماضی را نه که گفته صیغه حال آورده * تول اگر چه بدیده بصیرت آه * بنی
 اگر چه در حقیقت بسبب توجه دلی مابین علوب نزد او باب معنی ثابت و متحقق گشت لیکن
 چون بدوام کار و او بیم این تساهل دل مانده * خاطر نشان * بنی خاطر نشین * تول
 که ام دل گرازی و اقامه جگر خون نیست * که ام دیده گزین حادثه جگر گون نیست * ای
 که ام ولی است که به نهایت غم از خوانده جگر خون یعنی خون جگر که معنی اند و همین است نیست و
 که ام دیده است که از غایت اشک باری ازین حادثه برنگ جگر صرخ و تیره نیست * نمود *
ساکن * کالبد حاکمی * جسم * شیخ سیمایی * کالبدی قرار اخفی جسم ناپایدار * ترکب
خدا * اجتماع عناصر و عناصر جمع خضرست و آن چار اند خاک و باد و آب و آتش و
 جسم ازین چار جز ترکب است * موا * جمع موود و آن سه است بنات
 و حیوانات و جمادات چون درختان و جانوران و سنگها و غیره * تول اگر چه همیشه

همیشه جهانی آید * یعنی اگر چه همیشه صورت خیالی و بود صواب بود و منظم حاضر و بیگانه
 تفاوت در نظر دو بین من از این طبیب شنیدم او نسبت لیکن نظر عالم بشریت
 یعنی باقیضای بشریت از جدائی ظاهری او در باطنی آینه‌نمان غم دالم و نمود که چهار دست اند
 بیان آن کامر * کرم * پوشیده گی حاصل مسدود * ملای * مرا * میقتل نظام کل *
 خاص نظام همه اعیان خدا * تسبیح مستقیم * راه درست * قولا از اراده خود آید *
 یعنی از گریه و زاری * قولا خود میداند جسمی که آید * یعنی تو خود میدانی که مردمان مفتی
 هر وقت بسیار کمتر اند پس فرض وقت آنکه باو ای شکر این معنی که تو از تحقیق هستی
 اشتغال نموده و اوقات را از غنیمت بزرگ شکاری * قولا خیال کند آید * اعیان معلوم کند که
 در وقت زندگی میر بر ترانه اوقات نیست ای بزرگ ندای دانستیم الحال یعنی بعد مردن آید و
 خود کند که غنیمت بودن او و چه خواهد بود * و قولا * بر آمدن * و چه خواهد بود *
 شکر یک برکت آمدن آن مثل برکت آمدن ملائک است * تهور * آمدن * آمدن دو چرخ یعنی یکی
 * مروج * پریشان * اصفا * شنیدم * آب سلفا * طبع مکر کردن * چرایم *
 جمع جرم گناه * قولا اسد عای فرمان آید * یعنی در خواست فرمانش بی نام کردار و غیره
 برای توبه بعضی معده * بطور نسوولی * ای بزرگ سوال * قولا درجه اجابت ملتبی گردید *
 یعنی درجه قبولیت در آید * مناشیر * جمع مشور فرمان * نصیبت * جاوی کردن
 * قولا زمینداران آن خالی * ای زمینداران گورات * قولا این طاعت را
 معطل آید * این طاعت نصیبت مهلت زمینداران گورات را با آمدن خدا در امانت
 مدخل تعلق داشت * قولا و آنکه از فرزندان خود نوشته بود آید * این تقریر سوال
 است و جواب آن نسبت او و فرزندان او * متشوق * جمع شش شبه چری
 * تشریح مشاوران شاهنشاهی به خانخانان *

باید دانست که این مشوریت بشر بر اظهار سمرت و بهجت بسبب درود ایلی عبداله جان

باشا من و هدا و کور و آن خوش و مشعل است بر مهانت در غمناست خان خانان ازان
 کبریا ان * اختصاص الحاکم العظمی اعتماد الخلافة الکبری و کفی السلطنة الباعده
موتن الدون الباعده ذوالخصایل الرضیه والشعایل الصرضیه * توت سلطنت ای بزرگ
مقیم علیه سلطنت بزرگ سنون سلطنت عالی امین دولت عالی صاحب خوابی پندیده و عبادتهای سواد
شمول * فرارگرتن * خواجست * جمع عظمه مهربانی * و نور * زیادتی * مراحم * جمع
مرحمت شفقت حاصل مصدر * شبهج * خوشنود * آوان * حکام * آداج * جمع آخر
خوت * ماه بیت * اوائل بهار * یعنی اوائل ماه بهارگن * تو گمی بایم * بایم دانست
فایل می باید شخص نویسنده است * ابر آذری * ابرهاری * آنار * جمع نظر * آبای طوی *
مواد از بهفت سازه آفتاب مهتاب زحل مشری مرج عطارد زهره * امهات سفلی
ارده حاضر اجنی آبت خاک باد آتش * اشفاق * انظام لیکن ظاهر باب افعال از لفظ نسو
در لبت یافته شده * توای نامیه * توای جمع تویت نامیه بر آئیده * نورس * نور سیده
صومعه * عبادت خانه ترسایان که آن را در مادی گرجا گرنه * زرق * مکر * ریا * نمان
که * افشوده * پای نمک کرده در زمین * توای خوشبید * این لفظ در نسخه مبلو به بجای
بجمله غلط طبع شده بجای آن خوشبید به جیم مجمر بایم نوشت * افسوده * بسین مبله بسته شده
تب * رج * اعسان * جمع عصن شاخ * آتش بی ذود * حرارت شمس
میشود * ظاهر کرده شده * محوس * دیده شده * نور اعظم * آفتاب * ربیع *
بهار و در زمینی بای نیست است * مقدسان عالم بالا * ملک و غیر هم * خط *
زمین مکرده شده * غبار آلودگان خط خاک * انسان و غیره * مضمر مان * گریه
کیان * شبهج * سازمانه * خنوع * فروتنی کردن * فواج * جمع فوج خوشبو
درگاه آسمان جاه * اشاره بطرف درگاه پادشاه * دیوان بیگی * قسم است از
اقسام کبوترن که رنگ سبز و هر دو باز و دم و سر سفید دارند * سلطان حسن * نام

نام کبوتر بازیت * همراه و شمل * عشق باز * این جامع کبوتر باز * مخرب *
سرداه * چرخ * قلع بازی * مربی * پرورنده * مربی طبیعت * طبیعت * روح
جوانی * جان * کالیوس * نام کبوتر * بشاخ کبوتر * باید دانست که چنانکه برای دیگر
جاوهران لفظ قطعی آورده اند کبوتر آن گاهی لفظ شاخ نیز می نویسند * شیب خان * شمس
بوده است که در شناخت ذات مردم مهارت کامل داشت * آسب * جمع
نسب ذات * قلی علی * نام کبوتر بازیت که در اوقات بند وستان سه آمد کبوتر
بازان بود * بوعلی * بوعلی بن سید نام کبوتر است مشهور * اند جان * نام شهریت از
ترکان که آنجا کبوتران خوب پیدا می شوند * ماورالهر * نام ولایت است
برنایان * جمع بر ناجوان و بای فاصله میان الف اصلی و الف جمع در آورده اند زیرا که
در وی روح قاده است که هر فظی که آخر آن الف باشد و تست جمع آن میان الف اصلی
و الف جمع بای فاصله در آورده چون دانا و دانایان و جده * بروین * شش ستاره
اندیک جا در برج ثور جمع شده * گوی بردن در بازی * سبقت بردن * ادلی
آب * صاحب باز و آب * جمع جناح باز و این آیه است که در قرآن نوصف طیران
ملاکه نازل شده * منلی زبان * سزیر و پای بالا کنان بازی کردن * سواست * برابری
تولد در جلان این حال آه * یعنی کبوتران در میان بازی گری توهم خواش شد و ری خود
بخاطر خود رسانیده بزبان بی زبانی گذاردش پیغام می خود نمودند * ایجابا لعلیحا قییم *
از جهت قبول کردن عرض آنها شاکو نشستی شود که اولاهه گروه کبوتران سلام خود بشما می رسانند و
ثانیاً عرض می کنند که چون اقبال بسبب خلوص عقیدت که نسبت پادشاه داریم و جلالت دعا می
سوی ما رحم بر حال ما نموده بعد و آسافی ما را درگاه حضرت اکبر رسانیده از مرفوز دهگی بخشیده است
بنابران عرض ما از پادشاه درگاه خصوصاً از خانان آنست که بدریافت خبر رسیدن ما شاه هم
بچکان ما طلب نه نمایند * تولد هر که مرفوز شده آه * این شعر تمثیلاً بنابر اثبات فهم خود زبان کبوتران

آورده یعنی ناکه سنه رسولمان هستیم چگون زبان مرغان را تفهیم و چون کم حضرت سلیمان علی نبی و علیه
 السلام زبان همه جانوران و پریای می دانسته لهذا القطر السین آورده * قائم *
 بجز بیش کشنده سور * عقله * شور و غوغا * رغز * اشاوه * ایما * کنایه باید دانست که
 غرض اکبر از این گفتگو آنست که خانمان که شاق کیوران است * ساعت خبر رسیدن کیوران
 خوب در خواست آنها و چنان آنها ندارک * دو یاقن چیزی رفه را * ملانی * یک دیگر
 را دو یاقن * قوله ندارک و ملانی عمر گذشته * یانی کیوران میگویند که تحصیل و وسی عمریکه
سبب حاضر شدن در رگاه بادشاه صانع شده است نمایم * سبزکی * مخفف سبزکی
 نام کیوران داده * اکتاف * جمع گفت جانب * دختری واسطه * دختر حقیقی * مشهور
 فِي الْأَكْثَرِ وَالْأَطْرَافِ الْمُتَعَفِّي عَنْ الْأَوْصَافِ * آنکه مشهور و اطراف و بی پروا اوصاف
 است * سبز * نام مادر سبزکی است * قوله دختری واسطه آه * یعنی
سبزکی که دختر حقیقی سبز است سلام عشق النیام میرساند و قوله مشهور فی الاکتاف
والاطراف المستغنی عن الأوصاف صفت سبز کی مادر سبزکی است واقع شده
تسبیح * سعاد یابده * آیا * جمع این بسر * نورث * پیدا کنده * اشاره *
خوشی حاصل مصدر * اریاح * شادی حاصل مصدر * قوله سراود ادست ور داسن
صوری آه * ای کیوران میگویند که از ظرف ماصبر کرده خواهش طلب نمانند و بهر مادر
سازد * سرخیل * سر کرده * کله پر * بزبان مادر انهری یعنی کوتاه پرست لیکن
این جانام کیورتی خاص واقع شده از جنس کیوران کوتاه پر * مشعل گلان * کیورتی
که در دم او چند پر سفید باشد * یعنی * لحبت بازی گویای وحدت است در ان
کناره دام * نام کیورتیت که باز و منفید داشت * قوله ز پایش * باید دانست
که بصورت زده در پای کیوران برای زیست می اندازند باین ظان را از ره گفته
ظان * ز پای * قوله اشاق دارند * یعنی نایکه بگفت اند * قوله هر بری * این لفظ

لفظ را بیای وحدت باید خاندای بر یک بر زبان حال کبوتران است * تبار * جمع نیره
 بسرزاده و دخترزاده * تبار * جمع عشیره قبیله و خویشان * پروین * چند ساره
 کوچک باشد که جمع شود در کوفان نور که نام برجی است * بنات النعش * هفت
 ساره هستند که چنانکه مثل نعش اند و سه دیگر تابع آنکه جای بنات قول پروین مادر
 بنات النعش می باشد رحمیت مادر ابر آگنده می کند * مهمان نو * کنایه از فرزندیکه در شکم زن
 باشد باید دانست که آن زنی که زنی خاتمان حمله بوده است پس پادشاهی می دانند که
 در باب قول فرزند خود آنها را نماید که انشاء الله در انصورت حصه آن فرزند از کبوتران
نورسیده و جوان غایت خواهیم فرمود * قولا اگر دوران باب تاخری آه * یعنی اگر دور
 قولا فرزند تاخری رو نماید از آنچه شما خیال کرده اید کمتر خواهیم داد

* تشریح منشور دوم حضرت شاهنشاهی *

* بحکم همام در واقعه حکیم ابوالفتح گیلانی *

حکیم همام گیلانی برادر ابوالفتح گیلانی است اول نام او همایون بود و تکیه مملکت دهرت
 اکبر مشرف شد از روی پاس ادب و لا خود را همایون قلی مشهور کرد بعد از آن نام حکیم همام
 عزت و ناموری یافت صاحب عقل و فهم و مرد شجاع و خلیق و بلند همت بوده است اگر چه
 به منصب شش صدی و بخدمت بگاول بیگی سر فراز و ممتاز بود اما بسبب مصاحبت فل سبجانی
 نهایت رنج و غایت رنج به بلند پیدا کرده تا نگاری که کار دانی و اخلاص او در عرصه بیست و یک سال
 خدمت پادشاه ذیجاه نایب و متقی گروید پادشاه او را طرف دوران خدمت ایلمی گری
 مقرر کرده به نزدیکه خان حاکم دوران روانه فرموده * ابوالفتح * نامش شجاع الدین پسر
 مولانا عبده الرزاق گیلانی بوده بس کتب و دانا بود دوران زمان حکمت نظری و عملی مدبل و
 سهیم خود داشت و میان اقران و همسران به مکانه خاقانی تمام عزت و تقرب پیدا کرده
 بود * فلاست * و ابائی حاصل مصدر * مواقف * جمع موقوف جای ایستادن

* خواص * جمع غامض کنی پوشیده و بار یک * تأملات * مهربانها
 * تجلیات * سیر * کارنامه * ترکیب متقابل ای * کار * معبود حقیقی * خدا
 * مملو و مشون * معنی پر * شواخ * جمع شاخ بلند * طیور * جمع طیر پرند * بال *
 دل * خط * حصه * بکران * اسپ * غبار * جمع غبار * سیر * بابا حسن
 ابدال * نام جای * روز ازداد * روز بنهم همراه شمس و بنهم * و بیان آن واقع
 شده * ماه الهی * تاریخ الهی ماه و تاریخ اکبری زیرا که لکبر خود را الودعه میگویند
بس ماه و تاریخ ابتدای جلوس خود را ماه الهی و تاریخ الهی نام نهاده * نیک زیر مجلس
انس * زیباش مجلس مانوس * بیدار دل شبستان ضایر * والف و از داما
 * هشبار منرا نجم سرائر * آگاه از امورات پوشیده * شمس * مشورت خواسته
 شده * ظمانی * تاریک * انتهال * شکم ران داهد * نیک خضری * نیک جسمانی
 * قول هر یک خضری آه * یعنی اگر چه صورت جسمانی او از نظر غایب شده اما خصل ذاتی او بخوبی
 و بر پیش نظر حاضر و دیگر اینکه واقفان عالم بالا اهل رازدان عالم بانی گفته اند و حق این است
 که آنها خوب گفته اند و ظاهر گفته حقیقت شده * قول نظر بعالم اسباب آه * یعنی در دنیا
 هم غایت آه زوی و فاکت این همین است که درودی آقای خود جان سپاری کند و آن بلور
 شسته و قوع یافت * مستمار * عاریت گرفته شده و مراد از ان ناپایدار * جوع
 و فرج * بی صبری و دیراس * عوام الناس * جاهلان * دآب * دسور * قول
یش از و * یعنی زیاده از شما * وایب الطایا * ویند نعمت * و مراد از این خدا
 * سماع * جمع متب رج * غنه * اندوه و لال * روز فرو دین * نام روزیت
 از ماههای شمسی * علامه الزمانی * بسیار داننده زمانه من و نای علامه برای مبالغه است
 و بلور قارسیان علامه الزمان را یک فظ کر دانیده بطرف نهای میکم مضات نمود
 * تذکره * یادگار * کهای مشتاقین * کاد و قسم اندکی شایین و دیگری اشتراقین

اشراقین شایسته آنکه بسی و تنگ و دو و بر نظر و استدلال تحصیل علوم نمایند و اشراقین
 آنکه صرفت بصفا فی دل و نور قلب به مطالب و ارسنه و از هر یک قسم بعضی متله شرع
 اند و بعضی غیر متله شرع * بصره * مهرت و مشائیه * علمای صبحین * قطعی
زبردست * مجموعه * کتاب * جریده * دفتر * ملکات * جمع بلکه عادت و کردار
 * ذوقی * صاحب افنها و مراد از ان شخص صاحب کمال و یای نسبت است در ان
 * قول مورد دایع ذوقی * جای فرو و آمدن عجایب غریب * گشت * کشایند
 * مناظره * جمع متمه کره * نقاد * اسکان کنده * چهار محموس و منوم *
امورات ظاهر و باطن * غصه الدور * قوت دولت * تولا که واقع حکیم منقول پیش
آمد * درین قول کاف مفاجات است که بعضی ناگاه سختی می شود ای آن حصر حکیم فتح ای
تازه بود که ماگهان عادی حکیم ابوالفتح پیش آمد * منقول * آمزیده شده * اصطبار *
صبر حاصل مصدر * اسلام * بوسیدن

تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی که *

با عظم خان کو کلتاش تحریک یافته *

این منشور بهیئت مشتمل بر ملامت و اندرز و نصایح بعزت رفیع اعظم خان بجانب مکه معظمه بدون
 اجازت و حکم پادشاه * کو کلتاش * برادر رضائی که آن را که هم گویند شاه اکبر شهبان
 مادر اعظم خان نوشیده بود باید دانست که خطاب خان محمود خان اعظم است و میرزا
 عزیز اسم بزرگ ابدی سر خرد شمس الدین محمود خان آنکه است با عرضن آشیانی هم عمرو
 هم بازی بوده است همیشه بنزدیکی و منزلت و فطرت لطافت و عنایات شاهی خصوصیت
 میداد و والد ماجده اش حبیبی حسب و نسب شریف و ارادته شاه همواره از مادر حقیقی
 زیاده تر رعایت اعظم ادبی فرمایند و همین سبب است که عرضن آشیانی مادر و در خطا
شوخیهای اعظم خان الاحسان و چشم پوشی را راه میدهند و قیامه بنجاب از قبضه آنکه جیل

بر آورده شد بپال پور و غيره محال جای گیر مادر میرزا را که همواره بحرم حضرت شرف
ملازمت می انداخت بخت محال میدارند و وقتیکه کوچ پادشاه به مقام اجیر واقع می شود و میرزا از
تقویت شوق قد مبوسی به حضور حاضر می شود و عرش آشیانی گاهی چند استقبال نموده میرزا را
در کار می گیرند و در سال بیست و پنجم سه نهمند و هشتاد و هشت و نیکاسیکه بحر شور و غوغای
متمردان دیار مشرق و قتل شدن مظفر خان صوبه دار بنگال رسید میرزا اگر سابق ازین بمنصب
پنج بهراری اختصاص داشت بختاب خان اعظم سه فراز فرموده باشد که کثیر بجانب بنگال روانه
سوی فرماید و اکثر در محاربات دکن و غيره از میرزا کارهای نمایان و جرات و بهادری شایان
بطور می رسد و در سال سی و دوم عقد نکاح و ترمیرزایا شاه زاده سلطان مراد بسته می شود
میرزا در سال سی و نهم سه هزار و یک که طلب حضور می گردد و سوار المراجی پادشاه بطرف
خود در بافته اراده عجز کرد گویند که چون سده بیادش و دیگر مراسم نوایجاد و ستمه که دستور
در گاه خلافت پناه شده بود بکل نمی آورد بلکه بر عکس آن ریشی و داند میداشت بنابر آن
رفتن خود در گاه نامناسب پنداشته و در اقامه نموده عرش آشیانی در جواب آن
نوشته که این به قتل و غدر که در حاضر شدن دادید ظاهرا بشم الحیه مشناسی می کند میرزا اسم
در باب وین سخنان پوست کنده و در دست ارقام نمود که اگر بجای عثمان و علی فیزی و ابوالفضل
را قرار داده اند بجای شخبین که اقرار فرموده اند موجز آنکه بعد این گفتگو میرزا کشایش بند
انور را که برای آن رفقه بود امیر احمد خانم که گردید و با فرنگی دوستی بهم رسانیده از
بند ملاول که نزدیک سومات است بر جناز خود که بنام الهی مشهور بود باشش پسر خود
خرم و انور و عده امه و عبد الطیف و مرتضی و عبد الفتوح و شش دختر و ماگان آنان و صد
کس از ملازمان نشسته لنگر بر میدارند و بعد از آن عرش آشیانی افسوس بسیاری فرماید گویند
در حرمین شریفین زوای کثیر خرج نمود و باشد فدا و عیان که مظهر با کرام و تعظیم و واضح پیش آمد
و از روی حساب معرفت پنجاه سال که رفته مبارک حضرت رسالت مآلای الهی علیه و آله و سلم بر

بد آورده حواله مشرف که نمود و باز که بر مهربانی جدید بادش به بازیگ اطلاق می یابد و ریانوردی
در آمده بحال بندر فروکش شده در آغاز سده هزار و سه بشرت ملازمت بادش به عرت می یابد
از شیخ عبدالقادر درونی ناریج و انگلی او بطرف که منظمه یافته شده و آن اینست * چه بر سیدم
بدل ناریج این سال * بگفتایم ز اکو که حج رفت * در احمد آباد سال نوزدهم از جلوس
جنت مکانی در سده هزار و سی و هجری باطل طبعی فوت گردید و در تیزی طبع و طلاقت لسانی
حدیل و سیم ندانست و در ناریج دانی بی مثل گاهی شعر هم میگفت از دست * بیت *
* چون شد حاصل مرا کام دل از ناموس و تنگ * بعد از این خواهم زدن بر شیت ناموس سنگ *
و خط نستعلیق بسیار خوش می نوشت فقط * قول مثل او عاقل بی رضای والده آه *
این جمله معلوف است بر جمله بی بی نسبت مابقی بی رخصت مادی و رضامندی والده که همه دین
داران و در جمیع امور مخصوص * در چنین طاعات بی رضای والده کاری نگردیده اند چگونه متوجه
این مطلب می شود * قول او طلب کار ثواب شده آه * سابق نوشته مثل او عاقلی و
باز می نویسد که او طلب کار ثواب شده ظاهر این محض نکردار نظری آید لهذا جهت
دفع نکردار عرض میکنم که دستور اهل انشا است که چون عبارتی سبب سخن دور واقع می شود
جهت توضیح معنی بزیاده و کم از ضمیر جرأت می نمایند و این هم از ان قبیل است
* تعقیق * بکنه بصری رسیدن * آخلاق * جمیع خطر بلاگی * موبایست * جمیع موبه
باداش * خمران * نقصان * دایمه * گمان * نه * معزول * بیکار * خمول * گمنامی
حاصل مسدود * عقلا و نقل * از روی عقل و غرت * بارق * در خموش * جذبه *
کشش * کنت * نگاهداشت * قول که فرزند ان عاقل اند * درین قول کاف
علت است بعضی برای * قول خاطر او را * یعنی مخلوق و مرکوز شمار این جا خاطر بعضی
مخلوق است * قول هر آینه از انجا که آه * جزای قول اگر نا آمدن الهی آخره است
* رزین * استوار از کجی * دایه که طفل را شیر می نوشاند * قول از انجا که حدت

سپس خاندان آه * اکبر با عظم خان می نویسد که از آنجا که خدمات خویشان شما مخصوص خدمت
جایی بخاطر ما در کوز است اگر بسبب این چنین اعمال ناشایسته شما بخاطر ما آزاری رسد
آنهم زمانی پیش نخواهد ماند * قوله اکنون منضم شده است آه * ای بعلت آنکه شما داده
کنید شریفه کرده اید و دالی نگه نایب بادشاه روم است لهذا ما را عزم جزم شده
است که بطرف سلطان روم ایلی فرستاده شود * سبکی * گاه فیصله بامهر حاکم
* قوله مسحوب قلان آه * ای فرستادن ایلی همراه یکی از رفقا یا همراه همین شخص که این خط
می برد و همین فرایم * قوله چه خوش باشد که پیش از رسیدن ایلی آه * ای از آنجا
که مقصود از احوال ایلی آنست که قبعر روم به مجرد ورود ایلی بشماره این طرف روانه
سازد اگر قبل از رسیدن ایلی مادر آنجا شما این جابر رسید چه خوش باشد

* منشور العمل شاهنشاهی بعاملان ممالک محروسه * منشور العمل * آئین

* منضمه یان * جمع قصیدی بکار کن * نظمیان * بزرگان * مهمان * جمع مهم گاه بزرگ
* امصار * جمع مهر شهر * قربات * جمع فیه ده * کمرات * جمع کمره احاطه که در آن بازار
آباد می شود * خلوت دوست * گوشه نشین * قوله کثرت کثرت آه * یعنی
به کثرت بسیار میزند و نه وحدت هر چه اختیار کنند * بزرگ کرده ای اوردی * انبیا و
اولیا و ابواب آن بزرگ * منجیات * جمع منجیه نجات دهنده * مملکات * جمع
مملکه مملک گفته * احیاء المملوک * نام کتابی است که در آن چیزهای منجیات و مملکات
ذکور است * تسویات * جمع تسویل آراسن و در دنیا یعنی آراسنگی حاصل مصدر
* نزویر * نگر * خداع * فریب * همت * دعای خیر * قوله همان که در دنیا باشند
فاعل باشند سلاطین و قهرم است * مستمع * شنونده * حکم کبریت احمر * یعنی گوگرد
سرخ و ششپور است که از آن اسب باری می شود * قوله بیانات * ای بدگان و دشمن
باشند * دیوان * اگر چه بعضی بکمری است لکن اینجا بطور مجاز معنی صاحب دفتر است

است * اسامی * جمع اسم * پیش دستان خدمت * آنکه در خدمت پیش اند * مغتری *
 دروغ گو * ست * خاموشی * قول سوگند خوردن خود را آه * یعنی هر کسی که قسم
 می خورد گویا خود را پیش محاسب دروغ گویانسته بنابر دفع توهم محاسب سوگندی خورد
 و نه او را حاجت قسم حیت * آفات * جمع علف مرد سبک و تند خو * تعدادی
 داون * رعایای نئی دست و پیمان را از طرف پادشاه برای خرید سامان زراعت
 رو به قرض داون * قول دوان آسان گیرند * یعنی آن قدر محصول کمتر مقرر کنند * جنس کامل *
 مراد از آن محصول کامل و تمام * جد * کوشش * قول به جمع رعایا آه * ای حال
 هر یک از رعایا دریافت از قول و قراءه از محصول مقرر هیچ نوع بر گیرند و تجاوز نه نمایند
 * قول اگر نیابند * یعنی اگر داناتری از خود نیابند با نادان مشورت کنند و بعد لفظ نادانی
 لفظ را در سخن مطبوعه زائد طبع شده * حدوک * بر آگندگی خاطر * قول به بخواندن
 دست و پند و بر وزگار گذرانند * یعنی عقل درست معاینه دان به علم و فضل حاصل
 می شود و نه بد و ازای عمر میسر * قول خوی او باشد * دومین قول ضمیر او را بی بطرت
 محاسب است * قول اگر حق با اوست آه * یعنی اگر آن کس بر دین حق است پس ترا
 خود مخالفت با حق و ایمان اگر دین حق نباشد و او بسبب نادانی و جاهل حق اختیار نموده
 در مصیبت آن تجاوز نماید نادانی است جای آنست که او را توبه کند * بلکه او را توبه بخش
 کنی * شد بد اند او است * حکمت دشمنی دارند و صد و بیست و یک * قول به وی بر طرف
 سازد که در نفس الامر آه * ای آن گران را بنودی اندول و بر کنه توبه که در حققت
 کننده همه کارها خدای شالی است * خر خست * خصوصیت او بسیار است * تریل *
 مسخرگی و خنده * قول به سرشته جناب آه * یعنی حقیقت و مقید از سرشته اوست و نادانی
 هر یک در یافته باشند * تسمیم * تسمیه داده * مجرور * در آه بی * زیاده گوئی
 * در ویج * دوان که دین * قول سر انجام نمایند و برگزیند * ای در سبب نیابند معجزه

است در خرج کثرت نیست دغل * یراق * ساز جنگ * شهنش * فریفته
* تو که در وقت تحمل آه * یعنی وقت آغاز ماه * قول در وسایا * ای مانند
دبستان ناوان کار کو توانی را حقیر ندانسته در انجام کار کو توانی عار و شنگ ندانند
* و دشمن * جست و جو * آخذ و جر * گرفت و کشیدن * اعلام * آگاه
گردانیدن * محمد * ذر * سوتق * مرده * قول چنانچه در بوم روم آه * یعنی
چنانچه در زمین روم رسم است که اگر کسی سب یا مرده می شود میروند که او حاکمان
آنجا بهر من خود در می آرند شور * فروردین * آردی بهشت * خورداد
* بهر * امرداد * شهریور * مهر * آبان * آذر * دی *
* بهمن * * اسفند یا مهر * این دوازده لفظ نام ماه های قمری است

* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی به شهباز خان کینو *

خان مذکور در نسب بخش واسطه بجای جمال که مرید منعموم بهاء الدین لمائی بوده میرسد
و در ابتدای حال بدرویشی میگذرانید بعد از آن دو مسک ملازمان عرش آشتیانی
مسک شده اولاد و جمعه جانشینی کو توان عزت یافت و از آنجا که در آن خدمت با عیال
تمام کار نمود و بنا بر آن منقول و یا از نار الطاف خدوائی شده از منصب صدیقی پیاپی
امارت مرئی گردید و بعدت میرزا قوچکی مخصوص شد در سال شازدهم که مشک خان
میر بخشی را معرض عتاب شاهی در می آید صاحب او خان مذکور حوالی گردود در تنخیر
قلاع سواره و جره کارهای دیوانه و مقامات مردانه از و ظهور فرمود و در صدد آن مقامات
بزرگال و جیره سرفرازی می نماید در سال چهل و چهارم از جلاوس اکبر استه هزار و بیست
مجموعی دفعه داعی اجل را بیک اجابت میزند گویند که شهباز خان وصیت کرده بود که در
احاطه مرقد منور خواجه معین الدین جمشید قدس سره دفن شود چون مردمان در بی
بجا آوردی وصیت خان مذکور شد و مجاوران بقعه شریفه سر باز نداشتند ناچار او را

را بیرون احاطه و فن کردند شب خواب را بزرگ در خواب بجا در آن بتمه خود ناکیدی فرماید
 که او عجب است اندرون بتمه شمالی روید گنبد اورا گنبد اوید فرماید آن به میان تمام مجاوران
 بتمه اورا از قبر اولی بر آورده بجای نشان داده خواب و فن کردند تقوی و صلاح او زبان
 زد حلالی بوده است در قامت و سخاوت نظیر و عدل داشت و آدمیان کثرت
 اخراجات او دیده جبران می شد بعضی یافتن سنگ بار کس شهرت میدادند و آن سنگی
 است که هرگاه یکبار آن بر مس یا آهن می رسد آن مس و آهن نرمی گردد و در دیار
 مالوه قبل از زمان بکر حاجت در عهد راجه جی سنگ دیو بهم رسیده بود و بعد فوشن
 تا پنجاه سال از اشرفی و روپیها قائل و خرابی از خانه اشس بر می آمد * تولد چون پیش
بهاده * این قول شرط است و خرابی آن قول الحکم سه روز و روزی آخره است
 * سکه * جمع ساکن * و طائف * جمع وظیفه و ذمه * از دیار * زیادتی * رطب
اللسان * تر زبان * عَدُّ اَلْبَیَّان * شیرین بیان * سنگی که بران زود صیر عیار کند
 * ارشاق * باز آمدن * تولد چون سفت عودیت آه * این قولی شرط است و خرابی آن
 قول بتمه الملک و ادیم * عَمَلُهُ اَلْحَكِّ رُكْنُ السَّاطِنَةِ اِلَيْهِ * معتبر علیه ملک و سون
 سلطنت بر مرتضی قوت آن * مَوْتَمِنُ الدَّيْلَةِ اِلَيْهِ مستشار الملکه (الفا) قاضیه * این دو ایست زیبا
 مشورت خواسته شده سلطنت پادشاهی * مَقَرَّبُ اَلْحَضَرَةِ السُّلْطَانِيَّةِ و اِفْرَاقُ اَلْاِعْتِقَادِ مَاجِلُ
اَلْاِعْتِقَادِ * خاص الخاص درگاه پادشاهی بسیار معتبر علیه و عقیدت مندرجمل / * مَرُود
اَلْعَنَانِ و اَلْاِحْسَانِ * جای و رود مهربانی و نیکوئی * نِظَامُ الدِّیْنِ * شمیمیکه دوست
 دین باشد * سعادتهای روزیه * سعادتهای کرد و زیروز بهر و زاید می شود * دَفْنِ *
بَسَن * دَفْن * کشادن * قبض * مگرفتن * بسط * فراخ شدن * خا احصات *
 جمع خالصه یک رحمت که در سر کار ضبط شود مهمام خالصات امور خا احصات * اِسْتِقْلَال *
 نهادهای ایستادن * مهوری * آباد کردن * گنبد * زیاده کردن * تیمر * آباد

ساختن * فرار * جمع فرار * کشت زار * قلع * برگردن * قمع * خوار کردن * طرد
درستی * نقصان حاصل * مصدر * مسکینان * شایگان * مالود * خورش * تابستان *
تاییداران * چار * بچار * شتاب * نصب * مقرر * منسک * دوست
و آراسته * منجم * جاری شده * اوامر * جمع امر حکم * آس * بنیاد * بیان
دیوار * اشاعت * آشکار کردن * اعلا * بلند کردن * انجم * جمع بزم * سار *
* ثواب * جمع ثواب * درخنده * ندی * ظلم * قصا * خواستند * امضا *
و والی * حاصل مصدر * حکم * امضا * کاهی که روانی آن مثل روانی قضا باشد * اعظم *
بستری و این جامع برتری که بعد شکست و هزیمت حاصل شود

تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی بهاملان

ممالک مضر و مضره در منع زکوة

زکوة * بخشی از مال که به صاحب یک حصه از چهل حصه کل مال در راه خدا صرف می کنند
و این طراز از زکوة * کثرت * خبره است * سه * سه * سه * سه * سه * سه *
شربت * یکت * یکت * یکت * یکت * یکت * یکت * یکت * یکت * یکت *
آراسته * کده * کل * کل * مراد از ان امور است * دایره * کون * و فساد * دنیا
* استیاضی * دگاری * دایره * جای قرار * حارسان * جمع حارس * نگاهبان * جمع
فروختن * بشرا * خریدن * چار * سوی چون و چرا * بازار چهار رویه * گردان * خرید و فروخت * میشود
* صیانت * نگاهبان * حاصل مصدر * و بایست * و بیداری * اجناس * کونی *
اجناس که به دین میزد می شود * اجناس الی * اجناس که صرف بقدرت الی * دون * و غیر
پیدا می گردد * مقول * قیبت * کینه * انحراف * جمع عرض * منع و رخت و هر چه غیر
از زره و سیم باشد * جواهر * جمع جواهر * قبیله * بذات خود قائم باشد
* جواهراتی * جواهر که به دین میزد می شود * اعراض * و جواهراتی

آفتاب * اعراض دجاء برق در * مجامع * جمع محمد هصلا نیک * احسانت * روشش
 شدن * نوان * جمع لایع در جشده * سواد اعظم * اقلیم بزرگ * ماسن * جای
 پناه * توسیع * فراخ کردن * تکمیل * تمام کردن * مکارم فطری * مکارم
 ذاتی * نافذ * جاری * جازم * سکون * جویات * جمع جبهه دانه * آفتابیه *
 جمع دما * آذویه * جمع دوا * عطریات * جمع عطر خوشبوئی * کرک پاس * جار
 بار یک که در بستان یافته * ادوات * جمع آداة آل حصول بخیری * آستیه * جمع
 مناع دخت * آملاک * جمع ملک * آساده * جمع سلاح * آفتاب * جمع قماش
 مناع دخت * مرفوع القلم * مناس * تاول * ظلم * اقویا * جمع قوی
 ضما * جمع ضیف * موفوره * زیاده * سستی * بر آورده شده * مطاع *
 اطاعت کرده شده

* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی که برای *

* علی خان فرمانروای خاندان یسار قام نامته *

باید دانست که از آنجا که ای علی خان در مهم و فتح و کن مبادون و ستریک غالب بوده لهذا
 در جلدوی بفرخواستی او این فرمان منضم از سال خلعت قافره و اظهار عنایات بی غایات
 به نسبت اوج تقدیر الهی و الطاف نامتناهی و اطلاع روانگی شاهزاده و فیض بطرت
 و کن جهت بدو بست و انظام انجام قام یافته * عضاده * فوت * آلات * جمع
 اهل هزار * و افزایصدق * بسیار است گو * راسخ ابرار * شخص قوی دلیل
 * اضمات * جمع ضمت دو جلد * فحیم * بزرگ * نظیر * مانند * قنانت *
 دانائی * مطلع * جای افتادن * مزایج * حساب بکال منجهان * شقاوت *
 بدجنی * تلایه * قومیکه بهادر عزت لشکر می فضا باشند * قول چون عظمت و شوکت
 و سگها ده عباس آه * شرط * قول چنانچه استعلاص امرای دوم آه * دانستی

است که وقتیکه امیر تیمور که یکی از اجداد حضرت شاه اکبر بوده امت بهم روم از
راه ایران میرفت در لاشای راه با شاه صفی پادشاه اسماعیل که یکی از اجداد اجداد
شاه عباس است ملاقات کرده است خواسته بود اتفاقاً بصرگت دعای آن بزرگ امیر
تیمور فتح و نصرت یافته باشد هزار اسیران و قیدیان از روم مراجعت نموده در میان راه
باز خدمت شاه کرامت محله مشرف گردید و هدایا و تحایم بطور مکرر گذراند بعد
از آن شاه صفی بفرستاد که بیای و هم بشکرا این چنین فتح محلی شناخت مدیون نموده
آنها را از قفسه تسلط و اقتدار شاه تیمور وارایند بعد از مدتی شاه اسماعیل بمردود و ا
سقیانیت همان قیدیان و اسیران قوت و زور یافته سربده عوی حکومت و امارت
برافراخت قضا کار بقوت آلمان همه جا فتح یاب شده بمرتبشاهی در رسید
و از آن روز بنای سلطنت ابرایان قائم شده پس شاه اکبر از عبادت
چنانچه استخلاص و بفره اشاده باین منی می نماید * بادشاه مبرور * اشاره
سوی شاه اسماعیل * مبرور * یکی کرده شده * و قوله از عبور بار نواحی ممنوع
فرمودیم * جرازی شرطه نکور * تغیبات * جمع عطیه بخشش * مجدده * تازه
مرفعه و متصاعده * بلند * مراکمه * بام یکدیگر آمیخته * مرور * گذشتن * بول
و سوار * تقیح * کشادن * ید بولی * دست درازی بینی * حسنی و چالاک
حصن حصن * قلمه ستم * ولایت بدخشان * یکی از مضائق تیران است که اکبر
اراده گرفت آن داشت و وقتیکه عبدالعزیز خان تخت و هدایا خدمت شاه اکبر فرستاده تنجی
صالح گردید اکبر از آن اراده باز ماند و راه موافقت پیش گرفت * جبال * جمیع حمل رس
سلطوت و جبروت * تهد و غلبه * ز وایا * جمع زاویه گوشه * بد اول *
جمع بدول خط * مقدم * آدمان * انهاض * کوچیدن * دوره التاج * در یکتا
واسطه التمه * کلان ترین و بهترین دانه که در میان سبک باشد و آن را امام

امام نیز گویند * قوله باسم عای او آه * ای ورمورد بیکه کار دیگران بدو خواست شما سادّه
می شود بنا بر آن باید که هیچ گونه اندیشه ناموده نزدیکی شاه زاده را از اسباب ترقی دولت
خود پندارد و در اطاعت ماکوشیده خوشحال باشد * إِعْظَادُ الْمَلِكِ الْعَظِيمِ اعْتِمَادُ
الْخَلِيفَةِ الْكَبِيرِ * قوت سلطنت ای بزرگ مقوم علیه پادشاهت بزرگ * قَدْرَةُ الْخَوَاقِينِ
إِعْظَامُ عَمَلِهِ الْأَمْرَاءِ الْكِبَرَاءِ رُكْنُ السُّلْطَانَةِ الْعَالِيَةِ مَبَارِزُ الدِّينِ * پیشوای پادشاهان بزرگ
عمده امیران بزرگ ستون پادشاهی برتر و دلیر در اجرای امور دین * قوله نه آنگه در اطلاص آه *
ای سبب عدم ملاقات اعظم خان باشد در هنگام بودن بطرف دکن نه آنست که در اطلاص و
محبت اعظم خان که به نسبت شماست قیودی رفته باشد * قوله لینا * یعنی بعادت عدم اتفاق
ملاقات اعظم خان باشد در باره شما انواع عنایات فرموده میان عالمیان امینان را محسبیم
* قوله سستی * عمده الملك مستشار الدوله موتمن السلطه * عمده وزره ملک
مشهور گردیده مملکت امین سلطنت * حکم * جمع حکمت * اتم * کامل تر * قوله
نسبت قرابت باید دانست که پادشاه شیخ عبدالرحمن پور ابوالفضل را پادشاه راجی
علی خان منصوب فرموده بودند * محریت * رازدان شدن * صمیم القلب *
صاف دل * قوله سختی ناش یسته * یعنی سختی نافرمانی و بناوت شما * جامع مقتول
و مقتول * جمع کتده علم منطق و فقه و غیره * حاوی فروغ داصول * جمع کتده علم
بجوامع و ملولات * أَلَمْ تَخاطَبْ بِمَلِكِ التَّعَرُّافِ * خطاب داده شده به ملک
اشهر یعنی پادشاه شاعران * ابوالفیض * صاحب قلمه و این خطاب
فیضی است * رموز * جمع رموزات و پنهانی * کامی * چنانچه هست * سجده
استانه * سجده اتمند * و ثوق * اعتماد * دقایق * جمع دقیقه خبر باریک و کلام مشرک
* قوله بر ان نظام الملک آه * بر آن نظام الملک از طرفت اکبر حکومت دکن مامور شده
بود بعد از جدی بعادت شما و جلی خود بناوت و رزید لهند شاه اکبر بر اجد علی خان بم نویسد

که چنانچه بمر شایسته بکار رود که برهان نظام الملک از جاده اطاعت اخراجات نوزد
 * قوله بخاطر اشرت نمی رسد * نمی رسد در نسخه مطبوعه نظایرا عالم طبع شده بجایش میرسد
 باین نوشت * قوله با آنها ای با حکام دکن * قوله آنها یعنی آن خدمت سفارت که
 اکبر برای راجی علی خان از طرف خود بجانب حکام دکن مقرر می فرماید * مَرصِع * آنچه
 در طلا و جواهر نشانند * راهوار * آسپ فراخ گام * کافل * خاص * قوله چون
 همواره توجه عالی * شرط و جزای آن قوله بالکل در نگاه مبنی رسیده بکست ماب باقی
 شوند * رضات * خوشنودی

تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی که

به برهان نظام الملک تحریر یافته

باید دانست که این فرمان بعد از فتح ملک دکن متضمن تقویض خدمت حراست و حفاظت آن به برهان
 نظام الملک و اطلاع و روایتی شاهزاده بطرف دکن جهت انتظام انجای ارقام نصایح از جمله
 و موافقت دل پسند مرقوم گشته * آسوه * پیشوا * مفتخر * نازده * مهابان * فخر کنده و نازده
 * ملجا * جای پناه * قوله چون شوکت دستگاه آه * باید دانست که شاه اکبر بعد از عطای ملک دکن
 برهان نظام الملک ارقام می فرماید که چون توسلین ازین بعد از سرکشی و بغاوت از خلوص و
 عقیدت مانده بدرگاه حضرت ما آورده بودی بنابراین همواره مرکوز ضمیر مای گشت که اگر اتفاق
 شود ولایت دکن بشما تفویض باید شد الحمد از آنجا که آن ملوک و فوجی که خاطر اقدس می خواست
 با اتمام راجی علی خان صورت وقوع یافت حسب مرکوز خاطر حکومت آن ولایت بشما سپردم
 پس باید که برهنه نمونی بخت قدر آن عطای بزرگ داده * چیز مبین * جای نیک استوار
 * ولایت * جمع والی حاکم * آسماء * جمع مهرشر * مرکز پرت * فریب و کم * شمار
 جاره که زیر جارد دیگر پوشند * میاد * بسر * قصا جریان * جاری شدن آن مثل حکم الهی
 است * سوا لفت * جمع سالفه گزیده شده * بنادر * جمع بندر جزیره

* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی و رطلب یکی از فضلا مشیران *

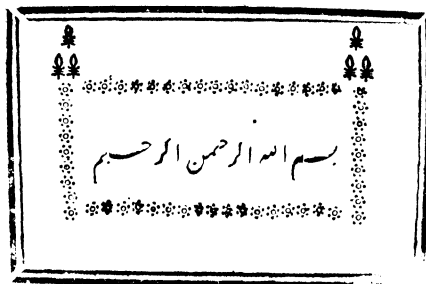
* اقسام * نرم خندیدن و این جامع ظاهرش می * اعوام * جمع عام سال
 * آریین * پس * ترتیب * در سخن مقول عنه عطف طبع شده بجایش ترتیب باید
 خواند * جا * جمع بحر و یا * مطالب آسی * مطالب مرغوب * محفوظ *
 گرد گرفته شده * مبالغی * جمع ملایه باندی در قدر و منزلت * کمالات و بی *
 کمالات خلقی و ذاتی * مرضی اشمال * پسندیده خصال * جامع اکمالات *
 اجمع کننده کمالات * قائم * از پیش کشنده سوره
 * سابق * از پس رانده سوره * تحمل * کجاوه
 * تمام شده شرح دفتر اول بقسمه الاجرل والاچل *

عطف مار *

ص	س	غ	ح	ص	س	غ	ح
۲	۹	ورزیم	وزویم	ایضا	۳	یشقا	شقا
۱۱	۱۱	سازیم	تسازیم	ایضا	۱۹	متکین	متکین
۹	۳	هر دو	دو	۳	۳	قصا	قصا
۱۱	۹	مفاصات	مفاصات	۳۵	۶	مارب	مارب
۳	۱۳	آوردن	آوردن	ایضا	۱۱	العقیدت	العقیدت
۱۸	۱۳	بر شدن	ظاهر شدن	۳۷	۱	آهام	آهام

ح	خ	س	ص	ح	خ	س	ص
مخدول	مخدول	١٩	ايضا	جمع مستعمل	جمع مستعمل	٩	ايضا
واسطه	واسطه	٢	٣٨	مهمات	مهمات	٧	٢٢
عنصر	عنصر	١٩	٥٠	معنى	جمع نحوى بمعنى	٢٠	ايضا
مادر	مادر	٨	٥٣	مهوران	مهوران	١٢	٢٣
المستغنى	المستغنى	٩	٥٤	مر	مر	٣	٢٠
فلا نت	فلا نت	٢١	٥٥	صلوة	صلوة	١١	ايضا
رضاعى	رضاعى	١٠	٥٧	تقل من	تقل من	١٢	٢٦
اللطيف	عبد اللطيف	١٨	٥٨	منصبى	منصبى	١٣	٢٩
هلاكى	هلاكى	١٠	٥٩	رعل	رعل	١	٣٢
خدمات	خدمات	٢	ايضا	الباطل	الباطل	١٠	٣٣
استنات	استنات	٨	٢٢	باسم	باسم	٣	٣٥
خدمت	خدمت	١٧	ايضا	عجل	ايضا عجل	١	ايضا
خلا فته	خلا فته	٣	٦٧	توسيع	توسيع	١	٣٨
ولا ت	ولا ت	١٩	٦٨	امسال	امسال	٢	٣٢





آغاز دوقدر دوم * تشریح عرصد است اول که بشا در عرصد می شد *
 باید دانست که وقتیکه در ملک دکن بنکاره و فساد برپا بودست تصفیه آن و هم سابر تنبیه دکنیان
 او شاهزاده ملک و کن رفته بود بعد از آن که در سنی آنجا از شاهزاده بطهور رسید و شاهزاده در آنجا
 از جان فانی رخت رحلت بر بست ابوالفضل بدان کار مقرر شده روانه آن طرف گردید پس
 از آنجا احوال آن ملک درین عرصد است می نویسد * تولد و عنایت ایزدی * درین قول بعد
لفظ ایزدی حرف کاف در نسخه مطبوعه فرغ گذاشت شده باید نوشت * تولد بوجیه شاهی آه *
 مبنی او تولد دکنیان بی دولت بحال تبا که فنا رجز آن و قبل لفظ دکنیان و او در نسخه مطبوعه
زاند طبع شده * تخت * غور * باد آفراده * پاداش * روز خور * نام روز
 یازدهم است از بهرام شمس و بعد آن یازدهم خور داد بیان آن * برمان * مفت
برمان الملک که صوبه دارد دکن بوده است * تلم و پتالا و آنور * برس نام جایست
روز گوش * نام روز چهاردهم از بهرام شمس * چانه بی بی * نام ملکه دکن * سای
 ناگزیر * اینخامراد از آن مرگ شاهزاده که بطرف دکن واقع شده بود * علامان حبش * اشاره
 بطرف فاس حبشیان که همراه ابوالفضل در جنگ بود * تولد هر چند بمادل خان آه * ای هر چند

هر چند بعد از خان و قلیب الملک که هر دو حاکمان سواد ملک و کن اند کس فرستاده و دو ملک
علیهم اما آنها با سن اتفاق نکردند. * جرتار * فوج دست چپ * جرتار * فوج
دست راست * قوله بخرد در آمدن سواره سبیل * این سواره در آغاز سوار
ینی در اول ماه کور از جانب یمن بر می آید و از اینجا که تا بیرات آن بطرف یمن بسیار
است لهذا آن را سبیل بانی گویند * قوله وای و حمله یعنی جرائی و نمسی قضا
* تشریح عرضداشت دوم *

باید دانست که این عرضداشت وقت مراجعت ابوالفضل از دکن در وانگی دیگر شاهزاده
در اینجا متضمن اظهار حقیقت آشنای راه و خبره تحریر یافته * روز سروش * نام روز هفتم
از هر ماه شمسی * آبوبره * نام حائی * قوله از روی کرامات آه * یعنی سابق ازین
قبل از درخواست من در باب ابلاغ شکر از روی کرامات فرمان در باب فرستادن شکریه
خرید بطرف احمد نگر و خبره بکار گمان صادر شده بود * برادر * برگرفته است در ملک و کن
* قوله لیکن تا ماه آه * یعنی از اینجا که تا ماه آه نشیند ملک برادر و احمد نگر ضطمنی شود بنابراین
حالا فرستادن شکر مناسب است * قوله هنگام برابر غنن شیب و فراز * ای وقت
انتظام * اعدیان * جمع اعدی و ادسپایان است که در خانه خود نشسته از طرف پادشاه روزیه
می خورند و وقت حاجت پادشاه بطور متصل و متراول در جا میروند و بی میل مقصود می گردند
* قوله چون دانسته آه * یعنی شاهزاده چون دانستند که حکم پادشاه در باب نگاهداشت فرمان
نیست همه قیطان را رها کردند و بخت و یا فیل بانان قرار دادند که ماعرضه است می کنیم قضا
* تشریح عرضداشت سوم که بحضور شاهزاده مرقوم گشته *

و انجستی است که وقتی کث برادره و انیال بطرف دکن مراجعت حال رعایا و شکر بیان می نمود
ابوالفضل این عرضداشت متضمن تصایح و تخریص شاهزاده بطرف دلجوئی شکر بیان و رعایا قرار می
نموده * قوله می شود آه * ای می شوم که از شمار مردم ناخوش میروند و آنان که در اینجا

ماسند آزرده اند * تولد عرائض بد رگه آه * ای عرائض بد رگه پادشاه متضمن این معنی
 کشته شاه هزاره را بحضور خود طلب فرماید ارسالی بی و آمد * تقرش * خطا * تولد
 حاضر بزرگ منصبیان و خدمت گزاران نزدیک را آه * ای خصوصاً بر ای پای بند احسان
 کردن این مردمان و برای بدست آوردن سرمایه دل ایشان چند خراست و جبارت
 بند این قول تفصیل آن چرخ است * آگوشش * جمع آتش آنچه از پیش ملوک
 و بزرگان طعام برای نوکران بخش دهند * تولد جمیع اینها * ای جمیع امورات مذکوره
 * تولد بعضی را در خور * ای در حق بعضی مردم لائق ادا و اموصات مذکور ناظر باید فرمود
 * واقعات بابر می * نام کتابی است که در آن احوال شاه بابر مرقوم است
 * بیابش گری * و عازر وی تفرع * نگینات * چرخ می نشسته آرد * تولد گذر انیده اند
 ای ترک داده اند * سره کردن * جید و پاکیزه کردن فقط

* تشریح عرضداشت چهارم که به بیل از بحث *

* والا اقبال شاه زاده دانیال کارش یافته *

باید دانست که این عرضداشت هم در باره ترنجب شاهزاده بسوی و رستی احوال خود
 شان و توبه او بر حال نامائق مرقوم گشته * تولد بخودمان قدر پرداختن شایستگی دارد
 که بیکر استخوانی منظم باشد * ای برای آرام خودمان مقدار اوقات مقرر کردن
 شایستگی دارد که بیکر استخوانی که عبادت از جسم لاخراست درست ماند
 * شباروزی * شب و روز الف بمنزل او و عاطفه است * پاستایان * گذشتگان
 * تولد استخوانی که کلانان آن را سرمایه خواب دانند * یعنی نه آنجنان شیدنی که
 امیران و نوکران وقت فتن بر ای آمدن خواب مثال افسانه می شوند * رهبران
 درونی * خیالات زشت و بد * رهبران بیرونی * مردمان فتنه انگیز و منسه * مثنوی
 معنوی * مثنوی مولانا روم * کیمیاسمادت * نام کتابی است فقط

* تشریح عرض داشت بشاهزاد و عالمیان *

باید دانست که این نامه وقتی تحریر یافته که ابوالفضل و خاتمان و شاهزاده بطلمی و کن برای
انتظام آنجا رفته بودند و در آنجا رسید و هر یک متفرق شدند پس شیخ الفی جای سخن خود
این نامه منضم است عای آمدن شاهزاده و غیره بحال با بوی مبارک صلاح و مشورت ارتقا
نموده * تولداصل است * ای واجب است * عجیده * بنها * جالیا پور *
ایم جایی * قوا و یک یک را قرار داد شود آه * لفظ شود در ستم مطبوعه غلط طبع شده
بجایش لفظ خود باید نوشت ای هر یک از خاتمان و بنده پیش مشور صلاح و توجیه خود ظاهر
کنید تا صلاح دید آن حضرت که در آن باشد لایق اعتبار باشد * تولد مردم هم دل نداد
نمی شود * ای مردمان شکر و غیر هم نیز دل بسته نمی شوند و بر خاسته خاطر اند * تولد و آنگه
حضرت منع فرموده اند * اینها مراد از حضرت ذات اکبر پادشاه * تولبی قزلباش *
ای بی وقوع مبینی * تولبا کنواست قدسی خاطر * ای باطلاب و متفاده خاطر قدسی * تولد
در ده روز گاه کرده آه * تقسیم آن ده روز این است در شش روزی آید و دو چهار
روز اگر سیادت میر و سپس درین صورت ده روز شده و کرده و در ده روز میر و
درین صورت هشت روز در آید و درنت می شود پس لحاظ آنکرده روز گفته * شی *
نیمه چینی و دوش اینها یکی آمدن خود و دیگر فرستادن ابوالحسن * گنجاشی * گنجایش
* نورک * چرخوب و یکم و کاف قصه است درین وقت این لفظ و ستم مطبوعه حرف بای
معیت سموشه باید نوشت * اتک * نام در بانی است فقط

* تشریح نامه اول که بنوا لا نزال شادیم متغیر را تغییر داد ** ساجان * میرزا فرمان * روای خدای نفس قدر پیر یافته *

* تلاطم و تاملیم * مناصب و ناماسب * سان * جمع صبیح گوشت سابع ها یون مراد
از این گوشتهای پادشاه * ملاک * یاد کردن در پس و خیب * بکس معنی *

الحسن بر تو مراد از آن محسن باد شاه * بویژه احسن * بطور بهتر * العاقبة بالخير *
انجام به خیر باد این چند و غلغله است فقط

تشریح نامه دوم به مژدن ای خداشنا سان حق بین *

بعد از ایزد پرستان حقیقت گزین زبد و رهوردانان *

دقیق دین عارف کامل شیخ مبارک بن شیخ نصیر *

باید دانست که این نامه شیخ مضمون خرابی حالات خود و اظهار کم و حله نفس اماره خود
و دیگر حالات در جواب نامهات به خود تحریر نموده * مخدومی * خدمت کرده شده
من و یای مرتکب است در آن * قله گاهی * قله نگاه و مراد از آن پدر و فارسیان خلافت
قاهره در لفظ فارسی گاهی یای مرتکب در بی آرد و بسبب کثرت استعمال آن یای بزرگ جوهر
گامی بنده و قصد از آن یای مرتکب می کنده درین هم یا از آن قسم است * مد ظله العالی *
در اندک اندام سیه بر ترا وید * خیر * آگاه * قدیر * قدرت و ابراه * رحیم *
رحمت کننده * شدت * سختی * رجا * فراخی پیش * قول از آنجا که مضمون آه *
درین قول اگر بجای مضمون نیست که معنی خرق شونده است نوشته شود خوب است ای
از آنجا که شامل لوازمات طبیعت بشریت هستم * قول اگر چه بنظر مایل آه * این چند
دیگر برای توضیح این معنی که من لائق ملامت هستم آورده ای دیگر وجه مد ملامت آنکه
اگر بنظر فاضل حقیقی این شکوه و شکایت کمی کم بنده ای تعالی است پس ملامت
کردن در حقیقت این ملامت میبویب بدگاه بی نیازش خواهد شد پس چگونه بدو
بزرگش ملامت و چون و چرا جزا است * قول شرح اطوار * یعنی شرح حالات
خود می نویسد * آفتاب * جمیع تعب و رخ * آلام * جمیع الم و رخ * مشق * جمیع
مشقت سخت * فوق الثاقف * بالای ثاقف * قول در نشای صوره بر کنده آه *
ای در عالم زندگانی قطع نظر از آن که در بنمای بدنی دارم تحسیر بکه واقع است آنست

آشت که در کمال وزارت و خمره که بحسب خواہش خدا و ان محو و عوام شدہ ام از من
 گدازی باشد بطور دینی آید کہ بطور آن حق این عہدہ از ذرہ خود ادای نمودہ باشم و اگر
 این قدر مایسہ بنی شود این مقدار خود حق خواہم کہ تحقیق ایزدی و در بر این عہدہ گویا کاری
 چند از من بطور رسد کہ وقوع این بادشاہ مرا و چند پرویش و ترہیت من بہ عوام غایب
 شود و بسبب آن بادشاہ من از طبع کورہ نظر ان و آن طبعہ این است کہ مردمان نسبت
 بادشاہ میگویند کہ در حق یک طالب العلم ناجر چندین عایت و کثرت مناسب بود
 نجات یابد * بای حال * بہر حال * قولہ ہر نفی آہ * ای ہر رنجی کہ می کشد بہر حال
 اگر در کار شاہ بودی شرفندہ زندگانی خود بی بوم * قولہ از عالم سالی نفس الامری آہ *
 ای از قعد ان عالم نفسانی حقیقی کہ خلاصہ انسانیت ہمان است بگوید و بہ نالہ از آفتاب
 روز تیز تر حال بہر بکرو و چہ نظر سلطان قوای فحسی و شہوی یعنی ہذا و در حق دست
 جو در از کردہ طمانی مرآتاراج برود و بجای برودہ کہ در دست خود مطہر و طبع شدہ عاقل
 است چرا کہ فاعل مدہ بطلان است * قولہ جو کالبرق الخاف آہ * یعنی مثل برق
 در بایندہ و مراد از ان زمان اندک * فاذا الہائی تحقیق اند کہ یعنی اگر گاہی اندکی از مستی
 نفس پروری ہوشی دست سیدہ میدہ انہم کہ در ایام بنگاہی تحر و شہی و در و شہی من کہ زبان حال
 و مثال من آہر اظاہری کردہ تحت مکر ای نفس مادہ بود و در حقیقت هیچ اصلی نہ است لا شوس
 سہ اندکی نفس مطمئنہ کہ بعضی نفس آزاد ہم گیرندہ است و آواز نفس ملکی ہم گویندہ دوم نفس سستی
 و آہر نفس آزاد نیز گویندہ معنی لواذ شہار ملائت کنندہ پیوم نفس مادہ یعنی نفس بسیار کم
 کنندہ و نفس بہیمی آہر خواہند * مجملہ * اندکی * اعمول اعلیہ * مراد از ان اخلاق
حسد و خصامی ستودہ * قولہ فروع آہر * مراد از ان تذیب نفس و ذرستی سیرت
 * سراب * زمین شورہ کہ از دور آب می نماید * قولہ سرابی چند آہ * اعنی تا ہر
 درستی سیرت و صفات من کہ گاہی بسبب نادانی نفس خوبی آن تبیین من و گمان کردہ

شده و کما آن می بگرد چون آلوده با غراض ناقص است لهذا آن هم جو باطن بصورت حق
 متجلی ناست و در بعضی نهاده * و عمال بدید * اینجا مراد از آن نماز و روزه و غیره
 * شریعت * جمع شده نهاده را است که حق تعالی برایندگان نهاده و در آن امر نهاده
 * عادت * همه را غرض داشته صد خاصه * قول الباقی و فیما بعد * یعنی از بهر
 و نیست بگویم * و اذالم یکن رأس العال فکیف یریم * این مثل است که شیخ حسب
 حال خود آورده ترجمه آن و فیکه موجود نباشد اصل مال پس چگونه تیغ کرده شود یعنی و فیکه
 حقیقت سریم درست نباشد جس از امور غواهر مثل نماز و روزه چه گفته شد متبیب خواهد
 بود * تیس * مگر * قول ما لجه آه * یعنی در صورتیکه نفس می خواهد که عیب خود خود
 هم نداند و او علاج را در آن کجا دخلی خواهد شد * سین اند * اینجا کی یاد
 میکنم از او * قول و اضیاءه و اغناه * ای فریاد ای فریاد کس و این منسوب است
 و منسوب آن را گویند که بر وی از جهت فوت یاد بود آن بواسطه لفظ و ایایا کریم گفته و
 اینجا لفظ منبث و عو ث منسوب است چرا که بسبب قول منبث بر آن کریم میکند و او را
 می خیزد و برای مصوت الهی و با بر منسوب در آخر زاده کنید * قول در بعضی امور
 بی نگین آه * باید دانست که اینجا از بعضی امور اشاره بطرف سفارشش خویش شیخ
 است که بد و شیخ بشیخ نوشته بود پس شیخ در جواب سفارشش بد و رگر از خود
 می نویسد که قبله گاه آن سفارشش را محض بصادق خود میداند * قول ایصال نفع و دفع
 ضرر آه * ای برنده بریکه رسانیدن نفع و دفع ضرر از لوازم ادنای مرتبه حقینی آدم و در نظر
 خرو ثابت و متمسک است پس چگونه قریبت و محبت و غیره را در ایصال نفع و دفع ضرر
 دخلی خواهد بود و هم شکر خدا اگر بنده را نسبت خویش مدیوم باشد حقوق ثابت است

* تذوین نامه سیوم که شیخ بواسطه حد *

* خود در واقع و الد خرد ارقام نموده *

نموده * محمدوی * خدمت کرده شده سن و یای ستم است دوران * محمدوم الامام *
خدمت کرده شده هملی * عَلَيْهِ السَّلَامُ * دراز کنده اند سایه بر رادر ایضی نهایه شمارا * ظلمابست *
نامیک حاصل مصدر * قوله شمرسان ضیاد گلستان نوراست * مراد از اینان بهشت
لغت * پاره از هر چیز * قوله کامروای شای طبعی عصری داشت * بنی مرگ والده مرا
حسب خواش طبیعت عصری که آن خوانش در حالت غم حرام قرار وی ولی نامی نخواهد بود
داشت * شطر * پاره از هر چیز * قوله بصر بلخ کلام دارد * ای بصر بخجده اورد
وَجَدَانِي الْمَطْلَبُ یا بنده مطلب و وجدان مصدر است معنی اسم فاعل و یای نسبت است
دوران * تسام * کردن دادن حکم یعنی راستی شان بهر چه پیش آید * قوله ظاهر است که آن
رموز دان آه * ای ظاهر است شمارا که واقف امرار کار خانه پیدایش حسیده و از ابند ای
شور خود تا این وقت دریافت کنده حقیقت مرگ کفار ادراک با دخلی نیست بوده ثابت بلند
خود را در خوشودی علامت نموده ادریحی حادثه نشسته باشد * گوگو * زمین پست
* قوله جمعی را که در شب طبیعت و گوشه بیت نامه * بنی جمعی که در جمع امور عرف
تابع طبیعت خود اند و عقل خود را داخل ندانند * عَالَمُ الْيَقِينِ * علیکه شک انداختن کسی
زائل نشود * هوآن * خواری * سیاح * بسیار سیرکننده * معرفت آزمایی *
برکیب مقلوب ای آزمایده معرفت و مراد از ان مردعارف * عبارگیر * سره گیرنده
و آزماینده * سفر عالم قدس * مراد از ان مرده باید دانست که در دین اسلام
ثابت است که بی صبری دیگر مرده حاضر می رساند لهذا اشباح درین مقام از گریه و
بی صبری پر دامغ می فرمایند * محققان ملت و ملت * انبیاء اولیا * ایها
اشاره کردن * قوله چشم ادا داد * درین قول چشم بمعنی امید است * جاده * راه
بزرگ * غیر مضیه * نابسندیده * سراپه * جمع سریرت آنچه جهان کرده شود * قوله
راه یافته سراپه معنی آه * ای واقف رازهای آسمانی * همان خانه نشست * همان خانه

نکته دوم * بلالنا * اداختن * تو که القای کلمات قدسیه * ای آموختن نصائح قدسیه
 * حاشا * کلا * این هر دو کلمه ابرای احترام و از کار از کلامیکه بعد و قبل آنها واقع می شود
 * تکره * یاد ده * یعنی نصیبت و برای ماتم زوگان * اسیر طبیعت * تابع طبیعت
 * در یوزه گری * گدال * فیانی * جمع فیفا * صحرای فراخ * آطال * جمع طیل و یوا کله
 * عاکسان * جمع عاکف قیم * مساحه * مدگار * تولد و مفاد شریفه ایسانی بزیارت
قبر آه * باید دانست که شیخ مبارک بعد فوت زن خود بجهت افسردگی خاطر دو باره
 عزم زیارت مکّه منظمه و غیره اشاره در خط خود که شیخ ابوالفضل نوشته و ننوده ابوالفضل
 بی دین در جواب آن می نویسد که حقیقت شناسان و افتخار معرفت را کجا اذن زیارت
 مکّه و قبر انبیا که بخیر آب و گل و سرای و امیران بستند داده اند پس شمارا که حقیقت
 شناس هستید هرگز زیارت مکّه و غیره مناسب نیست * تولمهذا آه * ای با وجود قباحات
 مذکوره اگر مرا از امورات سلطنت فرصت حاصل شوی در عالم ادینی در استقامت
 وجه آن فکر ماکرده سرانجام این سفر می نمودم فقط

* تشریح نامه چهارم که بشیخ مبارک مرقوم گشته *

دانشی است که این نامه در جواب نامه ایست که شیخ مبارک بعد انتقال والده شیخ
 متضمن تفریط بشیخ نوشته بود * ملاذی * ملاذی بجای پناه و یای مهلکم است و ران
 * داست بر کانه * همیشه مانند برگات او * صبرکش * صبر دور کننده و صبر کشنده
 * تجسّست * محببت * تولمه تو بهت گاه تفویض و تسلیم نیز خرامش شود * ای مرا
 مرتبه تفویض و تسلیم که عبادت از سپردن امور خود بیدای تعالی است حاصل شود * تول
ذات الکمالات * از اینجا که شیخ مبارک آن قدر کلمات حاصل کرده بود که گویا ذات
 کمالات شده بود لهذا او را ابوالفضل ذات الکمالات فرموده * تولمه بماوان *
 درین قول نظر باینه نسخ مطوعه غلط طبع شده بمایش با محرف میم باید نوشت فقط

تذکره تشریح نامه پنجم که بمشایخ مبارک ارقام یافته *

* قول سلامی چو اخلاق تو مشک بود * این قول سبید است و خبر آن * قول بآن قبله *

۱ ر اسان برساند * سنام * حیران

* تشریح نامه ششم که بعد از فتح بمشایخ خان دگرا پس یافته *

ایمان است که این نامه بعد از فتح دکن و غیره که خانانان با تمام آن رفته بود منضم انظار بهجت و
صبر و سلوی ابراز نمودات و انقلابات زمانه که در انشای جنگ با لشکار خرمج و نصرت
رو نموده بود در بر یافته * بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَلَا تُخَالِفُوا * وَلَا تُخَالِفُوا * وَلَا تُخَالِفُوا *
ترجمه مصرع اول بشارت باد براهبه تحقیق بخاورد و اقبال آن چهره اگر و عده آن کرده بود
ترجمه مصرع ثانی و ستاره بزرگی از کناره برتری بلندت یعنی فتح عظمی ظهور رسد
* وَلَا تُخَالِفُوا * روشنی سیاهی چشم * وَلَا تُخَالِفُوا * شکوفه باغ * وَلَا تُخَالِفُوا * قول بهز و ن بالوت
تهنیت آه * این قول قاعلم میگردد یعنی کسیکه نزدیک همزاران تهنیت و غیره هست
و از ان اشاره بذات خدا نموده مشهود خاطر شامی گرداند * وَلَا تُخَالِفُوا * وَلَا تُخَالِفُوا *
ای خدا حاصل کن امیدهای او را و آسان کن ملاقات او و اصل اللهم
یا الله * بوده حرف نذر اگر یا است حذف کردند و عوض آن هم آوردند * وَلَا تُخَالِفُوا * وَلَا تُخَالِفُوا *
موجای دریا * قوای * بیابانی * تراکم * انودش * وَلَا تُخَالِفُوا * وَلَا تُخَالِفُوا *
قول بعد از فتح نقش لفظ خاطر بهز و ن مطو و فرو گزاشت شده باید نوشت و مراد از ان نقش مقصود
* وَلَا تُخَالِفُوا * وَلَا تُخَالِفُوا * وَلَا تُخَالِفُوا * وَلَا تُخَالِفُوا *
خدا چنانچه روش کردی و یار اسب فتح او همچنان روش کن آخرت و اسب درازی
عمر او * قار * سست * وَلَا تُخَالِفُوا * وَلَا تُخَالِفُوا * وَلَا تُخَالِفُوا * وَلَا تُخَالِفُوا *
* وَلَا تُخَالِفُوا * وَلَا تُخَالِفُوا * وَلَا تُخَالِفُوا * وَلَا تُخَالِفُوا *
یکسال مثل بکر و زاست و در فراق تو یک روز مثل صد سال * شامت * شد

تن بر مرکوبی که بکسی رسد * تَنْبِیْزُ الْاِخْتِلَالِ * بسیار خراب * آء * جمع ص و دشمن
 * لَاغُل * پیوده * اشقیاء * جمع شقی بد بخت * قوله کلمی بالله شیدا * کافی است
 خدا که گواه است * نَشَدَتْ * پریشانی * توزع * پریشانی * کات *
 موت * قوله بی شلمه یکت بچندین وجه آه * ای بی شک هزاران وجه موت بر حیات
 فوقیت و فضیلت حاصل کرده مرغوب طبیعت من شده بود * قوله یسها * این گاه
 یعنی دور شود در قریب بجای افسوس استیصال می شود * هرزه دهائی * پیوده گوئی * قوله
یسها * یسهاست آه * باید دانست که قائل ازین جا که بزرگی فرماید از تو همی که از کلام سابق
 او متوهم می شود و آن تو هم اینکه از کلام سابقش فهمیده می شود که شاید بسبب توجه باطنی
 و بعلت رنج و سختی شمار داد از دنیا بی چنین فتح کرامت فرموده است لهذا بشور جائی که
 اقبال شاهی آئی آخره ازین تو هم که بزرگی فرماید * لطیفه * لودغی * یعنی این فتح مهربانی پوشیده
 خدا بود * آشعر * زودتر * شداید * جمع شده بد سخت * نگاهت * رنج
 * منته * بجزی بلند که عروس را بران نشاند و جاوه دهند * قوله یابند دست آه *
 این جادست یعنی قدرت * محاس * جمع حس نیکو * نقادل * دراز شدن * کنگاش *
 مشورت * صواب * اتما * منسوب بطرف صواب مصدر و بعضی مفعول * او لای دولت
 قاهره * این جا مراد ازان خانمان و همراهمان او * دام * هلاکی * فجار * جمع
 قاهر کار به کنده * نزول * اجال * نزول عظیم کرده شده مصدر و بعضی اسم مفعول
 * عارفان * دانیان * بیمیر * بنا * هرج و مرج * فقه و خل و مراد ازان این جا
 شکست خانمان و غیره * اتکا * بکده کردن * خیابان * چمن * قسم * حصه
 * وانی * کامل * نسط * حصه * ادنی * بزرگ * احطاط * بهره حاصل مصدر
 * یک بحر * یک قسم * نیت * پیروی * قیاب * جمع قبه بنای گرد آورده چون
 گنبد و غیره * رکاب نصرت قیاب * رکاب نصرت مند * مذدب * تردد و

مرد و جنیدن * احوال مدح و ثناء * احوال منسوب به مرد و دوزخ * طینت *
 سرشت و خلقت * برادران طینی * برادران حقیقی * آلا * جمع الی
 نعمت * عظمت الاله * بزرگ است نسبت های خدا * بقعه * ناگهان * صلح * آخر ماه
 * غره * تاریخ اول هر ماه * مواکب * جمع مواکب * گروه سواران * مواکب انجم
 * بواب * گروه سواران که هم چو سوارگان زمین اند * کوره که ختم پور * نام های * قول
 پوری که شهنه * کشته نام شخصی که صاحب اخبار بوده است * قول از میان
 محاسن اتفاقات آنکه * این قول سببه است و قول که یک مرتبه گفته در صلح بهمن ماه
 قاصدان چو دهری کشته این مرده غیبی رسانیده خبر آن * قول در اصل کمال بهجت
 دوست و دشمن مساوات پیدا کرده بود * یعنی این قدر بهجت و شادمانی حاصل شده
 بود که در میان دوست و دشمن امتیاز باقی نمانده همه با دوست معلوم می شدند چنانچه
 علامت غایت شادی بهمن است * قول علی المرتضی علیه السلام کور * ای یغوری که نام
 هر یک گرفته شد * جلالت * حسنی و جلالی * آنست * نیک کردی و مراد
 از آن تحسین است * قول الحمد لله حمداً مقبولاً و شکراً مقبولاً و مدحاً مقبولاً *
 بسیار بسیار ستایش و شکر ثابت است برای خدا * اخوان * جمع اخ برادر * قول
 که خدمتی از شما بپذیریم آه * ای شکر خدا که آنچنان خدمتی رسید که همان خدمت
 از برای بزرگی تقصیر شما پیش برادران زمان و جهت سه بردن ابناء و زحکار که
 حسب ظاهر نسبت به شما مرده بلند داشته باشند بی انضمام خطاب و وجهه خوب ترین وجهه
 صورت است * باینست او ضاع * باسان زمین بود * مشتها * نهایت * مغبنا *
 آرزو * پنجه اریان * کسانیکه دو سپردگی آنرا پیاده با سوار که معین باشند
 * قول ضمیمه آن * ای همراه همان خدمت شد * قول این لطیفه بود آه * ای خطاب خانانانی
 مهربانی به شید و خدا بود که بی شک باین عالم آورده شد * قول و در عالم اسباب

خدایم حکمت پناهی شریک ندارند * ای کسی را در عالم اسباب بدانند
 خطاب شما خدایم حکمت پناهی یعنی حکیم ابوالفتح شریک ندارند * قوله اگر چه در انعام و
 انصرام آن بعضی دوستان صمیمی دیگر را مدخلی باشد * یعنی اگر چه در مذبح ظهور همان
 خطاب را مدخلی باشد لیکن فی الحقیقت حکیم ممدوح باعث آن شده اند * بدرقه * راهبر
 * قوله کنی همان است آه * ای فی الحقیقت به بدرقه توفیقات الهی مصدر امری شد که آن
 اردو پیدا کردن شفاست و شرف است و بلندی مرتبه و بزرگواری شایزد صاحب عقل و شرف
 بهیچ وجه احتیاج این چنین حرایات مثل خطاب و غیره ندارد و آن امر ظهور فنی است که بسی
 شما ظاهر شده * اعانت * گم راه شن * قوله همانا وقت آن رسیده آه * ای
 گویند حالا وقت آن رسیده که خدای تعالی باظهار چنین فتح و ایانت شما را هر ساخته اهل حد
 و اعتناست را اگر می گویند پادشاه اهلی کس را این چنین مرتبه عظیم عطا فرموده معترف
 این معنی که خان خانان و اقلی قبل این رتبه نیست نموده غیب دانی پادشاه و آن اینکه پادشاه
 اولاً از بشره خان خانان فضیلت و جلالت او در یافته بعداً در سرفراز کرده بر
 دوران و نزدیکیان خاطر نشان ساخته و وجه تسمیه و تخریب شما در نگاه سلطانی بر سائر
 ارباب دولت واضح و مبین سازد * مصدرع * در دست و پاه * کشنده * که
 * فولاد دیوانه * نام غلام خان خانان * موشخ * آراسته * مملوئی * جمیع مملوئی
 پیچیده * فمادی * جمع فمادی * ارباب مالاکام * راحت بسیار * قوله
 به شخصی الحرام بخانه الکلام رسیده است * ای از تمامی مدعی بخانه خط رسیده شد * خلا
 برده * قوله از مضمون آنکه موشخ بنا کید است آه * باید دانست که خان خانان به مجرد وقوع
 فتح خیلی جت آمدن خود دست برداشته ابوالفضل با آنکه است و سبانه تمام نوشته بود موشخ
 آنرا نامناسب و نامالکم پیدا شده باین طور انکار آن می فرماید که هر چند در آن باب باستان نظر
 ملاحظه نموده است اما مقصود آن واضح نگردد و اندان امری که کشف پرده از جبهه همان

همان مضمون نموده یک طور تسلی بخش خاطر مردوسن تواند بود حاصل نشد زیرا که هرگاه
 بنایت ایزدی مراد چندین سال بر آمده باشد بدین زودی اظهار شد در باب آمدن
 این مدد و خلایق عقل و قیاس شناس است * در خانه * یعنی درگاه و لفظ در را
 باضافت باید خواند شیخ مشایخه بازمی نویسد که بآئی حال ای بر حال چون رای شکارین
 است که اظهار این معنی مضر نیست و احتمال نفع دارد و زودی آید شکار ابر خوش قوم بومی
غل سببی قرارداده بعرض پادشاه ذی جاه رسانید * زود مورث استحباب عظیم و
استغرائی چهره آه * ای موجب بسیار تعجب و باعث بسیار حیرت بندگان و الا شده
 * تولد دادنی وری داده آه * ای هر چند بعد از آن حکیم به نام سبب دوستی خالص خود
 که شاکست عبارت آرائی نموده بدرگاه پادشاهی در مقدمه رخصت ایشان آغاز
 عبارت و پذیر فرموده اگر چه عقیده ایشان آن مقامات نافع از افاضات مقتضای فهم ناقص
 من چنانچه آن مقامات رفع تعجب پادشاه گردد و مضر قیاس من نرسانید * مخلصان اجتهادی *
بهر کرب مقابله یعنی مخلصان و بای نسبت است در ان * سه اد * و دوستی
 کردار * و به وجه * و به توبی * تو که ظاهر است آه * ای ظاهر است که در طلب رخصت
 خود بخاطر ایشان سببی توی مرکوزه باشد که بخاطر این مخلص نمی رسد حتی که بعد دو روز
 از طلب رخصت معتمد نوال دیگر که در عرض داشت شامتر ضمن توبه پادشاه بطرف گجرات و
 فرسآدن راه و غمره که آن نشانی بر نهایت پرانگی خاطر ایشان باشد بنظر شاه
 در آورد * تو بعز ذ الله انه اقسم لو تلمون عظیمه * قسم غیرت له او بد وستی که
 آن قسم بر این قسمی است بزرگ اگر چه اند * آرا * جمع رای * کینه * نامه * بازی المنظر *
 ظاهرا * مسند می * خواهید * تو که باهر و انتم خاطر * پریشانی دل * تو که هر چند در نظر
 اخلاص آئین آه * ای هر چند در نظر اخلاص آئین از شکیال و اعتقاد مقامات مذکوره مثل
 اراده آمدن شما باین طرف و در خواست توبه نمودن پادشاه و غیره بطرف گجرات

ستم میدانم و به یقین میدانم که رای ما تصدعه شماست عی این امر شده است چندین
 پریشانی باطن حاصل شد که خارج از بیان است * مبادی عالمه * ملایک و عقول عشره
 * قول اعلام روحانی و الهام ربانی * ای باطلاع غیبی * منب * جای وزیدن باد
 * ریاض * جمع روضه مزار * دوحه * درخت بزرگ * ازهار * جمع زیر شکوفه
 * کمان تازی * صنایع ازای * کاری گریهای خدا * کنک * حای پنهان شدن * مملکت
 طرابلس * مملکت اکبری * نکلت * جمع نفع خوشبو * قول هر چند از مبادی عالمه اه *
 ای هر چند در هنگام جنگ ملایک تسکین من میداد که چهل و نهم سلطنت اکبری را با
 زیب و زینت داشته اند هر اینده فخران حقیقی این دولت عظمی از حوادث روزگار
 در پناه الهی بوده همیشه خوشحال خواهند بود اما سببی حوصلگی از رنج نجات نمی یابمت
 * مکارم * جمع کمیت بزرگی * قول داد از مکارم اخلاق آه * ای فریاد از بزرگبهای
 اخلاق و نیکوئی های اشفاق شما که دست ظلم در خانه آنها ضمیر من دراز کرده شود عهود
 معرفت را که به عبادات و طاعات سالها در گاه الهی بهم رسانیده بودم و از
 چند روز در زمره دیداران شامل شده ام سراج بر من یعنی اخلاق شما صنائی باطن
 مرا بنفارت برود و در امورات دنیا سیرق نمودند * موعظا * نعم خواری حاصل
 ممدد * غواهر * ظاهر کردن * عبد الرزاق ممدودی * عبد الرزاق شیرازی
 زیرا که ممدود شیراز را گویند * قول چون بان مقدمات مفروض داشته آه * ای چون
 در باب کوچین بندگان شاهی و غیرم مباذله نموده بودند انجیز خاطر ناقص خود را
 بر طرف نهاده با اتفاق دوستان خالص دست اتمام بکار کردن آن مقاصد زده بعد
 گفتگوی بسیار که تمهیل آن از خلوط یعنی دوستان معلوم ایشان شده باشد رای پادشاه
 بر توجه رایات بطرف مالوه بعد جشن نوروزی و فرستادن خوانه و غیره قرار یافت
 * مالوره * محبوبه * قول را چه لعل مواهب آه * ای امید از بخششهای بزرگ الهی تو بست که

که قبل از روانگی بادشاه و غیره مجبوره فتح و نصرت صورتی پیدا کند که به یک ترین طریق
ببایست حسن آغاز و انجام پوشیده در نظرش و عشرت جلوه گری نماید و دوستان
از بار حقوق آشنائی فارغ شده از ذکایت مدح و ذمب خلاصی یابند نادر شاه شاه
و حرمت گری که گشت در پنج اسد در سپهر مر سب احیائی
جید گری کم نظرت سیف لایبی بی بوده قر سیار ن ش اید
روغائی و بدنی ذکایت جانی و بدنی که سب انکار و امراض لاعی می شود تو که چرا از
رد گذر لطافت و عاود نعت آن نادر ب عالی مریت آه ای چه از سب نراکت و بلند
ر تبه آن مقاصد عالی مریت چه سبب یکاری زمانه چه سبب نهرت که رو بیاور و
غیره و تست باء لام آن مطالب و نی نماید مرد موصوف لا زام الذوق سخنی که اعتاد
بر ان لازم است و آن این است ما لا یقدر رک که لا یقدر که آن چه که کل
گرفته نشود دگر است می شود و یا کل چینی بعض گرفته می شود نچهره بی بوده
تو که جاء و ممكن الحد بود ای آنچه تیر و خر بر آن رو و نیکس بود فصلی
سرد دانه ای بی ما که دلی توجه و آن در اصل سرد دل و آن که بر ای نسبت
است بود تو که در از نشی بی آه ای در از نشی بی طهری بن بیزش بر یشانی
خاطر شما که آن پر یشانی سبب این و آن بیش آینده احوال آدمی می شود دعا عش
مطالع که ای توجهی است نکرد و ذیب المزاج نباه مزاج تو که بر چند که اعتاد آه
یعنی اگر چه احد و بر شما تقتی آن نیست که در ین امراه که که عبادت از النفات بظرف
مطالع نظایر است اندیشه که لیکن رو نکار داغ این آه بیش بر جگر می بند خرم این داغ
که آن باز مایش اموات دیوی است می بخت یعنی تجربه حاصل می شود که سبب آن
و در جمع امور خاطر جمع باشم طو ر ال دلی در از کالات ار سام
کالات گیر نده سرد و بعضی فعل تو که بیش از ان که نکست آما عدم که دستان

عالم مقولات آه * ای پیش از آن که در عالم غیب که عقل را در آن دخل نیست برودینی
 ببرد * چو درین کشا * نام شخصی که صاحب اخبار بوده است * شهاب الدین احمد خان *
 پسر گلان محمد خان یازی است مرد سخی و دایر و مواضع و صاحب خصال ستوده بوده است
 اولاً بمنسب پانصدی پانصد سوار سیم فراز شده بود و بعد از آن در سال نهم از جلوس
 شاهان خان مذکور باضافه مصطفی پانصدی و دو هزار سوار عربت یافته در سال سی و نهم
 سده یک هزار و شصت و هشت این جهان فانی را که است فقط * نادوت * نام جائی
 * ریاریان * جمع ریاری قاصد * علی نسق المسطور * ای بر ترتیب مرقوم * قول این
 نوید بهمت بخش * یعنی فتح کمرات * فرار * گر خنجر * ملاعین * جمع مانون و در کرده شده
 از رحمت خدا * کهایت * نام جلایی که در آنجا عقین پیدا می شود * نوادی * نواد دل ویای
 مرتکم است در آن * تَكْمَلُ لِلْمَلِكِ * وَ تَقْدِمُ لِلْمُسْرَةِ * از جهت کمال خوشی و مسرت * قوله
 ان شد * ای آن رنست * قوله دی زده آه * زرد در من شمع طوبی علط طبع شده بی یس بز باید
 نوشت و اگر بطور استفهام انکاری معنی زرد بیان کرده شود و شعر آخرسانی آست زیرا که در آن
 معنی استفهام انکاری متبر است * جواب * بسیار بخنده * جواب دیگر * بسیار بخنده و در هر
 زمان * مسؤل * سوال کرده شده * بِطَلْفَةٍ وَعَظْفَةٍ * مهربانی و مهربانی خدا * ودایی *
 جمع و اید * صَانَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنِ الْآفَاتِ وَالْوَاهِي * بخاطر او را در راه ای بر تر از آفات و باه
 * کما و کیف * ای از روی چند کی و چگونگی * سِرَّ أَوْجِهٍ وَأَخْلَوْهُ وَ جَلَّوهُ * هم از روی پوشیدگی و هم
 از روی ظاهر * اللَّهُمَّ فَالَاهُمْ * اول کار ضرورت بر بس از آن کار ضرورت * قوله کمرات و مرآت
 حضرت فرمودند آه * ای بار اباد شاه فرمودند که مناسبت بندگان تیار کرده فرستاده شود لیکن
 بواسطه لوازم سلطنت که رعایت ضابطه الامت قلا هم بندگان پیش دید نظر ستمه انصرام
 سهام می فرماید ازین جهت فرمان حاکمانی با وجود ضرورت آن چه قدر در پرده توقفت نامه
 بود کجاست فرمان ثانی خصوصاً و چنین هجوم اسودات بزودی ارسال کرده شود * قوله روز مبارکی

مبارکی * در لفظ مبارکی حوت بای محبت در من شوم مطبوعه فرو گداشت شده بمبارکی باید نوشت
 * قوله آئینه صورت تزیین * ای آئینه امور دات فصاحت * فدرست کتاب حسن * میر *
 ای جامع تدبیر یک * تنایس * جمع تیرمه عیب * لازماله * دور کردن * مقصبت *
 نقصان * دنیه * ناقص * دو همیه * منسوب * بطریق * و اسم * یَسْتَوِي عِنْدَهُ الْأَمْدُ وَالْعَقْرُ *
 برابر است نزد خدای تعالی امیر و فقیر * جَلَّتْ قَدَرُ * بزرگ است قدرت او
 * قوله به از فهمیدگی و شاق * ای به از دور اندیشی و احیاء عیب مردم گماید و به از
 دست دشمنی و شاق عیب مردم گماید زیرا که دشمن به جهت اطلاع به عیب خود خود را از آن
 عیب پاک خواهد کرد * رذائل * جمع رذیله های * قبايح * جمع قبیح زشت * دُول *
 جمع دولت * قوله سحر دوسان معنی آه * ای هرگاه که نصحت دوسان آنست که
 همواره به احوال دوسان مطلع شده که دیگر را از عیوب و محاسن آگاهی داده باشند پس
 چگونه است حال لافه نواز دست یابی بسیار است حال آنها که بملاطمه خواند دنیا یا بسبب
 خوف نفرت خود یا که احتیاج را آن برده و بدست خداست عیوب بعضی ائمه اب و دولت
 را که آنرا از غایت حرص و طمع و تعالی اینجا عیب را بخود راه ندانند نصحت ای پسنده
 بیان می کنند * طبایع * که جمع طبع در من شوم مطبوعه طبع شده غلط است بکای آن طیان
 باید نوشت * اَلَمْ تَرَ * که بگذرد * رُؤْس * جمع رئیس سردار * اخوان * جمع آخ
 برادر * مرجع * این لغت ظاهر دارد شوم مطبوعه طبع شده بکای آن مرجع که بعضی برحم کرده شده
 است باید نوشت * تَكُنْ * معنی * خَسِرَالْکُمْ ثَبَاوَالْآخِرَه * زبان کار دنیا و آخرت * قوله
 خست مگوین آه * ای خست مگوین را از خواهران و دوستان خانه خود می دانند و ازین
 امر در اندک زمان خرابی های چند در چند ر و نموده در دنیا و آخرت خراب و حسرت می شوند
 * تَعَاذُ بِاللّٰهِ تَعَالٰی * پناه نمی بزرگ یعنی پناه می برم بندگان از آن خسته * صُحْرَت * آزمایش و
 دانستگی * قوله چنانچه حقیقت این آه * ای چنانچه حقیقت نفرت فحش دشمنی بر مقلان

نهاد از قبیلان پس از زمامداری و مراد از ان افلاس بعد از تو کمتری * بقیه * باقی * شیر *
چاپک دانه خرمی مراد از ان وافر * بقیه * نقطه سینه پر پشت دانه خرمی که
از وی روید و انجا مراد از ان المک * شات * جمع شده در معبد * تولد خرمی که
نباشد * یعنی خرمی از حال یکسان باشد * از جا رود * خسته بماند و بر داری نماید
* ابتدال * خواری * تعین * طرفداری * صافی الرسول و الاکابر *
نیست بر رسول مکر رسانیدن * بلکه عاده آمده * یعنی عادت خدا برین جاری است که تا
و قیام کلمات صدق از مرد با حق و بر این کار صادر نشود * شخص دیگر اثر نمی بخشد و فایده کمتری دهد
و تشریح نامه * که بکلام که بختان خانات تکریر یافته *

باید دانست که این نامه ایست متضمن تمهید ارسال رساله که شیخ در ترویج
خانمان ثابت کرده بود و در دو عالم شیخ که بسبب مردمان ناسخ و خرافی باطن
اولای بود و منطوقی ارقام فصاحت و حالات و بار و غیره * خرافات * رساله
از خاک سازند خرافت ریزه به ترکیب متلوب ای ریزه خرافت و مراد از ان اینجا
رساله که در مدح خانمان ابو الفضل تصنیف کرده بود * و در میان
* و دامت * خرافی حاصل مصدر * دامت * زبونی * مصبغ * رنگ
پذیرفته * ملاذحات رسیده * گفتگو و طریق مروت * عینک * دانش
نامتام و کاف تحقیر است و در ان * ناصح * کینه و ناچیز و درین نیز کاف تحقیر
* هوا جس * جمع اوجس خمره و وسوسه که در دل گذرد * و سوسه * جمع
و سواس * باشد * تولد قوای عملی این علم بی حاصل رایج و به مخالفت و مزاحمت
نمی رسد * ظاهر اباین قول در متن نسخه مطبوعه عبارات غلط طبع شده بجای آن
و قوای عمل را از بی عمل بی حاصل هیچ وجه مخالفت و مزاحمت نمی رسد باید نوشت
یعنی عینک ناصح من هیچ وجه مانع اعمال زشت من نمی شود و معنی نماید که شیخ ابو الفضل

ابوالفضل به خانان ارقم می فرماید کمی خواهستم که از احاطه آن رسا که مذکور به بازمان
 سب آنکه با وجود زشتی صحن و عبارت آن چون که از نظر قابل دیدم خود را در آن
 برخاسته و غیره که خلاف عادت من است که او را باقم و وزیر بار خجالت پیش خود
 که زشت ترین آن است خجالت باست عاجز یافته ام حق این است که با وجود فهم این
 معنی که خجالت و غیره زشت و خلاف عادت من است من قابل ترحم و سپرد رسوم را عظیم
 ناقص قبح این خجالت و غیره سودمند نیست و مانع و موانع این عمل بی حاصل نمی شود یعنی
 سب دانستن زشتی این طریق از رسومات عرفیه بازمی مانم پس درین امر بکشم و
 چه چاره سازم و ازین مفهوم شد که شیخ در ارسال رسا و بعد آن مردود بود
 * آینه * جمع جیل * آینه * جمع خلیل دوست * آغوش * ظاهر ابره درین
 لغت به ضمه مطبوعه زاید طبع شده صرف خلص که به معنی دوست است و واحد و جمع
 بر دو آینه و شست * آینه * جمع حدیق دوست * نسبت که آئی * نسبت
 تمام چنین * لائی * جمع لولو پروارید بزرگ * متبالی * که نسبت لائی در سن سحر
 مطبوعه طبع شده غلط است بجایش ملالی که معنی در خستیده است باید نوشت
 * نمودن * ادا کرده شده * مخرج * ظاهر آراسه و باطن خراب * مشغری
 خریدار * اعتضاد انامی * قوت خلق و یاری نسبت است در آن * عز * جمع
 غره سپیدی * قوله نا آنکه بعضی آه * شیخ بالا مرقوم فرموده که بخانه خوراک مذکوره
 نمی خواستم که رسا که مسلو رده ارسال دارم نا آنکه بعضی از دوستان سب جرجوایی
 من یا بحال باداش حقو ق آشنائی و قرائتم یا ملاحظه آنکه رسالجات متضمن مدح و ستای
 شما که آنها تصنیف کرده اند دشمنان فرستاده اند بعات قبح و زشتی رسا که من به معرض
 استخوان و قبول در آید یا سببی دیگر که در خاطر دوستان مذکورین رسیده با آن
 سالک ام را تعریف و توصیف تمام از من گرفته بعد آرایش آن پیش آن مشغری فرستاده اند

* تو با عورت این دو کلمه پریشان * ای خطایه اگر بضرورت اظهار عذر ارسال آن
 رسالتمی نویسم هم از جنس مخرجات و باقی است که در رساله تحریر نمودم * حکمت
 اشعاریه * حکمتی که از روشنی اغلب حاصل می شود و هر که را صفائی و روشنی دل
 وصول می بخشد و آنگس را از مرتبه حاصل می شود که در وجه از بزرگ
 بنیم امورات از نور قلب دیگران بودن می تواند * قول هر چند قوت آه * ای هر چند
 دانستی و علم من بر آن می آرد که با کس خاطر یکدیگر را ملحوظه اشعاره آنچه از حسن
 وقوع اطلاع آن بقدر امکان از تصرف آفتاب بدون مداخلت تحریر و غیره بشما نموده تلانی
 اموراته عند السلاطات بسبب خفایات او ششده که آن بطن نیامده نماید اما چه توان کرد که
 بواسطه کم فطرتی و غیر از دولت نسیم تصرف و نور قلب مجبور و محروم مانده بصد احتیاج
 محتاج تحریر و تقریر یکدیگر در آن مرایه سم و عادت است شده ام و هر چند از علم و حل این
 رسومات مراد پنج حاصل شده اما چون تحریر امثال این مقدمات یکدیگر گسسته می است معذری
 که انداخت نمی گذارد که ازین امر باز مانم و ظاهر الفاظ آن که تلانی و در متن سبحه مطبوعه طبع
شده زائد است * مستتر * گریزنده * مأذی * آز رده شونده * قول بهم نرسیدن
 بهمی که اقل مرتبه از اسماع آه * ای اقل مرتبه آن بهم این باشد که بسماع سخنانیکه
بموجب کم و صافی خود نگاهداشت آن در ول نمی توانم کرد آزرده شود * طاری *
بیش آینه * بسمام * جمع مهم تبر * خفایا * جمع خفی پشیده * قول و فقه ان
حرری * این جمله معلوم است بجز جمله بهم نرسیدن بهمی ای ضمیمه آن شرح اندوه
 تنهایی و ضمیمه آن بهم نرسیدن بهمی و ضمیمه آن فقه ان محرمی که از دیدن ظهور یکایع خلاف
 عادت خود که البته در پنهانهای روشش و رفتار مردمان ممکن است و در حقیقت آن
 عادت در نهایت خوبی باشد و دل آنکه آن خلاف عادت مضر حال والله اعلم آنکس هم
 باشد گناه و آزار اگر بیز بیش مجبور و مراعات کند الامانایم * اسقام * جمع سقم بیماری

بیماری * دویه * دوزخ * عذابی * بنده خدا * عبد الطبع * بنده طبیعت
 * عبد الله را هم * بنده در ا هم * قول شده از آلام و آسقام آه * ای اندکی از رنج
 این منی که من در شنایهای بیوده فرو رفته از بندگی خدا بطرف بندگی طبیعت در آمده عنقریب
 سستد آن شده ام که خدا نخواسته ازین مرتبه هم در گذشت به بندگی در ا هم و و تائیر موصوف
 کردم و در قید عجز است در آورده نام زدگی خود را ظاهر سازم * بی نوز گاه * بی انتظامه
 * قوله و اندکی اندر دوات آه * این جمله هم معطوف است بر جمله و فقه ان محرمی
 * قوله بی و چهار سال آه * باید دانست که در آن وقت مدت عمر شیخ مدوح می و
 چهار سال بوده است و مدت نوکری ایشان در سیدگار دو تمبر است که او از ده سال
 * استظهار الانامی * قوت حلق و این مرد و لفظ را بمنزل یک لفظ قرار داده بای نسبت در ان
 * در آورده * قوله دستی نه آه * یعنی دست و قدرت آن ندارم که باکم خدا مقابله کنم
 * دهم طاقی آید * درم که اندر میان بگرم * قوی روی و حلی * قوت حافظه و تخیل و غیره
 * قوای جسمانی * قوت جاذبه و اسکند و فاضله و شرح این در کتب اخلاق دراز
 است * بندی * اندکی * تحارب * بایکه بگر جنگ کردن و در متن نسخه مطبوعه تحارب
 بجای تحارب غلط طبع شده * بناخص * بیک دیگر را دشمن داشتن * نقاد * شناسنده
 * و نقاد * روشش * اعتضاد الکرامی * قوت بزرگان اعتضاد الکرام را بمنزل یک لفظ
 گردانیده بای نسبت در ان آورده * قوله بندی از تحارب آه * این جمله هم معطوف بر جمله
 و فقه ان محرمی ای ضمیمه آن اندکی از اختلاف مزاج و بیماریهای خود بیاورم متخوم ساخته حاضر
 شمار اطلاع بخش * افاقی * افاقه و شیباری و بای وحدت است در ان * غلب * سوزش
 تشنگی * شفا * تند و سستی * غلب * اگر چه این لفظ بمعنی بیمار است لیکن این جابجایی
 واقع شدن مراد غلب بمعنی رنج و بیماری است * قوله بی اروای غلب و شقای غلب *
 ای بی حصول صحت * مسودعات * جمع مسودع امانت کرده شده * سلیم دلی *

حجت و بنفردی * مُتَمَنِّان * جمع منتهی خبر دهنده * رَاكِس رُبُوس * سه گروه
 خدا امیر بمان عالم ذوق و شهود و در یاکشان تَشَهَّد لب زم نمی وجود * اولیاء انبیاء
 عارفان و سالکان * مُزَنَّهُ * پاک * اَلْاَوَال * جمع ذل و اسن * مُتَهَب * اخلاق *
 در ست عادات * تَشَهَّد * مانند نمی * تَخْلَقُوا اَبَا خَلِاقِ اَللَّهِ * عادت کند عادات
 خدا * تَوَلَّوْا اگر از حدیث و تسوئی که * باید دانست که شیخ از اینجا اشاره بطرف حال
 و احوال مردمان ریاکار و ایسائی بسطوی بروز و در ویشان نگار که در بارگاه سلطانی بازار
 خود را گرم داشتند می کند و خود حقیقت در ویشی و غیره بقوله با اتفاق خدا امیر بمان الی آخره
 بیان می سازد یعنی اگر از فتنه پر خصله خود باز مانده اعلیاء در و مندی که بسبب غمیگی بودن
 مرده دلاں زنده تن که مراد از آن بود در ویشان ریاکار است نبایدیم و اگر اندکی از حالات
 عجائب خلق نوشته شود و اگر بعدهای عاقلان زمانه و بیان این معنی که مدعیان معرفت حلقه
 اقبال و مساوت مندی محال در بار عاقل سلطانی نیز ندای دعوی امور است محال
 و دشوار در سردار ند که در و دو طرف گنهای که در ضمن خورسند بها و آن اینکه هر چه
 عاقلان و خاصان از روی عقل و خج و انایان بجهت عجب دانی خود با حضرت
 پادشاه بیان می کردند اتفاقاً بر خلافت آن ظاهر گردید و غرض آنها نظردلان بهیوسته
 اظهار آنها موجب ذلت آنها شد آشکارا بسته مجلس شهابی رسم بس مالک و درت
 اولایا بد که اگر تقصیل میسر نشود بر مزوایا بطریق اختصار به مسامح علیه شماره ساختم
 و قوله مذوج است منافی قوله و طر گنهایا است * تَوَلَّوْا با اتفاق خدا امیر بمان آه *
 یعنی با اتفاق اولیاء و غیر هم آنچه در ماده بیان عرفان معرفت محققین به صوح پیوسته آنست
 که عمده مطالب عارفان معرفت بودن عدم دریافت حقیقت حضرت واجب تعالی و
 منزه داشتن او تعالی را از نجار صفات مدو ث و امکان است و بقدر طاقت مهذب
 الاطلاق بودن و مشابیهت آن حضرت تعالی پیدا کردن است حسب آیه کریمه تَخْلَقُوا با خلاق الله

اسم که در الزحالت بی زبانی اولاد در عالم ارواح کوشش زده اند ارواح فرموده است
 * حقایق کوبه * حقیقت پردو عالم * أصعب * وشوار تر * اما * جمع نحو قسم
 * لطفه * بحریک * یهوی * نزد اهل اسم اسم بحریست که صورت اسما و ظاهر کرد
 و متکلمین آمر احتیاجین اشیا نامند و حکما آمر اما بجایات اشیا گویند * اخص * زبون تر
 * سسام * شدریک * تولا و اناید آه * بعد این قول کات و قبل لنظ مجردان و او
 در متن نحو مطوعه غلط طبع شده ای شرح حقیقت انسانی گردانده و اگر در بیان حقیقت پردو عالم
 بدین دعای خیر البشر و آن این است * اَللّٰهُمَّ اَرِنَا حَقَّ الاشْیَاءِ کَمَا هِيَ * ای خدای
 بنما حقیقت چیزها که هست خصوصا حقیقت آدمی که دشوار تر است لیکن یکایان راه تحقیق
 درین باب اقتلام گفتگوی فرموده اند و آنچه از جمع تفامیل مذکور به مقرر و تخرید محققان
راست کش ناست می شود آنست که حقیقت آدمی چیز پاکیزه و نیست است که بجای ان ندان
تفس ناطقه است سوا ای این خاک و باد و آب و آتش * تولا حقیقت ناسب * ای
حقیقت آن چیز که سابق ذکر کرده شد و آن خرابی و تباہی حال مردم است و زور فتن
در خلات حقیقت خود * تولا این و اساس * بنی یکی حقیقت خدا دیگر حقیقت انسان
 * اولی انصائر * و ایمان * اجبار * جمع خیر یکو کار * ابرار * جمع بر یکو کار * نیمض
اختلاف * مشارب * جمع مشرب نوشیدن * مطاعم * جمع مطعم خورون و این جا
مراد از ان پردو لفظ طعام و آب * ساک * جمع سکج نکاح کردن و این جا مراد از ان نکاح
 * ملابس * جمع لبس لباس نوشیدن * لذایذ * جمع لذیذ * مناعب * جمع نعب دخ
 * اعیاد * عادت کردن * تولا سببا و فنی آه * ای خصوصا دقیقه حقیقت لذات و
خبر مردم ظاهر کنم و اوضح کرد د که بعلت غفلت و حمقت بما که خردل پاکیزه خود ابر ماده
اند و غریبی و رنج های من و را حمده لذات دانسته و از سوی بهای چیز خرد و من طبع شده بهای
آن چیز بما نوشت * اعوجاج * کج شدن * جیاد * جمع جد نیام و سرسه * لواج

جمع لاج سوزش دل * بهارک * در متن نسخ مطبوع غلط طبع شده بجای آن سهارف
باید نوشت * قوله اعجوبگی های خاطر آه * ای تهاوب خاطر آذروه بسبب شهاده کذب
در یای مردمان و غل ذلت و فحاری اظهار شوق را در یافته نگذاشت که سرگرفت
خلع اشتیاق رفته کلمه چند انجمن در آلود نویسد که بشدن آن از جان غم نا آشنای
نازنیان هزار ناله فک در مده و عرش گزیده بر آید * تو که چون ایضاح او ضاع آه *
ای چون در اظهار حقیقت کلی و جزئی با نگاه سلطانی سائر دوستان بد فاعل بر حوصله و دکلاهی
شما مناس هستند و ایستادن و بی گودی خود و انقلاب حالات مردمان زمانه و غیره که پیش
ازین مشهود و اگر ظاهر شده باشد بجز تفاوت اندک نخواهد شد لذا در این باب نیز شروع
نمی کنم * کوره کھات * نام جائی * مکتوب * بد حال و سختی رسید * مخصات *
جمع عاصی که گاه * ناله * جمع ظلم * فستق * جمع قاس * کار * کوحانی * لوطان قومی
است از اقاصه * سیکروان * باشنده سیکری * قوله به از جانب شهباز خان *
ای به فوحات که از جانب شهباز خان حاکم فوج سینه منصوبه بنگال که توقیقات ربانی اکثر ملک و جرائر
آن صوبه را تمام و کامل متصرف شده است ظهور یافته و چه خراب شدن سدر کشان
آن اطراف خصوصاً خرابی عصبی خان و غرق گشتن او در ریای شور و چه فوحات از طرف
وزیر خان و صاوق خان که هر یک از تانده و غیره و آن نواحی را بدخل خود آورده دست
تعدی از ظالمان و غیر هم گناه ساخته جای های سخت و دشوار و دشمنان را دارالاسن گردانیده
اند و چه اطاعت کردن قباغان و فرستادن او بر زاده خود را بلیشک های لائمه همراه
ابراهم باشنده سیکری بدرگاه شاه و چه پادشاهی در پی رسیدن خبر مرگ محمد حکیم میرزا که یکی از
سرداران عظیم بود و سنده واقعه جوان روزگار گردید قطع نظر از بیکه دوستان و دکلاهی
مذکورین باخبار این اخبار کفیل هستند شرح چنین اخبار فرحت آثار بسبب کمال شهرت
اعیان بنو مشقنداده * قوله دیگر رحمت خدا آه * ای رحمت خدا باد بر نظام الدین که

که ادا داده و در خرده داشتنی که تفسیر گفته فتح ثانی است مبد و نگاه و الاخر سنا د و در این اقلید
 اقلید که بگفتی خود را بهما از زمان شما نمود و ادا اضا است و ادا بود بعد از این حد است
 دیگر که منحنی مخرج فتح ثانی بوده رسید * تسو یف * تا آخر کردن * ممانت * خشم
 گرفته و ملاست کرده و ممانت همین معنی نیز مجاز استعمل می شود * ممانت استعمل می شود *
 قوت و وسعت خاص و بیای نسبت است و این * قولا در این مقام می گفتند انهم آه *
 بعد از قولا در مقام از و بیاد لغت اقام در متن مناسب می نماید و اضا است از قدام بسوی اقام
 باید نمود * زاید * کینه * قولا اما این قدر است آه * اول گفته ممانت صورتی شما
 قطع نظر از آنکه صورت انواع بر ستم زدگی شده در از قدام اقام ممانت انجام شده
 مالا کلام تشبیه است باز قولا اما این قدر است ای گویند که دیگر هم در از قدام بسوی و بخود
 مذکور این قدر است که هر گاه می خواهید که این دست که تمام کند باز از عالم غیب امری ظاهر
 می شود که نسبت فوشتن می گردد * هوای کلام * طرز کلام * قولا یعنی سخنان علم آه و زو
 آه * ای اندکی سخنان علم آه و زو و زو در آن خط بر قوم شده بود که ظاهر صورت
 متو لیت آن تو مان محوس هم مخصوص بان مباد زیرا که بر تقدیر خصصیت بان زمان به
 بدتر خواهد شد پس به بیان زشتی و زو بان آن سخنان به دم بان زو و خرده
 که این بیان نهایت زشتی آن سخنان است * قولا و اسرار که ممانت است آه * این
 جمله تشبیه و جر آن فنون عموم و صنعت آلام بخاطر تر را بیانست * ممانت * جمع صین سنگی
 * قولا ای آنکه نظر بر ظاهر سخنان آه * ای بان آنکه نظر بر باطن و علم این دنیا افتد و در شبانه خوابی
 این جهان خستیده محسوس نماید و لا و سنگینای روزگار را بیدار کند و باطنی خود را جای نهاده
 مگر گمانی را که در و دانست خوشش باید گذراند و در شبانه شش یک نباید باشد
 و در شبانه آه که در وقت پریشانی خاطر نصایح و عمر آن ناخوش می آید یعنی مخصوص و تشبیه
 اندکی زمانه و در این و در ناخوشی شده اند که از ناخوشی مرگ می آید که در ناخوشی

نسخ می نماید * قوله را همان این مخالف را آه * ای باز اینجا که مخاطب و نسبت شناس را
 بی در و دواست است لهذا مراد از این زوید موجب خرید رنج خاطر آدمی شود * قوله را کفای
 بر وابط و وحانی * در متن نسخ مطبوعه بعد لفظ و وحانی لفظ ظاهری که صفت آن قوله محض حرمت
 و حکایت فرمان روزگار نباشد واقع شده است بسبب سهو بطبع در بنامه باید نوشت
 چه اگر لفظ ظاهری نوشته نشود قوله محض حرمت و حکایت صفت و بیان کدام خواهد شد ای
 اکنون بر وابط و وحانی در وابط ظاهری آنچه بیان ظاهری که محض حرمت و حکایت نویسدگان
 روزگار نباشد بنامه و مراد از آن مثل نیر خواهی و دوسین و کبیری و امثالهم * قوله لیکن
 چه کند که محبت مقتضی غیرت است * ای محبت من باعث رشک است و را که خط
 علمه حکیم ابو الفتح ابراهیم فرمودند و از سه در بیخ نمودند

* بار بجا همان *

باید دانست که این نامه شیخ متخلص النهار رنج و الم خود که در منازعت و نهوده و مشغولی
 ابراهیم نصاب حسب خواستهای نام و الخلاج اجماع مقاصد جانده کور و النهار
 حالت در بار و کینیت مزاج خود ابراهیم نهوده * قوله ان یا نسیم الصمیم یاغ نجیبی *
 آگاه باش ای باد صبح برسان سلام من * ای من فدای فدای خود و منجیبی *
 بسوی آنکس که فدای او شده است دل من و جان من * و قل یا وحید اله هر که غیبت
 را نپسندد و بگوید ای یکتا زمانه از آن وقت که تو غایب شوی تحقیق من * غریب حق حریق
 فی دموعی و لوعی * غرق شده و سوخته در آتش های خود و در سوزش عشق خود با من
 * فاقین لقلبی غیر و جهل مقصد * پس نیست برای دل من سوا ی روی تو مقصدی
 * لغاوت مقصود کی و وصلت منتهی * و بدن تو مقصود من است و ملاقات تو آرزوی
 من * ترجمانی * ترجمه کنده و بیماهی و بای وحدت است و این * قوله هر چه آه *
 ای هر چه از اذه می کنم که از شوق و محبت که عقل و حال من باعث پوشیدن آن است سخن

سخنی بگویم اما بگویم که ای اخبار آن شوق فامری شود * قوله لئن عشنا ائی زمن الغلا فمی *

هرایند اگر زنده مانم بازمان ملاقات * لاشکو ما اقا سی فی الفراق * هر ایزد شکایت

آن بفرکنم کمی کشم در فراق تو یعنی شکایت رنج و الم که در فراق تو حسرت دارم بگویم

* قوله که تار کند بر سوز زبان چشم آه * ای که ای اشک بر سوز زبان چشم من تار

می کند * قوله آنکه سینه گله آه * باید دانست که بقی ازین شیخ در خط خود که خان خانان

نوشته بود در ماده شماره باب ارسال رسایل نوشته بود پس با فضل و درین خط می نویسد که

آن ممانت را هرگز فعل بر نگذاشت و شکوه من نرزمایند به هرگاه خود و بعلم القیام بعد از آن که مر اسلالت

صوری دستور بایند آن رسوم روزگاد است و ملا ده آن در مورد بیکه کمر بست شافل طرفین هم

ضمیمه آن شده باشد پس در آن باب چه جای شکوه است * قوله جنب که خوش طبعی آه *

دانستی است که هر یک بیکه شیخ با خانان در باب منع ابلاغ خطوط ایجابی نموده بود و عقب

آن یکم تمام با خانان نوشته بود که سبب ممانت شیخ در ارسال خطوط ناخوشی و رنج

است لهذا با خانان بدر یافت این معنی خطی متضمن مذمت شیخ نوشت پس درین نامه

شیخ اخبار یکم موصوف را بخوش طبعی تغییر نموده با خانان می نویسد که عجب است که خوش

طبعی سبب اشکای حکیم تمام در دل شما بصورت واقعی جلوه نموده از راه کرم شمار ایا عشت

مذرت شده است * استسلام * آگاهان خواستن * استیلاج * علاج خواستن

* الما معور معور * سخنی که حکم کرده شده است خدا داشته شده است * تو که و آنکه

در باب مرمت آه * سابق ازین خانان بشیخ نوشته بود که از بیرون بیکه معرفت

واجب تعالی از آن حاصل شود و از آن کتب که خواندن آن لذت آشنائی دهد اطلاع فرمایند

پس درین خط بجز اب آن شیخ می نویسد که اگر چه فی الحقیقت درخواست آن ارا از

من بهر استسلام از جانب و استیلاج از غایت با این همه بهر عجب قول مشهور الما معور

معذور و از نمیدگی بی خودی نگارم * اخبار * جمیع خبر مر و بسیار بیکو کار * اثر اک *

جمع ترک که بعضی کلامه آید است سپاهیان ساده اند که مراد از این سپاهیان ساده لباس
 و ساده کلاه * آللال * جمع طلق نشان خانه و سرای ویران * مشایخ * جمع مشهور
 شخص ثابور * تولد اصل کار آسته آه * ازین جانشین آغاز فهمیده گی دی خود می گوید هر چقدر
 تعلیم می گوید که باید دانست اصل کار در معرفت خدا و مطالعه کتب اخلاق که مطلوب شماست
 آنست که هر آدمی بجز مشش بلیغ خود آشنائی بهم رسد که اگر آن آشنای حقیقت خداشناسی
 که واقعیت آن دنو است او را فهمیدن تواند باری او و بر وی مردمان خوب
 نفس او را خصوصاً جوی که آن آدمی بسبب کثرت مشایخه آن در احوال یکنو گاران
 زمانه آن و از اخلاق نیک اعتقاد دارد و در میان او رسد و او را از آن آگاه سازد
 و اگر آن آشناسنی کامل داشته باشد باری در پوشیدگی خوب او را بسامع او رسد
 و این چنین آشنایان را او در زمره خاکساران و بیاهالان که نظر ناقص دنیا داران آنها را
 نابخرید اندر طبقه و اگر آدمی را بسبب کثرت اشتغال امور دنیادی که باده خلقت است
 طلب آنها بید و شوار باشد آنها را در سپاهیان ساده لباس و در اهل حرف کم پایه که
 بایر علی شیران روزگار و این شده است بطرف درویش دنیا دار نسبتی
 نداشته باشند باید جست برای اینکه از آنها در محافل مشایخ و هماد نصلا اثری نیست
 * مردکم عیار * مردم باخس و سفل * تفتیش * چنگ در زدن * اختصاص * ضبط کردن
 * تولد و اگر در خلال احوال آه * یعنی اگر بعد از تقدم شد از طلب آشنایان بد کورین
 بسبب نایابست آنها در بیان احوال آدمی بلای حاصل شود و بایزادی و وسایه ناچار در
 دست الطیفان و خاطر جمع محاسبه احوال خود خود باید کرد و حسب طاقت و قدرت خود
 بیکو دنیا و دهری خود را بسبب کبر و تامل خود ضلالت نموده و در مقابل یکنوای نفس نفس نفس
 و در مقابل دهری نفس نیست نفس از روی تحقیق باید فرمود * تولد اگر عیار ایامه آه * ای
 اگر خدا خواسته بسبب موافق این مرتبه هم بهر شو و اندکی از عمر گرامی و ابر بود که باشد

باشد از دست زمار خلاص داده از احصاء مآل کتب اخلاق که خلاصه جمیع علوم است
 باید بود * تو که اگر چه پیش این خیرت آه * ای اگر چه پیش صاحب عقل درستی نفس به مآل
 کتب اخلاق لائق اعتبار نیست و بعید بحال طلب علمی مشابه است که در این عالم مشهور و
 تجربه آرد و به کند و طو و آن تجربه از طبیب کامل آموز و خود مآل کتب طب و مآل در مقام
 معالجه مرض شود پس بر این هرگز علاج افسوس دهنده نخواهد شد لیکن بهر حال مآل کتب اخلاق
 بهتر از آن است که آدمی نه زندگیانی بدل و در تحصیل علوم دیگر صرف نماید * تو که کجاست
 که عمر عزیز آه * ای هرگاه مآل کتب دیگر سوای مآل کتب اخلاق نامناسب است کجاست
 یعنی بسازشت و مآل کتب است که آدمی عمر عزیز را منحصر و موقوف در آرزوی اسگی های دنیوی
 و نگاه بانی نام و نگب این عالم قانی که در حقیقت آن نام و ناموس عینی عینی آخرت
 است دارد * تو که و آید در باب انجام آه * دانستی است که عالمیان نام در باب
 روا شدن مقاصد خود و دیگر ملازمان و پوشیدن اسرار و دیگر مطالب بطوالت تمام
 بشیخ نوشته بود پس شیخ درین خط اشاره بآن معنی می کند و می نویسد که الحمد لله اکثر آن
 موافق اراده و خواستش شماره آمد و نیز خاتمان از حال مرض و بیماری شیخ استنباط نموده
 بود پس شیخ بحسب آن اقدام می فرماید که بر حسب تقدیر چه روز صحت یافته ام اگر
 اراده خدا و من صحت یافت که در طرق تحقیق مثل عبادت و دیگر کار خیر خواهم رفت
 شکر خدا و الایمنی اگر این صحت مرا جهت ارتکاب گناه حاصل گشت بهر حال این صحت
 زیاده تر باعث پریشانی باطن من شده است و بهر طور الحمد لله که دل از زنجیرهای دنی
 تحقیق یافته اگر چه در نگاه نیست روحانی هم چنان است * تو که دل * غافل شدن
 * فرمانت * جمیع تر به جز مآل و بهر ده * تو که اکنون غایت نیست آه * ای حال که صحت
 حاصل شده است غایت آرزوی من آنست که درین حالت بهری هر قدر بقدر عمر که در جهان
 من استم اگر و اقی موافق گمان من بوده باش پس باید عمر خودانی بخلقت و بطلان بر باد

گروه شود * جمرو کند * بالاخانه و در مقام دہلی بالاخانه بودند شست گاہ بادشاہی کہ
 تا این آن مردمان ایستاده مجرای کردند این لفظ ہمہ می است و در بعضی نسخہ جرد کہ بعضی
 خیمہ کن چاک کہ اندرون خیمہ بزرگ برپای می کنند دیدہ شد * تولد آئکہ مقتضای کسان عقیدت
 آہ * ای آئکہ مقتضای نہایت شوق و عقیدت آرزوی ملازمت در گاہ کردہ بودید بسبب
 آئکہ هنوز از انجام امورات اینجا کہ رفتہ اید فراغت مکر وہ اید این آرزوی شما آشد رسید
 نامناسب است کہ در جواب آن حرام فقط

* تشریح نامہ کہ بخاندان نصیر یافتہ در گردہ آد *

این نامہ در جواب نامہ خاندان است متضمن اعلا و وجہ مدد و در باب عدم ارسال
 جواب نامجات خان محمود و نیز مشرکات و نصایح در باب رفع اختلاف و خصوصیت میان
 خاندان و شاهزادہ و تکیہ بطرف دکن و غیرہ برای تسخیر اطراف سواد دکن رفتہ بودند
 و در انجاسب ظهور اختلاف آنها و ہمہ و برہمی و نمودہ بود و وقوع و ظهور داشت
 * دایرہ بی پایان * آسمان * نشآین * ہر دو جوان * ہوا جس نفسی * این جا
 مراد از ملن خیالات نفع و ضرر * قولہ آن بود آہ * ای سببش نہ آن بود کہ در دوستی
 من خللی واقع شدہ باشد چہ در دوستی من طبع انتفاع و دفع ضرر کہ از خیالات خام عاقلان
 و از مقصورات نافرجام نا فہمان است ملحوظ نبودہ و ہمین معنی فقرہ ثانی آیدہ است
 * صد گاہ دہر * کنایہ از دنیا * دخل * دو آمد جری * خاقانی * خطاب و تخلص
 شاعریت کہ نام شریفش ابراہیم بن علی شروانیست * قولہ شہ از سر دل آہ *
 یعنی ہ کی از اسرار دل حاصل خاقانی کہ عبارت از مضامین عالیہ دوست و از
 همان شہہ دخل ایمان خاقانی پیدا شدہ و در حقیقت ایمان حاصل وجود انسان
 است پس دل خلاصہ وجود انسان و زبدہ چشم آدمیان است لہذا مناسب کہ اگر کرد
 کہ ب و عثمان آیدہ دل را نیزہ سازند بلکہ بسبب راسی گفتار و دوستی گذار و دہی تمطیع

تفسیر آن باشند * قول ظاهر در مراتب آشنائی آه * یعنی از سابقه معرفت که با من میباشند
 بخوبی دریافته باشند که از ابتدای تیز از گروه تجرد گزینان بود و ام چون به شرف الهی بکار
 دیوی متعلق گردیدم از اینجا که خوی تجرد مرا شده بود درین وقت نیز همان حرارت یکسان
 خود را بطرف کج خموشی از صحبت مردم گدازه کرده بود داشت هر چند ز میان دود و دودی
مهر با منی کرد من از دوستی نفرت می کردم * قافه بزرگ * این جا مراد از ان
 مردمان ملازم شانی * برادر و نظرت * برادر خلقت یعنی متقی هم مزاج * نحوه کارم اطلاق *
 کتاب غمهای بزرگ و پسندیده * قول دوم آن گوهر سخاوت منس آه * با همان
 می نویسد که اول ابوالفتح گیلانی دوم شهاب سبکت دوست در زمان حرارت من تم محبت و
 در زمین دل من گشت کاری نموده و در من شمع مطبوعه که بجای می نمودند نموده طبع شده عطا است
 زیرا که قاعل این فعل و کس اند * قول چند گاه آه * یعنی چند اوقات که بکجا عیش و
 عشرت نمودیم بعضی سخنان دودش و معرفت که بر مذاق زمانه تلخ آمدی اگر مرا بسوی ترک دنیا
 آوردی باز همان دل گرفته شهاب طلب کاری من فرمودی و درین چند مدت بودی از ان سخنان بهر دست
 بهشام من نرسیده و بجای زمانه آمدی زمان آید که در من شمع مطبوعه جمع شده بهر اخطاست
 * قول باده خوردن آه * ای به مقتضای این که باده خوردن دوستی کردن بهر نیست بخردی
 خود را که از مرگت و درویشی است از تلخ تعلیق دنیا اندیشیده اراده در اصلاح شایسته
 دار و اما بظاهر خود را از نوشن بازمی آرد برای اینکه اراده دوستی و اتمه آن در حقیقت بجز
 خواهی با منی است گدازش و بگوید خوشه که نوشن ظاهری است شبان یعنی نیست
 * تثابته * حامل در گردن انگندن و درین جا یعنی بیرونی کردن * زبی * و دانه از
 * قول دیگر اگر در حقیقت آه * ای دیگر سبب هم خبر بر آن که اگر در حقیقت از گروه دنیا
 داران بودی باز بهر سال رسائل کردی بکس همان بود که اهل غرض و مقلد این نامه از
 هر گروه دانه باز از صحبت را کردم دار من هم همان بود نامه از آن ضرورت علامه مراسلات

و غیره بامردمان تجز و معی دارم و بقدر توانائی در لوازم آن می گویشم چون کسی
استاد تحریر نزد من دست تا چار لوازم و واجبات رسم و رسوم آن نمرود می شد حصصاً درین
وشت که بر او غصبی که اسناد و این من بوده است فوت شد * تولد شیشه نایب مجلس
فهرت آه * ای عزت آفرینش که بسبب برگزیده گی و بزرگی ذات فیضی بود و زاد و رفت و نمرود
با خود زمین آن داشتم که همیشه بقضای الهی خورسند خواهیم ماند و قوع این حادثه آنچنان
خود را مضطرب می صبری دیدم که پرده کار من دیده آمد یعنی حالات اعتقاد مروان ظاهر شد
* تول * دیوی که خود را در نگار محبت در نظر آید * تولد کنون این بادیه آه * ای بده
از آن که این نفس غول نمودار مراد در خالی با انگنده ازین دنیا تا کاروان یعنی تا عالم ارواح
رسیدن من خیلی دشوار یعنی در زنگی بسبب فصل صفای قلب و حصول معرفت مکالم
* آری گوی * نسبم کنده پیر منی پادشاه و این اشاره بطرف ذات خود است * تولد
از سز آن جهانی آه * ای از سیر و مسفر عالم بالا که بسبب ریاضت و عبادت چندین
سال حاصل شده بود باز داشته خواهی خواهی در گروه دنیا داران شاملی نموده
* تولد کی باشد آه * ای کی باشد که ازین نفس جسم تاریخ شوم * تولد این دیو سده ای آه *
ای سده ای دیو نفس آماده که عبارت از جسم مادی است * تولد این خانه نیم کار آه *
ای این خانه نامنام آدم را که تغییر از این جسم ناقص بتوان کرد در عالم قدس آمد با تمام و
تکمیل زینت و آرایش و هم * تولد درین شورسایان صبر آه * ای درین جوش و خروش
صبر از جان خود شگ بودم و خیال خود داشتم که فرصت آنکه گفتگو و غیره کنم * کسری *
باره از هر چیزی * نمودن * یکی از خواص خانمان بوده است * تولد کار ساد شده آه *
دانشی است که درین هنگام خانمان همراه شاه زاده بطرف دکن و جنگ بود و قریب
بود که فتح و غیروزی نصیب ایشان شود که اتفاقاً از پیرگی و روزگار داز و قلمونی زمانه
ناهمجا در ظهور انحراف قوی غلیم و وطنی جسم را دریافت و بعد از وقوع این امر خانمان

خانان عرضی مشیبلر اطلاع مرج و مرج بحضرت پادشاه محسوب محمود خان فرستاد و فل سبانی
به بیانست این حال از خانان بدید در بحیده خاطر شده اند ابعده از ان شیخ می فرماید که
محمود چنان دشوار نقل کرد که حال در باب عفو جرایم شاهینجا با اقدس شاه آنچه لازم
دوستی و خیر خواهی می باشد در ان کوشش فراوان و سعی بیکو نمودم * تولد چون حقایق
احوال آنها * یعنی چون حقیقت اشکات میان شاهزاده و شاهسلوم حضرت شده بنابر ان
از جهت تعریف و توصیف شما که اکثر بر نگاه اقدس نموده بودم شرح میدگی کشیدیم * تولد
برخو در زیدی آه * ای چراغ و در کردی و از بار گلان عاریستی یعنی از ریه مستعار و منصب
ناباید ارد باید پندار مادی * تولد همه حرت فدویت * باید دانست که حسب دینود
همیشه خانان در عراض خود در الفاظ و وی می نوشت لکن اشخ بآن اشاره می فرماید
* تشریح نامه که بخانان ارقام یافته اند * *

این نامه است مضمون اظهار شکوه و شکایت مع تحریر و وجه آن و مشعره قام حالات در بلاد
و نصایح و مواعظ در جواب نامه خانان و فیکه خانان در مهم گجرات و نواحی آن رفته
بودم گشته * تولد که چشم خویش آه * ای خانان چون جان از چشم خویش
هم پنهان ست * تولد امروز که آن آرام دوسه آه * باید دانست که شیخ بملاکله و شکوه
در نامه خود بخانان نوشته بود و به از ان خانان و وجه آن گله استنار نموده پس درین خط
شیخ بجواب آن می نویسد که امروز که آن آرام دوست عیش گزین را بحسب قهقهه
یا بحسب آرزوی تبه هر آن که آنها آن شب اقرار از بوس قمار که نسبت به تفریح تبه
بعبار آسان و سهل بود باز داشته تفریح تبه را که دشوار است پیش نهاد هست شاکر دانسته
رخ و تردد و شست و پویشانی و توزع خاطر بسیار باشد پس درین حالت پر ملالت که
نصیب دشمنی هم مباد چگونه دل دانا و عقل دور اندیش اجازت دهد که وجه و اسباب
علیه را که سابق ازین در باب فرید آن ابای و استغفار می رفته ست شرح دهم * تولد

اگرچه بر سهادت آه * ای اگر چه بالهام و گواهی دل پاک من که همان الهام و گواهی آزموده
 من نیست و بشارت و خوش خبری او لای بی ریا که راست گفتاری آنها یقین من است
 مذمکت رسیده که خاطر شما از هر نوع رنج ربانی یابد و بشارت وانی و کامرانی هم آغوشش کرده و
 بس با این همه دریافت آنچه بی باکانه بسبب غلبه محبت و محبت عدم دریافت خرد و نفس
 خود از وجه شکوه و غفلت شما درین رنگ در نامه نوشته ام او را بسبب آن این است
 که دل خود را برهنه نمونی بخت پیدا را از جهت حب کسی آلوده اند و بسبب بعضی کسی آلوده
 با من نمی سازد و بسبب محبت همین عادت بی باکانه هر چه خواهم بلا تا مل بشمارم و تا نیا
 سبب آن این است که از اینجا که سابق ازین باطن شمار با ظهار غفلت شما درین مشغل و
 بزم کار با دورشش انداخته بودم اگر با نفس نیز در اوضح وجه آن شکوه کوتم کثیرش
 دارد و در آئین کار دانان به نشانی وقت مطهر نخا هم بود و حریف داد قبل قول در
 عین مشاغل و در من سخن مطبوعه زاده طبع شده * قول بکن چون دوستی اینس آه * یعنی چون
 دوستی من از طرز دورش منافقان علیحدۀ افاده و ظاهر و باطن من یکسان است ازین مهر
 خواش چند مثل اظهار نیت و خطای دوستان که خلاف طبع مردمان دنیا ساز است بخاطر نامه
 گوی من و اهرام یاد که بدون اظهار و ناردانی آن خاطر ام آزرده می شود * قول آنچه که روز
 باز از مردمی آه * ای آنجا که قدر و منزلت مردمی و متاع دوستی است من هم در این سبب داشن
 مردمی و مردوت از پیش خود شرمیده نیستم و چنانچه ندادم و از اینجا که هر چه نظر عالم و عالمیان
 می کنم در جوانمردی و مردوت نزدیک و قریب شما نیز کسی را نمی دانم بس ازین جهت
 بات بی اعتنائی شما بهی و خاطر همیشه شادان من است و نخواهد بود و چرا با او و دعوی
 در یافتن خلاق و دوروی مردمان زمانه از کبر و اوت زمانه رنجیده کم شدن کار نامی شایان
 است * قول تا شام حاشا * در باد پس و در باد یعنی چنانکه نام مردمی باشد امثال شکوه
 و غیره که آن تواند گشت یعنی هرگز تواند گشت این قی بطور بسبب نام از کار بدست پس چنانکه

چائیکه گاه از نام و بی در گنگه شده باشد و شرح و انبات آن مردی لشکر بگردار خود ثابت
 می کند و گزشتگوه و شکایت مهر بخواست ازین عبارت شایخ است و به بخود مردی خودی کند و
 بگوید که با وجودی اعتقادی و بی برائی شایخ گزشتگوه را بدل مروت منزل خود راه تمام داد
 زیرا که هرگاه مردی بکند و در غیر خواهی من در حق شایست شد و پس بگوید باز گزشتگوه را
 بگردان و بخلی خواهد شد چرا که شایست شکایت خاف و امری که عبارت از تحمل و بردباری
 است تواند بود تو که خیرت ذاتی خیرت در نیت مطبوعه غلط طبع شده بجای این خیریت که
 یعنی یکوئی است باید نوشت تو که در مروت آه ای چنانچه شایسته یک ذاتی افزایش داری
 من نادان سم در محبت شایست و دنی دارم یار فروشی کایه از تعریف کردن است
تو که خجالت خود می گزاری دانه یعنی تو که خجالت من نمی گزاری دک از مقوله تعریف خود و
 باز او را چ این جهان که اگر فضا از آن دروغی گفته آمد مشریان پوست یار بهای گران خریداری
 می کند سخنی زخم و بعد لفظ جان حرف کاف در متن شو شو و سهوشه و نقل لفظ مشریان زاید
 طبع شده تو که هر چند طبعیم آه ای هر چند ایتم مرا بطرف خود سرائی و خود ستائی
 ترغیب و تحریص می کند لیکن بهر کلمه که مرا کار موافق حالت خود که مقتضی چنین امور است نام زیبا
 نیست و بر طبیعت من غالب است باید کرد تو که سجن اله آه نقد بر این سبقت
 سجن اله بوده است باینکه یاد می کنم خدا را پس فعل را حذف کرده مفعول ملکی را می گویند
 و اکثر سجان اله در جای تعجب و حیرت می گویند پس شایخ باینکه حالت بخرد و وارستگی
 سابق خود را خوشی صحرائی قرار داده می گوید که سجن اله من و او را را می بینم شهادت
 و در زمره ایاداران داخل نمودن و در مکتوب که شکایت و بجده بداغی چرکت
 است نام از آن سبب به قصد شاک عذر از تخریر مقامات سیاه کردن و چندین سخن را
نوشته واجب آه تو که لازم این لباس آه ای لازم نموده وزارت و بجده
تو که ازین و در حرف چند آه این از واجبات و لوازمات نموده وزارت که مذکره

مقدمه ملازمان و درگاه و مذاکره امورات بارگاه است سخن چه گفته آید * قول توبه
 القاتب * درین قول و او غلطه میان توبه و القات در متن نسخ مطبوعه فرو گذاشت
 شده باید داشت ای توبه و القات شایسته که به نسبت شماست * قول همه مجراست *
 ای همه مقدمه شما روان کرده است و مقبول بارگاه سلطانی است * قول و چگونه
 مجراست آه * ای بطرز و قاعده شایسته مجراست زیرا که جمیع امر و غیر هم که کس خدمت
 شما کرد در بارگاه و الا نوشته اند به موافق مقدمه خود در دل مهر منزل بادشاه کرده است
 * دولت خان * یکی از رفتنای حاکمان بوده است خان که کور و باب یهودی او شیخ
 نوشته بود پس شیخ در جواب آن می نویسد که حسب نوشته شما در حق او سفارش می
 خوب کرده شد * قول سخنان قدسیه نفس الامریه * ای سخنان حقایق و معرفت
 * حصار در خانه * حاضران بارگاه * آجیان * جمیع چند یکوقت در روز و شب * قول
 بجهت ری گران می شوند آه * در متن نسخ مطبوعه می شود ظاهر اعلاطع شده بجای آن می شود باید
 نوشت ای بادشاه که یادمی فرماید و حاضر می ماند از بمعنی اندکی گران در مزاج بادشاه می شود
 * قول این حق را وسیله چندین باطل می گردانند * ای این صحبت مرا که گاه بگاه یاد و ایشان
 دست میدهند سماعت کنندگان و روزمان نیست من بجهت بادشاه و وسیله گفتن اینک من
 به او احرص و عیش و عشرت مشغول ام بدرگاه می گردانند * قول نیک ذاتی و خوب سیرتی آه *
 ای بیان نیک ذاتی در غیبت مختصر در برادر گرامی حکیم بهام است * قول جهان فرو رفته
 است آه * درین قول رفته در متن نسخ مطبوعه ظاهر اعلاطع شده بجای آن نهفته است
 ارقام باید فرمود * بیماری * درستی * قول امروز کار به شغل صورت افتاده آه *
 ای دوین روزای محرابه انتظام کار باید دریافت و تجربه موقوف است به دعا و عبادت
 * قول آن نفس کجاست آه * ای آن شخص نایاب است که به مصاحبان خود بگوید که عیوب
 من بمن آشکارا شده بخیزد آید که ناشی است در غضب هم از من ظهور رب لیکن شمار این قدر

این قدم کوشش ضرورت است که مردمان بی غرض و کم خاشاک گوی ' اجازت و قدرت عیب

گفتن شما حاصل باشد

تشریح نامه که بخانه خانان تحریر یافته و به بالا آه *

دانستی است که اهل نادر است مرثمن نصائح و مواعظ و جواب نامه خانان که مشعر
درخواست نصائح بود * قوله آنچه در باب ره نموی آه * باید دانست که خانان در خطی
که بشیخ نوشته بودند آنچه در باب درخواست هدایت و صلاح و بهبودی خود که در هر دو جهان
بکار آید تحریر نموده بود پس شیخ در جواب آن از روی انصاف می نویسد که ای پسر من
خود راه راست نیافته من که قصد بهمانی دیگری کنم گویا این معنی اقرار بجهت خود کردنی است
میان من و دارالامان آمده باشد بسیار است اگر بیک نزدیکی بودی تا آنکه در محبت مرا
هدایت رفتمی چه آدمیانه می توانم کرد * بهشت گرمی * مد * قوله حمای جوای محضه *
فصل لفظ حساب گشت بسیار ده من ستم نموده سهوشه باید نوشت * جمال وحدت * مراد
از آن جمال اکبر بادشاه * قوله چون طلب و پیشش باطن آه * یعنی لیکن چون استند او و
آما و کی خیریت و سعادت از او در طبیعت من مرکب بود تا ثبات الهی و غیره مبادون
آن شده چنین و چنان کرد که این بی راه بر آه حالا آمده است که مهندسی کرد و دو قولین بی راه
بر آه آمد خبر میده است که همه لیکن و غیره است * قوله ای برادر باران رحمت الهی آه *
ازین جا آغاز بیان بعضی فهمیده گئی ای خود میکند پس می گوید ای برادر برگاه که رحمت الهی چه بر
سالم و کافرو چه بر عابد و قاصد یکسان است و خالق جهان آرا و بر این معنی را بهجت مصالح که او تمام
از آن آگاه است از نظر مابینیه داشته است پس درین صورت اول مرتبه اهلیت
آنست که باطنیات امام طرح آشنی باید اداخت و بساط صلاح کل باید گسترد زیرا که کسی
دید و دانسته زبان دنیوی که قافی است و تنائی دارد و اختیار نموده ضرر اخروی که باقی و
باید اوست چگونه خواهد کرد * قوله دوم * ای دوم باید اهلیت آنکه * قوله

هر چند آن دانی نیت آه * ای هر چند آن دانی نیت از گروه دنیا داران که مشغول ناز و تنعم اند
 باشد بکن ملازم را لازم است که با او بخلوص دل محبت و رز و پس نجات سبایان
 در چنین سخت منتهی است * در عبادات بدنی دانی مثل نماز و روزه و غیرات و
 صدقات و غیر آن سبایان بود و دیگر آن است * تو لیکه خوبی آر آه * ای ملکه خوبی
 آن اخلاص که با صاحب خود است و در ضمن انتظام عوام است و بی انتظام آنها اخلاص
 بسته نیست * تو درین راه آه * ای در راه اخلاص ملازمان را سخا می افند و آن
 خطا است که بپوسته نظر بر اخلاص خود دارند و چون درین زمان اخلاص در مردم کمتر باشد
 بر اخلاص خود فخر و افتخار می کنند و نمی دانند که خداوند آن پنج مشوقان حقیقی اند
 بی پروائی لازم معشوقیت است خصوصاً و قبیله عاشقان راست اندیش بسیار باشند
 بی پروائی ایشان افزون خواهد بود و لعل عاشقان قبل عبارت است اندیش در متن
شبه مطوبه فروگذاشته باید نوشت * منج * وم آهین گران * تو لر منج همراه
تخت آه * ای بحر و زون شمشیری که کار اندک است بنور خود م جو منج پر باد شده
 به تصور عوض آن کار در مقام خواشن ای گوناگون می شوند * تو لر سیوم * ای سیوم
پاه ابلت * تو که در رواج کار دشمن * ای در رواج کار دشمن باشد نه در انتقام
 او بسته باشد * تو را اسباب دنیوی و اخروی آه * ای اسباب دنیوی و اخروی
 در ضمن اعمال بلا قصد بدست می آید هم چنان که گیاه بدون اراده مزاج از کشتزار
 حاصل می شود پس مناسب که آدمی از سوداگر کمتر باشد جوهری بهای اخلاص را در برابر
 اسباب دنیوی و اخروی که همچو گیاه بلا قصد بهم می رسد نفروشد یعنی اخلاص به نیت
 حصول اغراض فانی خود فروزد بلکه صرف محبت خوشنودی خدا و پاوشتادند هر گد
 * تو لر پنجم از غضب و شہوت آه * ای از غضب و شہوت که هر دو مصاحب و تابعدار
 نفس اماره اند بسیار باید بود درین که عقل را متعاقب آنها کند بلکه بپوسته آنها اقله کرده

کرد و نگذاشت که با عقل و دانش عرجه نماید که از غضب بجای میزسد که یک ترک ادب شخصی
حاکمان بکشتن قیله کشندی شوند نماید شمای پسر سه و غضب را از دست و پوست را بخاک
با اعتبار کمتر است غضب یک و زیادتی وقت جمیع خاک نیز نه و ... خود که در بزرگ و دلهای
شسته آه * یعنی در حالت است و دعا از درویشان هر قوم لازم نمیشود و از گناهان
این راه آه * ناچار در پیش ستم و طوط و بهاران عطف طبع شده می آن بهلولان باید نوشت
ای کسان که بسیار خوشامد شنو آه و دلهای خوشامد خوشامد گویان هلاک شده اند
* تو نمی طلب ناپدید آه * ای قاصد من که خاکمان است از من دور و در باب مکر
فراواند ازین جهت اندیشه بخاطر دارم فقط

تشریح نامه که بخاکمان تحریر یافته نامه آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامه ایست که خاکمان مضمون درخواست ارقام نصائح
نوشته بود * توله مشاغل بسیار آه * ای شمار کار بسیار است و اگر حسب ایمای
شما خود خطی نوشتم و دران صورت خط از می شد جهت نوشتن نصائح و حقائق که خواهش تحریر
آن کرده اید و نیز بران قدر بر حسب قلت فرصت شمار ای خواندن خلاصش شمار ایایی
آمد * احولان * جمع احوال کج بین * سیر و برگ * سامان * توله امثال این حکایات آه *
ای نصائح و مواظرات را دیدار از درویشان قبول می نمایند تا از امثال با مردم که
سوا می مشاهده تعلیل و دیوای ناپید نامی را از نظر نگاری اندک بشوند لیکن چونکه از اینجک ذاتی
و اخلاص شما دیده می شود شمار این و و کلمه در باب مذکوره نصائح نوشت فقط

تشریح نامه که به خاکمان مرقوم گشته اگر آه *

باید دانست که این خط در جواب خط خاکمان است که بعد از مضمون فتح و شکست و اخذ و
از طرف ملوک و غیره فرستاده بود * آمی * نایب * توله اگر خوش آه * یعنی اگر خط شما ازین
جنس اند که فرستاده اید از دیدن آن ناویدن اولی است * تولد و گونه رنج آه * ازین هم ایما

آن معنی است که از آن معنی خط ششم در تب و ریج ام و از یاد من نیز در ریج و ام * محمود دخت *
نام طاعت گاه خانان * قوله از دورینی آه * یعنی من که هر طاعت سبب دورینی و آمل اندیشی
خود از شما از دورینی آه * جمله منتهی ششم قرین شادی و هم قران غم گشت * قوله غم اول
آگه آه * ای نیست آگه طالع شقیقت و محبت معنوی و کاره از ظاهر داری و وینا داری ام غم
اول مر آن است که بر زبان (محمد دخت) که تعلیم یافته کتاب خانه شما است با و در این معنی که جهت
انصراف بطور متعلقه خود در اینجا آگه بود سخن دروغ و ظاهر داری گزشت * آه او کرده بمران *
شیخ بلذین جمله اشاره بذات خود می کند * قوله غم سیوم آگه آه * ای از این که از منهایین
تخلیفه خط شهادت و سنی شما مردمان آنجا مضطر بانه معلوم گردید اگر به شما از طور صلح و جنگ مردمان
زمانه که از آن عاقل فکر و جمله آنها صاف می فهمید داشته بود و احسن با مردمان قول و قرار
کرده آید لیکن چون که آن مضمون بر از نکات و طوالت بود اندوه افزای من گشت * قوله
شادی چهارم آگه آه * ای سبب شادی چهارم آگه هم از مضمون نامه و هم زبانی قاصد شما اخبار
صحت ذات شما و توجه شما بسپاهی و با تمام محلات مرجوعه آنجا معلوم گردید * قوله آگه عزم جزم
بصوب ناصواب تهنیه کرده * بعد لفظ کرده لفظ اند به معنی تسویه مطبوعه سهوشه باید نوشت
* قوله این اسبیت * این امر از آن فحش مذکور * معروضات پادشاهی * خفگی و ناخوشیهای
پادشاهی * قوله و مع هذا آه * ای با وجود ناخوشی مندرت در عتاب پادشاهی
استیفای آن عتاب از من اسند عا کرده بودید * قوله مداراه و سنی فروش آه *
ای عوض دوستی و محبت حقیقی من مداراه و ظاهر داری می کند * میرزا ایرج * نام پسر
خانان که چندی به کفر مائل بود * رزاق خان * سرکب مقلوب خانه رزاق و مراد
از آن بارگاه سلطانی * قوله عجب که مقدر قد سید آه * ای عجب است در آنکه هر چه
در باب اصلاح احوال شما گفته بودم و آن اینست که روزی شخصی مخاطب خود می گفتم که مرا یک
اندیشه که هست از اخلاص و از خانانان است که مباد آئیکه و اعتماد بر اخلاص خود که

خود که نسبت بشاه دارد نموده در مراعات خواطر فرستاده های بادشاهی و در فرستادن
 قاصد خود ایصال نماید و اتفاقاً مطابق همان اندیشه به توقع به دست **پسر** مریدان بطور
 ملائقت آمده باشد. این فعلی شمار ایام رسد سکن معاینه ما فهم برده گفته آمد که با شاه را با افضل
 این ایصال خانگی باین به مرض وقوع در آمده و ضمیمه آرزوی طبعیت بادشاهی است که شما
 میفرزادید **رجاء** در رسیدن او از نزد خویش و **چنان** آنکه در حضرت اسلام او در رزاق
 خانه از من مانده فرستاده آید * **کز نفس الامری** * **کز تحقیق** * **سألت** * سوال
 کردن * **تو که تو به ظاهری آه** * ای تو به ظاهری و باطنی بادشاهی به نسبت شما رجاء اعلی
 است * **تو که سخن ازین گرم تر آه** * ای ازین عرصه و مدت که در آن عرضی بدرگاه والا
 فرستاده آید آنکه زودتر عراض فرستد زیرا که شجاعت و غیره که شمار او درین روزها حاصل است
 مستکن آدمی است * **تو که اسم تعالی آه** * معمول است که بعد از ظهور قوتات اکثر آدمی را
 بغایت غایت مسرت غرور و عیش لاجرمی گردد لهذا می گوید که اسم تعالی شمار ابعوض **عیش**
 و غیره تو نیست محاسبه اوقات در عبادت شب و نزع و گریه سحری عطا نماید * **تو که**
 این بار نگر می آه * ای این بار شجاعت بادشاهی زیاده تر به نسبت شماست * **تو که تو قنات**
 او آه * ای **مرد** و **و انجی** او اختیار می نمود ازین جهت در روانگی او در یکی بود نموده فقط
 * **تشریح نامه که بخاندان تحریر یافته گویا** * ۱۰۱

* **تو که گویی آید آه** * باید دانست که این نامه و قبکه بادشاهی از خانان آزرده بود نوشته
 شد لهذا می گوید که گویی آید آنرا دور کن و عالم ستم مالش * **گویم** * **چنین** و **شکنج**
 * **سخن گوایه** * **ایمیه آه** * مراد از آن فرمان شاهی که منتهی بر مقام شاهی بخاندان
 نوشته شده بود یعنی به مثاله آن خوش دل بوده از امور مایه ایم زمانه آن منشوق
 خلایق و عاشق من و در وسعت سرای دل خود یکی به معنی دارد چنین و شکنج هم پدید یار
 * **تو که روز بازار مرد می آه** * ای روز و رواج مرد می که در زمان ایستاده است در آن

زمان هم کید و حسد و خوار زمان بود چنانچه قسمه برادران یوسف علی بناد و علی الصاب
 و اسلام مشهور و ملوک و است * محبوب بسزا * محبوب کامل * قول امر و نه خود
 که حال او بنام است آه * ای درین روزها که حال عدم رواج مردم بنام است
 هرگز نشاید که از نا دید مروت کردی بروا من حوصله شناسید * تو را و اگر از یک رنگ
 بودن آه * ای اگر از نامون طبع پادشاه شکایت داردید خود این نامون پادشاه تحقیق و
 دریافت اخلاص درست شما که از سود و زیان شما خصل پذیر نیست می شود و بصدق آیه کریمه
 وَأَطِيعُوا لِلَّهِ وَطِيعُوا لِلرَّسُولِ فَإِنَّ أَلَمَ الْاَمرِ شَدِيدٌ كَيْفَ تَكُونُوا عَادِلًا حَاكِمًا
 و اگر از جنس شما اندر راه ساند با خدا ای تعالی سلوک داشته برای هزاران مقاصد صوری و معنوی
 و ام گسترده می گردد * قول بنایت عجب است آه * ای اگر از جدائی و فسان عربی و
 زمانه ساز و دور و درخ و الم اند بنایت عجب است زیرا که اگر این جدائی موجب
 شکر گذاری نباشد باعث گفت گار شناسان چگونه خواهد شد * قول و اگر از دوری
 صوری دوست حقیقی آه * یعنی اگر از دوری من آزرده دل اند خود این معنی هم از بی نامی
 شما تواند بود * قول هر حوصله کم حوصله آه * هر حوصله با عباد خلقت و کم حوصله با عباد بعضی حالت
 عارضی مثل اضطراب و غیره گفته * قول بسیار پرواز کم پرواز آه * بسیار پرواز با عباد
 عقل و ذکا و کم پرواز بلحاظ بعضی حالت لاحق * قول خود دیده و ر بوده آه * ای ناصح خود
 خود شده بخود در نهائی خردنم و انجور راه ندهند * قول داغ بریشانی بزرگان نهاده آه *
 ای با جرای مهمات مرجوع خود بزرگان جهان را عیب دار نموده بهمت ده خاطر و سنان
 گردند * قول نامرغوت * مراد از آن نامرغوتان * قول کینه چنده * ای همان
 نصاب و مواظ که در اول نامرغوم شده * یاد داشته باشد یعنی لایق یاد داشتن که همان
 پند و اندرز که گویا تواند شد * قول بد از آن * قبل این قول لفظ و آنچه در سنن نسیم مطبوعه
 سموت شده باید نوشت * تو که میرزا ایرج و داراب و قارن * این هر سه پسران خاندان

خانمان مستند برای طلب آنها شیخ با خانان بطور استقام می نویسد که وقت آن
نیامده است که این همه فرزند این را رخصت فرموده بدرگاهش می بفرستد * قوله از
رسمیات و تحقیقات آه * یعنی از معاملات رسمی و مقدمات حقیقی که ایشان را شایسته
و روزگزرده نویسنده می فرستاده یا شده فقط

در تشریح نامه کاتبه خان خانان مرقوم گشته دل آه * ۱۰

باید دانست که این نامه است نصائح در جواب نامه خانان و قیام خان مدوح در مهم
قد را بد و غیره رفته بود * قوله و روز به روز * ای از بود اندیشی و سینه دشمنان قطع
کنم یعنی آنها را افضل رسانم * قوله مهر تو میراث آه * ای اگر من بهرم دوستی تو بدو
در راه خویشان و یگانگان خود دهم و بگذارم * قوله خاطر قدسی نژاد آه * باید دانست
که خاطر محلی خود را بدو و بطور تغییر نموده اول خاطر قدسی نژاد گفته و برادران فطرت و جنات
است و ثانیاً خاطر آلوده و فاسد و از آن طبیعت که سوای فطرت است و در من نحوه مطبوعه
بجای آلوده آورده طبع شده ظاهر اعطای معلوم می شود زیرا که ترقی و بشرافت خاطر قدسی نژاد
بر خاطر ثانی بدون لفظ آورده مفهوم نمی گردد یعنی فطرت شما که مرتبه اعلی دارد چه حاجت گویم
بلکه طبیعت شما که بشناسی حال روزگار است باید که بگذرد و بلکه بطرف صده پزار فرسخ خاطر شما
عبور نشود که در سخن نیامده و دوستی که اکثر در آن خلوت واقع می شود جلای خاطر من راه باید
بس چگونگی در جمله دوستی کنی حاجی بر زبان من بطور ابرار او واضح که اکثر مایل بود کنی حاجی
و دروغ و رواج دارد هم بگذرد به جای آنکه مقدمات قدسیه یعنی مقدمات دوستی خالص
را با وجود استحکام آن بسبب وقوع نایکدات و اسه از زمان ماسوره دست یعنی خود را از
مثل منی زود دوست شونده دل و خاطر مانا چرویده و کیده و وادی که قبل لفظ دل در من
نحوه مطبوعه طبع گردیده ظاهر اعطای است چه قائل دهم بدون لفظ دل بنظر نمی آید * قوله اما چه
توان کرد آه * بازی گوید که هر چند من در مقدمات دوستی خالص و افاق بهر من اما چه توان کرد که

مخالف من بسته خجسته و طبیعت اور از فصاحت مشورتی نیست و بعد لفظ اول نظر اور در سخن
 سخن مطهر و غرض دگر است شده باید نوشت * تولد بدگمانی * یعنی بدگمانی در حق دوستان
 * تولد بعد از رسیدن تو اهل خلوط آه * ای بعد از رسیدن خلوط شما که متضمن ناخوشی و غیره بود
 * تولد که اگر در خور محبت آه * یعنی رقبه شما اگر لایق محبت من نبود منایه نمود
باید از دگر قدیمی اعتبار روزگار ناموافق من هم نبود رسیدن هر دو بطاعت تحقیر و بخششهای
 سابقه شما و هم به مقتضای شریعت طبیعت من شد دگست و فطرت من بفرمود کردید * دست
 بر سر و دوش کشیدن * فرمودن * تولد در صور آتی ندارد * یعنی بحر صورت هیچ حقیقتی
 و اصلی ندارد * تولد ساخت * ای باید ساخت * تولد و بدگمانی شده * ای باید شده
 * تولد حاله ساختن پرگه آه * ای در باب گزاشتن پرگه که در جاگیر شماست و در
مباد رویه بقایای جایگزین خود و آنچه خود آن رویه از آمدنی چون روزگار از این بسته سنی بسیار
باید کرد زیرا که این طرز طبع و غیره کار مردمان حریص و شما از طبع دیگر آید * تولد از جان و
دل آه * ای شش چنین معشوقی که ذات پادشاه است طمع حان و دل کسی نمی کند و طمع سبب
وزیر هم پیش چنین اساس و نمی کند * تولد سموع شده * ای سموع بندگان حضرت نشده
 * تولد باید آه * ای عایت فکر آنست که اگر خواهند جمعی دیگر را که درین جای دارند
 ازین جای طلبند * تولد قبول کرد * ای باید کرد * تولد و ایکس را * ای مرا بسیار محبوب
 و آرزوده کار دانسته * تولد در بیت گاه حاضر آه * ای از حسن سوا کی خود در دل من
حایه خوشتر ساخته است یعنی در دل من محبت خود و اجائی داده است * تولد و لتمان
لودی آه * لودی توبیت از افغانان باید دانست که دولت خان که نزد خان افغانان بوده
 اگر بامردان و دوستان خان میری ایه مخالفت می ورزید پس شیخ در حق اومی نویسه که اودا په شده
 که در رعایت و حفاظت آداب آشنائی موافق حق نمی کند اگر خود دارد البته به یقین
میداند که هر کس هر چه می کند پاداش آن می بند * تولد شمس معنی بند آه * شمس در من

من سخن مطبوعه غلط طبع شده بجای آن چشم باید نوشت ای اگر چشم منی نه بیند چشم ظاهر من چه شد فقط
 * نشریم نامه که بهضات خانان تحریر یافته ذات من به آید *

این نامه است ششمن اظهار شوق ملاقات و انصاح و اندرز دو باب نیم به لیسر تسخیر
 قندهار و مخوفی ترغیب خانان بطرف تسخیر آن * تولد ذات من آه * ای
 بسبب کمال شوق و محبت ذات من تصویر صورت خود نوشته پس گویا
من عادت و صفت ذات توام و قبیله کسی مرا نه بیند که خانان است
 * تولد شش اندیشه آه * ای نقش صورت من به از دست پس من مانند
 الفاظ و عبارات ام و تو مثال معنی * تولد طبیعت عمری آه * ای مقصای بشریت
 مابد و کمک محبت حاصل شمار کار فرمایان جهان دل که عبادت از عقل و هوش و جاس
 خسته است غلبه یافته میخواست کس صابر را در اظهار شده رنج دوری گویا زنده اند
 که سلطان خلق من شجاعت فرموده حمایت کامل نمود زیرا که من متاوب طبیعت را غالب
 مطلق ساخته با طبیعت و محبت من که باعث اظهار شوق است مقرر است که قصه اشتیاق
 و ابعاد از شنیدن فتح قندهار در میان آرد * تولد امید که در دور من آه * ای امید که خرد
 دور بین شما باعث شنیدن آن گردد * تولد سوداگر زر طلب آه * ازین جا آغاز حرفی
 چند است یعنی بدان که سوداگر زر حاصل کننده و سپاهی آرزوده کار همیشه بهم نمی رسد
 این وقت سپاهیان تخریب کار را که نزد شما موجود اند غنیمت باید داشت * اشباح *
 سیر کردن * تولد ادا نم که خاطر شما آه * یعنی اگر به انم که خاطر شما عزم تسخیر هند را بر گرفته
 قندهار مقدم دارد پس در انصورت اند که تقدیم بهم قندهار بر و رخش تهیه بسیار کند گو
 نمایم و شمار آن غیب بطرف عزم قندهار در دم اندیشه که دارم از همراهان ناآل اندیشه
 شماست که ز را عوض ناموس غنیمت کند * تولد باین وادی * ای بطرف ترجیح بهم
 تهیه * تولد باید که ز میدان میان ولایت آه * ای مناسب که ز میدان در میان

ولایت قدم و در آن قوم بلوچ و افغانان به واسطه شیرین دهانی و انعام تابع خود کرده
 همراه لشکر خود باید ساخت * عرو و آتو شفا * دسته استوار * توله توره قندار
 شد * ای باید شد * توله چندان دل نگرانی آه * ای بسیار اعتماد بطرت مردم کنی
 باید داشت * توله ناموس در گرد اینها آه * ای عزت و آبر و در پی داد و هشت
 خرد است * توله آن گفت گوی نبرد است * ای آن گفت و گوی بی تعلقی است
 * توله از مدافع نفس آماره آه * ای از آنجا که خواند کتب اخلاق حرف بر زبان
 و نیاز آن است و از زبان تجاوز نه نموده لهذا این خواندن ما از کم های
 نفس آماره است که در راه ما غارت یک که عبارت از عیوب و نقایح ظاهری است
 کردن توانست چاه نورانی که عبارت از درسی ظاهری و خرابی باطنی است ترتیب داد و
 به مقتضای مَنْ حَقَّرَ بِلَدٍّ لَا خَيْرَ فِيهِ فَقَدْ وَقَعَ فِيهِ نَاقَاةٌ و یکایک خود این نفس آماره
 در آن اندک و کم که بعد لفظ داده است معنی یکایک است * نظرع * زاری
 کردن * مفرط * از حد در گذشت * توله در یوزه و لها آه * ای گدائی دعای خیر از
دلهای درویشان عارف و خاطرداری و خدمت گذاری ایشان بیشتر باید کرد * هنگامه
برگان آه * ای جمعیت سپاهیان آراستنی و خاطرداری و طایفه و نگاهداشتن خلعت
خود سازد * یشیلان * سفره و ساط سلطین و امرا * توله باید کیست آه * ای مزه
ولایت طعم را به نسبت کثرت و کمی آن زیاد تر ملحوظ باید داشت و عادت باید کرد
* توله کارهای بکان برآمده آه * ای کارهای بزرگ برآمده خرم و بهیوی حاصل شود و همراه که
بهت اضافه بر لفظ آمده در متن نسخه مطبوعه طبع شده ظاهر اعطاست * توله بند و ستانیت
از و کم آه * ای نزاکت و سبک ساری که در پند و ستانین بیشتر است از و کم باید
ساخت و علم و بردباری داد و باید افزود * ما تقیار ادم و خوی آه * باید دانست که ملاقیان
نام و اقامه نگار است که پیش خاندان بود و بایر کس و نا کس در مقدمه نگارش و مذهب گشوی

گوشتی دیگر آردی نمود و ازین نکراد هرج و مرج و کلاه سر کار آردی یافت لهذا شیخ
می فرماید که ملاقت او در دعوی صلح کل و در اتفاق و اتحاد با ابراهیل طهیب و دین کسکم و در اسخ
فرموده مرغیات و مرکوزات خاطر خود را این نگفانم تعلیم او باید کرد . تولد ترکان *
لا اله الا الله در متن سخن مطهره خط طبع شده بجای این بزرگان باید نوشت زیرا که کار
واقعه نویس نیست که در محافل امیران و بزرگان اخبار می نویسد که در مجلس
سپاهیان * هر خوشی نهند * پوشیده * نماید که مردمان بعزت و توقع درنگی و اجرائی
کار خود نیست خانمان طبعی نهند بناء علیه شیخ می فرماید که ملاشکیبی را از ده بشهر
باید آورد که هم بکار بزم آید و هم بکار و رزم و باجری کار و عایاک ببرد و نظم خواهد
پوست هر خوشی مردمان طبعه گویان نهند . تولد زبان محبت نگاه کرد بر سجده دل و دهنده
آه . ای زبان من که برای بیان نمودن حال دل من که همان دل و دهنده او من است
مزد است حالا از خط و کتابت سبیری ندار و مشتاق ملاقات جسمانی شما هست
لیکن * کنم که ناتوانی هنوز مرا بر بستر افتاده دارد اندک تا نزد شما آمدن نمی توانم * تولد
گل شکفت . ای بسبار بسیار داشت و دستور خار سیان است که و شکفته
و پیزی میالندی خواهند هم چنین الفاظ را که در می آرند چون چمن چمن و عالم عالم و غیره
و لفظ شکفت را بگفت نازی باید خواند و بگفت قافیه می که در بعضی داشتن
غریبه است محض خط است . تولد علی الخصوص استقبال آه . ای خصوصاً استقبال
نمودن ترکانان شمار آوردن آنها از جانب قندهار و غیره سردار صد گونه شادی
شد * تولد قرض ده بازده آه . ای ده قرض گرفتن و بوض آن و ده بازده کردن
و ده گرفتن و بوض آن و ده بایست کردن * تولد یقین کز آه . یعنی یقین است
که ز بعد وصول نام بلند دست خواهد آمد زیرا که ز بهر می گفته نام بلند است و خواهی
خواهی چون اقبال ملقه بر فور همان نام بلند است چنانچه یاه کشاورز را گلی محبت

بدست می آید همچنان زرد و چون اراده با نام بلند حاصل می شود و عبارت حلقه اقبال که
در نسخه مطبوعه خارج باشد ظاهر اعلاست بجای آن چون اقبال حلقه بر در باید نوشت

۷۱
* دشمنی با منم نه بخانان ار قدام یا منده دل آه *

این نامه است محمّدی بر اظهار منزلت و تکیه ناخوشی خانان از طرف شیخ ظهیر یافته بود و نگارش
یافت * توله دل معشوق آه * ای دل معشوق من که ناخانا است بر من خشم ناکشده
و از رنجش او نزد من جان بر باد شده * توله دهن بریده آه * بشیخ خود را می گوید که
خاموش باش زیرا که کسی سنی فهم نیست و اراده گفتن اندکی از شکوه و شکایت این
زمانه هم بمن چرا که اندک نیز به گفتن نخواهد آمد و ازین هر دو شعر هویدا گردید که این نامه وقت
ناخوشی خانان مرقوم شده * مناوضه انس * نامه مانوس مصدر یعنی مفعول * توله
از پیشانی افراط و حروف آه * ای از ظاهر عبادت نامه شما بطرف خود و دلگشایم و یا قسم
* توله و نیز دانست که از هرزه گوئی آه * باید دانست که سابق ازین شیخ در جواب نامه
خانان چند سخنان بطور تنبیّه و تادیب و نصیحت بنابر مسامت و قنّت نسبت بخانان
نوشته بود و از آن آزر دگی بدل خانان راه یافت لهذا با گفتن شیخ بسبب خاک ساری
درین خط از آن نصایح تغییر هرزه گوئی نموده می نویسد که از هرزه گوئی من دو سنده که
فرط دوستی شما را از عالم بیوشی که در حالت تجرد بسبب کثرت عبادت بود و بیارگاه
گفتگوی که عبارت از عالم دنیا داریت آورده است مایل دل شده اند چنانچه باشد
و بخش گفتا نموده و در خط خود ازین خواهش نوشت های نامه نوشت های مهربانان و صاحبان رفقت
قرموده اند گویا ازین تهریج بخش خود نموده اند * توله عاشق که خاطر مکره دان آه * ای باید که هرگز خاطر
شما از من خیر خواه خیال و طبع خوشا نه آید * توله دان خیال دیگر * یعنی خیال آزار
رسانی از طرف من که بطرف احق و نااهل ترین بگما نمی رسد بطرف همچو شما اهلی و عاقلی چگونه تجویز
نسایم و بگویم که بر ضمیر شما باشد که مقصود من آزار و رسانی خاطر شما باشد خلاصه اینکه شیخ درین فقره کمال

کمال اخراج خود از آزار و سانی بیان می کند * قوله بلکه مهربانی آه * این قره شعلی باقره ای
 بزرگ زمانه مهربانی نه آنست که سابق این مذکور شده بلکه مهربانی حقیقی به نسبت دوست آنست
 که غرض بر آمدگار و بهودی خود از جانب دوست متفکر نه داشته حتی چند از قسم جنب ای
 دوست که ظاهر تلخ است و باطن شیرین ادا نموده شود * بی گم کردن * راه غلط کردن
 * قوله مرا بس گاه دشوار آه * بازی گوید که مرا سخت مشکل شده و آن اینست که اگر گنج
 دوستی را بخوار بی تیزی میان دوست و دشمن که بسبب هجوم عوام و ازدحام گاه
 است نمی گذارد که بنظر دانا بیان روزگار در آرام پس برای کنی محبت که میان ما دشما
 است و مردمان با هم خود مذکره آن کرده اند و برای گفتگوی دوستی که شهرت در میان
 افتاده است چه پذیر باید کرد یعنی اگر اظهار دوستی خود بعلت هجوم دور ویان و منافقان
 نه سایم بس علاج دوستی سابق ازین زبان زد خلافتی شده است چه کنم * قوله
 بسپه ساله جهان رو باه مازی سایم آه * ای سر دار جهان که مراد از ان خاتمان است
 که و غریب و دور و بی سایم ولی بوده گوئیم کبی فردی قوی چنین پیوده کم شوم * قوله
 از شاکل نبات آه * ای از عادات ساد و اوصاف محبت خود که در یافت آن بر خاطر
 شما حال است قطع نظری کم می بایست و لایق می نمود که نا فهمان عیب بین در من حرف بدهد
 و استی و مردانگی من نهیده باشند * قوله که گویم * یعنی اگر خوشه تو بگویم و اقوال و
 افعال ترا ستایش کنم تو از آن ده خطا و عیب می مالی و اگر خوشه تو بگویم بلکه بیان واقعی
 نموده بر عیب ترا مطلع گردانم تو ناخوش از ان می شوی و درین صورت ناسمج است
 بر حال تو * قوله ای برادر عزیز آه * یعنی هرگاه خبر خواهی هم گمان بیش نداشت خود دارم
 بس شما که با چنین صفات موصوف استند اگر ساد مرا بود و عریض خبر خواهی انگار به وجود الکسبت
 خوشه دوست خود نه نباید گنجایش دارد * قوله ای قره العین و جود آه * باید
 دانست که در ویشان دو کرده اند یکی این وجود و آنان کامل وجود واجب الوجود و تعالی

بسته داینهار اهل وجود گویند و دیگر اهل نبود و آنان برای البینت هده باری تعالی می فرماید و
اینان را اهل شود گویند پس این جامه را از قره البین وجود و از سمت سینه اهل شود دشخص
خلاصه و زبده درویشان مذکورین * تولد سونگه که کار با داناتان آه * ای حاجت سونگه خوردنم
نیست زیرا چه یک نظر است که درین چاکری شایسته موافق شد بر الهی مراد و کس را بط
محبت فایز است که دل از فروغ آن نورانی شد و زبان بدکران زبنت و رونق یافت
* تولد اتم و ده جدائی فراخ حوصله آه * ای بعد مردن یار اول که ابوالفتح است باجم اندوه و
غم جدائی او آتش زد بود که مرا از غایت حیرت و سکوت وقت فرصت نصیحت گفتن یار
دوم که اسم کارهای من بود حاصل نبود و یار دوم اش را به بطرمت خانمان است یعنی
ازین جاده خارگاه دلم از دنیا و ما فیها افسرده بودنی خواستم که سختی گویم و حرفی سرایم لیکن
چونم که دوستی ای خواجه تاشان باز بر و مراد گفت و گودر آرد * تولد الحمره که
آزر دگی آه * ای شکر خدا که آزر دگی خاطر من که از خلاصه و داده بودی ای که از مزه دست
آن آزرده شوند و بغیر آنکه هزاران بی پروا ایها که نسبت من کرده بودند نمایند قتل و ورنه اندیش
من بلفظ صاحبان بد الطوار و بد بیان زشت شمار شما علاج آزر دگی من کرده مرا از شما خوش
و خرم ساخت و شکوه و شکایت از سینه بی کینه ام بپرداخت

تشریح نامه که به خاندان مرقوم گشته ای خواجه آه *

باید دانست که این نامه وقتی نگارش یافته که خانمان در مهم و کن بود و علت دراز
سیری گشته که در اینجا هیچ آثار فتح نمایان نشده بود * خواجه * سردار و مرد پیر
و شجاع و بزرگ * تولد ای خواجه آه * یعنی ای سردار سلام باد بر تو در
مفارقت و جدائی با بگرم هستی و می گوید که ای بدن آرا بکش و زیبایی و ای گان و قاف
اغلاص و حال هستی * تولد و آن که از بی و صبی آه * یعنی آنکه شکایت بسیار از بی و صبی
پادشاه کرده اند چگونه که چه کرده اند یعنی بسیار کار کرده اند سونگه خدا بادی کم یعنی قسم

قسم خدای خورم که هرگز نیست آن بی توحی که شام تصویر نموده اید همواره بخوبی و عظمت و بااعراض و بطوره و مفضل سلمان مد کوراند * توله هرگز حکم نود آه * ای هرگز حکم حضرت بود که در فرمان شاهی حتی که در فرمان مضمین اعتراض و ناخوشی شاهی نیز خبر از یار و قادر که باین خطاب مخصوص اید نویسد * توله خدمت اعظم خان آه * معنی نماید که هنگامیکه در ظهور فتح دکن از دست خانمان در گنجی و توقیفی رونود حضرت ناخوش شده اعظم خان کو که خود را نیز بطریق دکن روانه فرمودند پس ازین قول شیخ بهمن معنی اشاره می فرماید و باین تسلی خانمان می نویسد که تفرطت اعظم خان را که در حقیقت باو شد جهت اجلا و ناکید با ر شمشاد بود و خیال نه نموده ازین امور ناخوش نباید شد و از جایاید رقت و درد امثال چنین عتاب که بجز صورت ظاهر هیچ حقیقتی نداده و گفتگوی بسیار نباید که در هرگز از اند که ناخوشی شاهی ناخوش و نه بنجیده نباید شد و اگر بسبب اخلاص و محبت و از که بدست سلطان دارد از چنین ناخوشی های شاهی چشم پوشی نمی کنند حقش شما بکار نیست که در چنین امورات مد و شمانی کند و اگر خود نگه و قائده این چنین عتاب و خطاب سلطان نمی رسد چون نوشته های مشایخ حقیقت اعتراضات شاهی می رسد چرا از آن آگاه نمی شوید * توله که خدمت آه * حالا برای خاطر شما که باید که چیز خرسند شونده و سوگند دوست است سوگند می خورم که در بارگاه سلطان چیزی از رنجش های سابق نیست * توله که بگویش طبیعت * ملاحت طبیعت

۱۹
* تشریح نامه که بمشایخ نغانان نوشته شده شد عزیمت آه *

و انستی است که این نامه و منت روانگی خانمان بهم دکن تخریر یافته اند می نویسد که عزیمت سوز و غم بیت تسخیر دکن که کرده اند مبارک باد * دوبول * غفلت * دوسان زن طبیعت * دوستانیکه خانه مانوس و وطن مایوت را دوست دارند و از آن جدا نمی شوند * توله که و بخرسندی دوسان * ای بخرسندی دوسان مصلحت و انجام بین و ممدانه طبیعت که بچنین صفات موصوف اند نفس ناطقه خود را داشت و خوشش کند و نیز از آن بکینی

و سرتی برای طبیعت غم زده من که سبب نادانی قابل رحم است فرستد و مرا از
اطلاع خاطر جمعی خود خوشنود سازد * تولد دل و دامن شب * دل شب و دامن شب
عبارت از نصف شب و آخر شب است * تولد در تنجیل صبح آه * ای دل را
از یقین فتح آورده و تصور و احتیاج بالحق باز داشته نگذارند که بشادی در آید زیرا که
کار کنان قضا و قدر دولت و در دل اندوه گین می نهند * تولد خلوت را بر غضب والی
ساخته * ای مهربانی را بر غضب غالب ساخته بقصور اندک مردمان خشم ترانند * فنون
شبی * فنون بسیار * حرمت زدن * کشی نمودن.

* قشر یخ نایب که بخالها مان بحریر یافته ای اقلانی آه *

این نامه ایست در جواب نامه خانان مزلوی رسیدن نامه خان مذکور مع اظهار شوق مواصلا
دل پسند و نصایح و ارجمند * تولد ای قناری تو آه * ای از دین و جمیع مطالب مردمان حاصل
می شود و جهان عاقل هستی که بدون تکلیف عرض همه مشکلات مردمان از تو حل می گردد * تولد
نایب شاهره سخی * ای سبب پر خوف بودن و آه نخی بعلمت احتمال ظهور سخی * تولد
ناموس بی نام گزاردان مسلمه جای کون * ای از بی اعتمادی پیغام بران دنیا * تولد سخی
برادر دل آه * ای سبب مواضع مذکور از دل سخی بر زبان آوردن چه نمی دارد و بایک حرفی
مشهور و عام که صدق داشته باشد از باطن بظاهر نوان آورد * طعم * مزه * تولد که
مطلب من آه * ای مخاطب من بمره آن گلده چند از باده بی حقیقت ظاهری فارغ شده
خوش و منت گشتی * تولد اکنون که باین حالت آید * ای بالفعل که با سبب سه طوره
خیال کنی گفتن ندارم چه توان نوشت بهر حال دل دیوانه را بهر چه مطلب راضی نموده
می نویسم که خطا شمار رسیده و هر چه در آن نوشته بودند اگر چه خطوط دیگران آن مطلب بودی
تو مجت نام آن نهادی و چه بسته کسان آن مطلب نوشته اند افام آن نوشته محبت
نه نهادم * تولد اگر چه رسیدن این نامه آه * ای اگر چه رسیدن این نامه سبب ای که هر چه

هر چه در آن بمن نوشته بود و دیگر آن هم نوشته بودند خسندی نه بخشید آما بهر تو را ز بار
 انتظار بخرعت شما سبک شدم * قول فرمان معاینه را ال آه * ای حسب مندرجه فرمان
 منضم عتاب شای بهل آورده جواب آنرا بنظم اظهار خجالت و اعتراف به تقصیر خود
و در خواست عفو تقصیر نوشته درستی روزگار آنست رسیده خود خوانند کرد * قول ما را
 مذکور شده آه * ای بار با شما بگو کردم که راه ایشانل فرامین و تسبیم احکام بدون تغییر و تبدیل
 که از تقیم درین دوگاه اختیار کرده اید چرا از دست داده شود تا از آن اگر یک موجب ناخوشی
 حضرت باشد ظاهر گردد * قول اگر از دیدن جاه و سستی اعتبار آه * یعنی اگر از دیدن
 منصب عالی و عزت و اعتبار ستالی خود اذاعت و ملازمت چندین سال را گدازستن
 مصلحت ندید بودید چرا بزمان دراز خود و سه سنی در انباب بر باد شده گفتید * قول
 اگر چه از طرز آه * ای اگر چه از غور مطالع حضرت عرض شد شما که بنظم معذرت و رباب
 از ردگی شاه نوشته بودید در یافتیم که آن آرزوگی سابق با شاه از هزار یکی ماد آما
 آن ماریک بین آن یکی را هزار دانسته و اصلاح حال خود کوشید.

۲۱
 * تشریح نامه که بخان خان نور یوسف الله تعالی آد *

باید دانست که این نامه در جواب نامه خانخانان است که منبوی بر اراده ترک علاقه
 نوکری و اختیار نمودن تجر و بشیخ نوشته بود با بران شیخ ابن خط منضم نصایح و رباب
 باز دانش خان خان از ان اراده از قام می فرماید * عتاب * ماز کردن * قول
عتاب و خطاب آه * یعنی ماز کردن و سنی گفتن و بازی و در طبیعت من بدون شما نیست
 * قول بجاست و حالی آه * ای بجایست معمری و حقیقی و گنگیری باطنی هم در خلقت و
 طبیعت من بی آن نکته دان و روز فهم نیست * تقدیر * تقدیر * باز ایستادن از
 کاری * قول سنگ و مرصد مراسلات آه * ای شکر محبت باطنی یکدیگر که بزبان خبر خوانی
 غایبانه ظهور می یابد باشد * عتاب * جانور بست که نام آن شهور است و وجود ان غیر

میگویم * تو را از آنجا که قحط سال آه * ای از آنجا که درین روزها نایابی آدمیت و
 جانمردی است اهدیت ذاتی که عبارت از حسن سلوک ما هر کس و با کس است
 گنجا است سوداگری آوینانه را که عبارت از یک گفتاری و سوده کرداری با کسی است
 که گفتار خوب و کردار مرغوب با او پیش آمده باشد هم نیست و نابودی گویند * آوینان
جسم قلبه * من پروران و ظاهر برستان و در بعضی از نسخ چشم قلبه دیده است پس مرین تقدیر
 ترکیب این خواهند که چشم بخشم قلبه می گویند دور غیب عیب می کنند * تو را این کس
بحسب آه * ای راقم الحروف که بحسب تقدیر در جای این چنین آدمیان افتاده است
 قطع نظر از آنکه گفتگوی روحانی و باطنی که سبب صفائی قلب طرفین میان ما و شما بطوری آید
 صرف ذات معنی رکن شمار نیست عظیم می داند * تو را در سناوت صوری آه *
 ای در آمد و غیر خواهی ظاهری و باطنی شامی اختیار ام هزاران شکر که درین غیر خواهی نادر
 طبیعت من که خصلتش اندیشی است با ظنم که عادتش اندیشی است مدکار است
 * تو را خاطر را که در بروی آه * ای بسبب رسیدن خطا شما منضم آمدن شما در دولت خاطر
 خود را که با خوشی و غم علاقه داشت و در حالت راحت بود درین رنج یا فتنه نذر اگر عزیت
 آمدن شما در نگاه و الا در موافق مضمون فرمان شامی و در لایق فطرت و زبرکی شما است و هرگاه
 آن فرمان بحقیقت تحریض و ترغیب بر مدتی کمی کند بود پس درین صورت طلب در نگاه
 و الا از جبهه و اوقات فرمان که بحتم بر طلب باشد فهمیدن بر نادانی شما چه نام
 توان نهاد * تو را این توقف که یک سال آه * ای این توقف شما که در حد و اگره
 واقع شده بسبب برده خاطر پادشاه بود بلکه ناچاری واقع شده تو به شاه و ادب و کن
 از دست شما عظیم دانسته زیاده و رباب آمدن خود کنی نکنند * تو را چون بارهای دیگر آه *
 ای چون دانه ای دیگر از دست خود ندهند

معنی نماید که این نام را در جواب نام است که خاندان منمن شکوه و شکایت رنج و
اندوه زمار و در خواست تدبیر دفع آن شیخ نوشته بود سایر آن شیخ در جواب آن
می نویسد * چاره آن از بیرون می طای آه * ای چرا غفلت می و درزی و رنج می کشی و
تدبیر و فکر کار خود نمی کنی * تولد کرد مردم می تنی * ای کرد مردم میکردی * تولد این
سنگ صلاّت آه * ای این سنگ غفلت و گمراهی سنگ راه غلمان ما را رادست
شاه غلمان را از سر انداخته بنی خراب و سگ و سس نموده * تولد پذیره مثال * ای
مثل ذره در طلب آفتاب می رویم * تولد این نه تنها آه * ای این غفلت و بیوشی و دگر
خود را نه تنها صدایان معنی و حقیقت و ایش آمده بلکه صاحبان ظاهر و صورت و اسم پیش پا افتاده
* تولد نفس اماره آه * آی نفس اماره خود را * تولد در یک دید * بنی در یکت و بد انگس
* تولد کج روشی و سرگردانی آه * ای تنهایی و پریشانی خود را که مقتضای فتنه و فساد این
دنیا است منسوب بطرف اجسام فلک می کنی و نفوس خود را امید و امیدار نمایی * تولد
و لا آه * یعنی اگر این تنهایی خود را بطرف فلک نسبت نکنی بدانند که در حقیقت این
مردمان با هم خود هم چسبایع و بهایم در آویخته و ربانی و یحیی آبر وئی که عمده ترین زندگی و
حیات است اندکس درین صورت و یحیی خون نژاد آنها گاه آسان است و باز بنابر
ترقی خصوصیت مردمان با هم خود را با مفاظ طاعت از تمییز مذکور احترازی کند و می گوید که از سباع
گمراه هم جنس خود این چنین خرابی که آدمی از حماقت بر خود می کند می پسندد * تولد اگر بر
جهانیان این حقیقت آه * یعنی اگر بر جهانیان ظاهر شدی که هر چه تنهایی و خرابی و غیره بر ما
واقع می شود مقتضای این نفس اماره و دنیای دوان است هر آینه در جهان از دشمنانیکه از
جنس انسان اند و از نادانی و در پی انتقام اند بر احتیاج افتاده کوشش می فائده بر ای دفع
دشمنان کردنی و تهمت فاعل بر خود نه نهاده می * سوم * با دگر کم * تولد اول سوم
خلای آه * ازین جاییان کنون یعنی است یعنی اول خلای که از نوکر بطور میرسد آنکه غربت

و افلاس خود و غم خواری مردمان را که در زمان بیماری داشت در هجوم دولت و رجوع
 اهل دنیا نگاه نمی دارد * توله ورق گردانده چون گویم آه * ای بیماری آن جهان وضع
 و نور خود تبدیل نموده اند که چگونه گویم نامه اعمال حسنه خود را شسته شروع در بدست گرفته اند
 زیرا که بیان تغییر و شست و شوی نامه اعمال حسنه آنها کردن نمی توانم با وجود این چنین
 افعال شنیع دیگر توقع از برد و عالم فروتنی و احتیاج بسوی خود از جهانیان امید می دارند
 * جبل السعین اخلاص آه * ای آتش رخسار در سر تو که پیدای شود که رفته رفته
 رگس اسوار محبت و ارادت تو که با قای خود داشته گشته می گردد و همان
 تو که با خداوند نعمت خود کج روشی در کار خدمت و تابع داری ظاهرا و باطنی کند
 * توله شبنی ازان * ای به نمی ازان باده خود گامی * توله لبت اگر صاحبان آه
 ای بخت همین سستی و نافرمانی اگر خداوند آن نعمت عزت دارد و دادگان خود را
 بنظر خردی و بی حرمتی اولین دیده خیال اعتباری و عزتی که تو داده اند نمی فرماید آن
 یک حوصلگان که در فکر سود و زیان تحقیق در نمی سود اگر کسی اخلاص بر زبان ظاهری بکار
 دارند از دیدن کم فوجی با دشا نادان گشته سود خود را در نافرمانی و سرکشی
 که عین زبان آنهاست می انگازند

تشریح نامه که بخاندان قهریوناه همی آه *

باید دانست که این نامه وقتی نگارش یافته که خانمان با ستم و اب شیخ بطرف تبه و غیره
 جهت درسی باغبان رفته بودند چنانچه توله همی ندانم چاره فراق آه برین منی گواه است
 * توله حاش آه * یعنی اگر بیان شده باشد ای می توانستم که حاشا کی بر زبان من آن شده
 آهی زیر آنکه لاین حوصله است و دشواری همان زمانه که بسیار نازک دماغ انداخت و نه
 خاطر شما که ستمی بسوی بسیار دوست است خیال نمی شنیدن دارد * ختم بالخیر والفضل *
 تمام شده به نیکی و نفع و نصرت * توله در عین راه آور و کمیر آه * یعنی در عین

در عین وقت و جمیع خاطر آورد که میرزا جانی یک به مقتضای عبادت ذاتی آمده آن خلا را
دید و حسب خواهش شماسه روان شدن بطرف شماسه * قوله وقت آست آه *
ای وقت آست که یاران از سر خوشی کنند و طره شب که عبارت از غم است لذروی
روز که جبارت از شادیت بردارند یعنی غم دور کنند و شادی بدل آرند * قوله شبی
بنا * ای شبی با ساز و سامان * شاق * جمع مشقت * برگی * جمع محنت * قوله
چنانچه ولایت بدست آورده * یعنی چنانچه دلیل برداشش وری شما آنکه ولایت و ملک
بدست آمده و دم و کمر خوب بهم رسانیدند و ثبوت و گواه بر مردی و ثبوت شما آنکه با چندین
بکار طرح دوستی نفس لامری اداخته ملا یک را آنزین گوی خود ساختند * قوله بگوئی
فروش آه * ای بگوئی فروشش نخست که بر چه در باب بر آرد طلب و خواهش شما به رگه
منی نموده ام آنرا شرح دم * قوله اکنون هر چند زود آه * ای اکنون هر چه زودتر
میرزا جانی باقی را دلبا و خاطر داری نموده بهلا ز دست شاه آورده این معنی بود و همه تر
و بهتر در جی شما خواهد شد

* تشریح نامه که بسخا خفایان بگردش یافتند * قوله آه *

این نامه است متضمن بر اظهار شوق و رنج دوری و غیره با اطلاع وجه عدم اختیار در ضبط همان
اعظم از شوق * قوله حق آنکه آه * یعنی قسم محبت و دوستی که جز با کسی و در این پسند
نکرده ام که در فراق تو یکدم آرام نگرفته ام * قوله که می آست آه * ای مدتی است که
درین غم که نمی دوستی بر زبان نرود و ظهور آنرا بر زبان نمائند و سبب که باید بگر گزارد و بینی
از نماید غایب حال دوستی ظاهر گردد اما چه توان کرده آه * قوله الحق از آنجا که آه * ای الحق
از آنجا که نماید دانی و دریافت حقیقت هر کس نصرت شماست و میداند که هر چه اظهار شوق
و غیره کرده ام منافقانه نیست بنا بر آن ازین ترا و شش بی اختیار از در دگی بخاطر من راه
منی یابد * قوله اما حقیقت کار آست آه * ای حقیقت کار آست که قلم و کاغذ و زیاده گوئی

در شکر جمع نماید که بخا نجان بحر پر یا فقه صفت آه *

دانستی است که این نامه بعد از ظهور فتح دکن که با تمام خانانان و دوا داده بود در باب
 اظهار مسرت و بهشت و در داده نامتین ملو را ای شکر چنین جمله بخا نجان او قام یافتی * کار
 شکر است * مراد از آن فتح دکن * و بیع و شربعت * ماکس و کس * قول اگر چه
 جمعی آه * یعنی اگر چه جمعی خود پسندان احمق و نادان و توقع این فتح را از اینهم و بگر آن
 فهمیده و به باد شاه فهمیده که این هم از دست دیگران سرانجام گرفت * قول چرا
 بر زده آه * یعنی چرا آورده در اظهار حماقت و بد طبیعتی مردمان کنی کنم و خود را با فضل و دل
 شمارا که چون ظهور تو دوی خود منظر ب شوند است آینه و در اضطراب اندازم و قبل
 از آمدن حرف و او در منن سخن مطبوعه فرد گزاشت * قول نقرار مردگان آه * و درین
 قول بعد لفظ قرار لفظ یافته در منن سخن مطبوعه فرد گزاشت * باید نوشت یعنی در قرار یافته
 نامصان بل قرار داده خود کامل * قول که از وی انصاف آه * ای آفرینش * ای و خلقت
 سعادت خواند اگر هم چنین بر آید کار را ادنی می نماید و نه ضعف کامل و با کم مستحق گردانیده و نگاهداری
 طبیعت خود فریب خود نمیدارد که خدا خواسته درین فتح ستایش خود نموده آفتی و نفای
 بر پا کند * قول الحمد لله آه * ای شکر که اگر کار کنان عجب شومر اذ علی در می سپرد و درستی
 نفس داده اند یعنی نفس خود را در بلوری در ستی می کنند * قول و آنچه از نعم شکایت
 آه * یعنی اگر گاهی از آنچه شکایت شمای نبسم آن شکایت بران فطرت من و فطرت شما
 است و اگر فطرت ما و شما نحو ناگردد طبیعت من با طبیعت شما بسیار موافقت دارد و دلیل آنکه
 می بینم که طبیعت من زیاده تر بطرف ناپایداری و از طبیعت شما مایل است * قول و آرا
 در دست آه * ای باید که آن شکایت مراد و وقت بهایم فکر و اندیشه و معاملات
 دنیوی نخواسته تا که همان طایفه شکایت در میان فطرت من و طبیعت شما یک بند از و

در شکر جمع نماید که بخا نجان بحر پر یا فقه صفت آه *

این نامه است متلوی بر تسبیح و مرقه مانی که رفع شبهه خانان از آن مرصوع گرد و دو آن
شبهه این است که مردمان قندهار انگیز خانان گفته بودند که شیخ ابو الفضل به دست پادشاه
به دست و رعیت دیدی شما کرده وی گفته * قول شما را آطور می خواهم آه * یعنی می خواهم که شما را بطور
و انداز به باشد که اگر هزار کس در حق شخصی گویند که آن شخص در پی بدی شما است فوراً
حقیقت اخبار را که احتمال صدق و کذب حقیقت آنست در یافته اعتبار بر قول آنان نکنند و
بطرف غیبت و دشمنی آنها دل ندهند و در متن شعر مطبوعه قبل لفظ اخبار لفظ و اقمه بجای دفته
غلط دفع شده و دفتر باید نوشت * تو که در مرتبه که صدق آن ملاکون شد آه * ای در صورتیکه
بدی و بداندیشی آن یکی بنیاید بوثب و در آمد باشد گفته آن بی خدا را دانسته و چو را
بخاطر خود راه ندهند و خوش باشد و گاه به مقتضای فراخی حوصله خود که لازم بزرگی و کرمی است
آنها خیال نکرده شادان باشند * تو که کیفیت * ای بر قدر یک قول هزار کس بر بدی یکی
اعتبار داشته باشد بسیار زشت و خلل عقل و نقل است که بداندیشی شخصی بسخنان
بیو و ده گوئی و دور و می یا بهر طرف خیالی که دنیا داران از آن خالی نباشند بخاطر شما هم رسد
* قول و اگر حرج و درشت آه * یعنی اگر کسی سخت بگاردم آنرا استی نه اند و لفظ از بعد لفظ
درشت در متن شعر مطبوعه زاید طبع شده * تو که و آنچه بزرگم آه * یعنی چیزی که بکار شخصی
مصلحت و خیرخواهی باشد و آنرا بطرز نامحسان بدوشی ادا کنه پس اگر از درشتی او رنجیده
شود و با او ترک ملاقات گویند بکارگی نماید خوش آمد گویان بطوری رواج یابد که باز در استان را
جای نمی ماند * قول دیگر عزیزم آه * ای دیگر اینکه عنقریب است که ملک دکن گرفته
شود لهذا مناسب بود و او پیش سپاهیان فرونی را کار فرما شوند * قول و به و کرانه آه *
ای در صورتیکه همه نوکران خود را به محض بی التفاتی و یا به صرف التفات آشنا کردن بجهت
پس بایگانان یک طریق آشنائی کردن بطریق اولی میا خواهد بود پس باید که وقت التفات
التفات عمل در آید و وقت بی التفاتی بی التفاتی به ظهور رسد و حرج یاد ر لفظ آشنائی و

آشنائی و صحت یاد و لفظ بجا نهد و نیز مبطوعه زاده طبع شد و * و حرار * جمع مرد آزاد
و شربت * قول بسا احوال آه * ای بسیار شربت که شربت سبزه گری اختیار نمود و بود
بسیار دیدن عقیده و ناقدر دانی سردار ترک و نوکری گفته و در زمره فقر و افغانی شربت
اند * قول غریب آنکه آه * ای مادر آنکه مخاطب من اخوی خانان لایق این چنین
گفتار املت عقل و فهم کامل خود نیست

* تشریح خاصه که بخانان فقر و یافده آید بفضل آه *

و استی است که این باره نگار که شربت از مرض صحت یافته و در قوم شربت * سمنه *
این لفظ مرکب از سبت و منه است سبت معنی غم داند و منه معنی صاحب * قول
شفاق کردار است * ای شفاق ظهور بخروانی غایبه طریقی هستم * قول زلم خوشگل
خود آه * ای از حصول مسرت به جهت ظهور صحت خود که آن اختصاصی که خوشگلی است و زیاده
و حصول بهجت از مرفود یافت و عروض رنج و الم بعثت لحوق مرض این هر دو در یک خوشگلی
است چنانچه خوشگلی آنست که این مرد در مبادات داشته باشد بستر می گوید که سبت
که خوشگلی خود و بوجوب زیادت است شمارش که این است شمار بملت قرطه وقت شمار است
تجفیف مرض است که ای نویسم * قول چون مسرت خاطر آه * ای چون از اظهار خبر
صحت خود مسرت خاطر شمارش را است از آه و غم خواص و عوام و در نگار که در غم خاصه
خود با سبب وجود من سرد و مازاری خود با تصور نموده غم و الم را لاج حال خود دارد نمی
اندیشد * بزرگ زاده قوسی نهاد * مراد از آن روح مقدس * پیر ماهر * مراد از آن
وینا * قول الهی تعالی * ای الهی رحم بر شک خوشگلی من کوده از سبزه کار یک کار کنه اول
این که روح مرا از تاج واری و صحت این دنیا و جو و شقی و بدوئی و باطنی عطا فرما و هم
آنکه با مرا بر اندوسم آنکه با مرا در گشته نشینی بر ده جز سمنه و از در * قول وینا چه بکلاه
این بیت آن را یافته آه * ای که درین و نیست این بیت آن و با فضل سر ابر الهی

و درست و نه برکنده نفس سرکش خود و فیه الدین عطار بر خلافت نفس اماره در دل
 من میگذرد * قدس سره * درست و نیک شود حال پوشیده آود و قبر با خدا ای تعالی بخی
 نامه او با خدا ای تعالی خوب شود * قول مرا بر مارم و کوزه آه * بینی مرا بر مارم چو
 شراب مرا گاهی در خم و گاهی در کوزه کرده اند بینی با اختلاف حالات و نزول حادثات
 مرا استیبت خزانده و بار بار پیش من منافع و فوائد مرگ ظاهر کرده اما عجیب است که باز هم چو
 شراب تلخی مزاج من که عبارات از سخت دیدن مرگ از مرگ است مرده و به سخن مطوعه لفظ تلخ
 در اول مصراع زاهد طبع شده * نو که و هرگاه دل جبران آید * ای هرگاه فطرت خود را استغراق
 بدینا یافته به حوت تکمیل نفس و وجود خود مایل به لطف ترک و بیای بیستم طبیعت سمیر خود را که
 در هوا و اوس مستغرق است باین بیت خوشحال می سازم * قول آفرینش آه * ای هرگاه
 بیدایش که عموه ترین اشیاست تا سر توشه پس تو نامه فردا بجان ازان منتفع
 شوی بینی بسبب مداحات هوا و اوس تو از خلقت خود منتفع مشو بلکه جلالت و بیدایش
 خود در ابعات تحصیل حسانت کامل گردان * قول اگر چه مجمل آه * ای اگر چه بر سبیل اجمال
 میدانم که از مرقع حق خود تعلقات و آلام جسمی را مانع مرز نشن و دوستی نفس خود
 نداشته سخنان خود را میسر در بهبودی و فلاح حلال و صلاح نفس خود خواهند داشت لیکن
 کثرت محبت من طالب تقبیل تمام آن سخنان است و بعد لفظ جسمی لفظ را در مین نشن
 مطبوعه فردا گذشت شده باید نوشت فقط

تشریح نامه که بخانی نان تقدیر یافته به ایشق آید *

ماید داشت که این ماریت مرصحن اظهار شکوه و شرکایت در باب رسیدن نامحبت
 از طرف خانان معارفه شوق و نصایح تلخی آمیز * قول عاشق معشوق مزاج آه * عاشق
 خود را باعتبار بر داشت ناز و بی پروائی خانان که دستور عاشقان است گفته و معشوق
 خود را با طعنه مزاجی و زودرنجی که نصیحت معشوقان است قرار داده * تو که معشوق عاشق

عاشق خود آه * این اشاره بطرت عاشقان است که معشوق دیگری آن و عاشق خود است
 و در متن سکه مطبوعه عقل لفظ دارد و او از اید طبع شده * قوله از عالم طبیعت آه * ای از
 مقتضای طبیعت که از آن بمن و در آزار ام محبت آنکه هر چه طبعی است ظهور آن لابد است
 پس آزار و بیج در آن بیجا است و نه بی طبع من از من تذر خواه تا بر اگر امر حلقی را آتیه
 من تذر و آتی فرماید که عذر از من طلبد * مهر ز آه * زانده مهر و مهر معنی سردار است
 * قوله مهر ز طبیعت آه * ای بی باک و بی پروا طبیعت شما مستطیر آنکه قاصد ما باید تا بحر شانه دهن
 برساند * باز که آه * ای سحران الله و عجب است ازین مشهوره غفلت شما این
 را دور آزر دگی گفته * قوله باز کشادم آه * ای ناز با طهار نصایح و بند بطرت دوستی آمان
 که در مرض نبات و غرور مبتلا اند متوجشوم * قوله داروی لذت آه * تلخی کاسی را
 گویند بر ای ایک باغ می شود و این جلاش را از آن بهار و بی تلخ است ای او را داروی تلخ که
 عبارت از نصیحت است بدست * قوله و آنکه خوش آه * یعنی و آنکس که داروی شیرین
 شاد کند آن جبریش من است لیکن شکر خلق تبار و از زنی که پس این نصیحت من مقرر
 داروی تلخ است که برای دفع مرض جرب نفس بسیار مفید و خوش و خاطر داری بهیچ
 شکر است که بظاهر خوش نماست و باطن بیخ فاده ندارد * قوله این صبح آه * ای داین صبح
 که دریا و شام بیوش و مست هستم باین بیت بسیار مست می شوم * قوله خم خم آه * باید دانست
 که دستور فاه سببان است که چون می خواهند که کثرت جبری بیان کنند آنوقت فعلی را
 که مناسب آن جریانه مکرری کنند چون خم و بیال بهال که این طمعت از آن کثرت شراب
 منبرور است و این هر دو لفظ مناسب با شراب هم دارد * قوله آن یکی آبسن آه *
 ای در دل شخصی امید عده قصا جا گرفته و آن دیگری بذلت عده کو نوالی را ضعیف شده
 خواست آن می کند یعنی هر کس بخیال خویش ضعیفی دارد * قوله نشه این دو خم * ای
 ذوق وی روز و شوق امروز من شام اگر کم سازد و بطرت را قام بخیریت سرگرم نماید فقط

تشریح نامه که در این کتاب است بحواله این حدیث است *

دانشی که این کتاب است بعد و هر چه در حالت ضعف مشغول ظاهر فواید یک
در میان پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی * تو که از این کتاب * ای این کتاب است
آنگاه که آثار می بیند و این کتاب است و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی
اکثر مردم این کتاب را می دانند و در کردن جسم است به پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی
مثل مردم به پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی
است امید که این کتاب از عالم نیست و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی
راه راست نبودن شود و لفظ گزینی در پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی
سبب می آید و پادشاهی * تو که از این کتاب * ای این کتاب است و پادشاهی و پادشاهی
میوشی و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی
روح را تحقیق یعنی امور صبیح آخرت که در زمان صحت به مطالعه کتب اخلاق میام نشده بود
در جست و جوی آن برادران زحمت کشیده حالاً به علم الیقین همان یعنی امور کمال یافته ام و پادشاهی
میام می شود که این کتاب از عالم مرگ موجب حصول بهشت و نعم آن شود * عالم کون *
و یا * تو که چون بگفت در میان پادشاهی * ای چون در میان پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی
مثل ارسال رسل و ارسال نیست و ملاقات روحانی بطریق کمالی است لذا اینی خواهم
که حال این ناوانی که مراد سبب پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی * تو که آثار و پادشاهی و پادشاهی
از و نشان و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی
لفظ آثار صحت کمال مشایخ و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی * تو که آثار و پادشاهی و پادشاهی
و آه * این همه دل از همه و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی * تو که آثار و پادشاهی و پادشاهی

تشریح نامه که در این کتاب است بحواله این حدیث است *

این نامه است تشریح این کتاب است و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی

و ترغیب و تحریص خانانان بطرف تیمبر آینه و غیره دو جواب نامه خانانان که شعر مرثیه فتح بود
 * تولد که سالهای دراز آه * ای ذات پادشاه سالهای دراز آبادی بخشیده خرابه کو و نه کار
 با و درین معراج لفظ سال در متن نسخه مکتوبه مکرر شده یکی سالک باید نمود * تولد بنظر حسین
 و احسان در آه * ای نامه والا منسوبی اطلاع وقوع فتح قندهار بنظر حسین شاه در آه * آصفیا *
 جمع صفی برگزیده * تولد امسال سال کل * ای امسال خالص دولت و فرحت است
 * تولد از ان باز آه * ای از انجا که از مدت پیدایش انسان گدای مردمان نیک
 بنت خوب ترین وجه صورت اتمام یافته است پس اگر کن نیک بنت و صاحب اطلاق را
 چنین قلمها و نماید به عجب لیکن مرا که برگنج بی شمار مطالب عالیه قدرت یافته ام از چنین مقاصد
 محتره که خرسندی می شود و یای حفظ خرسندی در متن نسخه مکتوبه فرو گذاشت شاه باید نوشت
 * سستقا * نام مرثی است که صاحب آن هر چند آب خوردش گنگی دفع شود * تولد می گویم
 که طبیعت سن آه * ای می گویم که طبیعت من و یا سوداگر من که عبارت از همان طبیعت است
 خوش شده این گاه شکرت و اختیار شمرده بلکه این فطرت عالی من با شما یک کنی از روی
 بی اختیار می گوید * رطل * وزن نیم من * کعات * کافی * تولد از دجان بخش آه *
 ای قسم خدا اگر من بفتح قندهار که از منی و کوشش شما بظهور رسیده شاد و خرم شوم شمارا
 نشانه باشم زیرا که از شما ظهور کارهای کل و عظیم منتظر است * تولد امید که غفر سب
 آه * ای امید که فوراً آینه را از قبضه خانان پاک وید بسخا بزم گرفتن خراسان و فتح
 ایران زمین قبضه قندهار را شده از تاج سفر خود اند * تولد اگر بسیار شمعاق نباشد *
 یعنی اگر بسبب مله حوصلگی خود در باره گرفتن خراسان و غیره بسیار شمعاق نباشد تا هم از
 نهیر تیمبر آن غافل بوده عرائض متغیض عزم پورش خراسان بدو بگاه میل امسال داده
 و دوستان را با آنها کارهای نیکو کامیاب گردانند * تولد دولت خان و آه * ای
 دولت غار دوست بیدارم نه بجهت آنکه خبر خواهی و نه او نیکو شما خدایم بلکه صرف

یک مرتبه پیر وی شاکر ده اوراد دوست میدارم و یک مرتبه بیات قرطی صحبت او یا شاکر در
 فهمیدن است او را دوست میدارم لله اای خواهم که وقاره بر دباری و دیویشتر باشد
 و غرور بکوه منی او را بدست سازد باید دانست که دولت خان از افغانان شاهوخیل
 است اول چاکر خان اعظم خان میرزا عزیز کو که جنت آشنایی و چون هتس و کار آگاهی فراوان
 داشت در زمانیکه خواهر میرزا عزیز کو که بنی خانان منسوب گردید خان اعظم او را بنی خانان
 سپردی نباید وی گوید که اگر اراده بلند و ادبی و جای و خطاب بدی خواهی این مرد را عزیز و با
 عزت بیدار پس از آن دولت خان سالهای دراز بر فاقه خانان کارهای نمایان و عملهای
 شایان بجای آورد و او در فیر و زمندی گجرات که خان مدوح در جله وی آن خطاب خانانی عزت
 می یابد شریک غالب بوده و در مهم و بدش تهنه و بساق و کن خدمات پسندیده او زبان زد
 خایق است و مشهور است که در خدمت خانان به منصب برآوردی رسیده بود که
 شاهزاده سلطان دانیال بر تخت تمام او را لازم خود داشته به منصب و دوبراری نمناز
 فرمود و هنگامیکه شاهزاده سلطان دانیال از احمد نگر بادای تهنیت فتح اسر بخشور سلطان
 می آمد دولت خان را بیک میرزا شاهرخ که پیا سبانی آن مرز بوم بودی گذارد و آخر من چهل
 و پنج از جلوس و کس هزار و نهم بجزی مرض قو لعل در احمد نگر بساطتسی در می پیچید و در
 شجاعت و بهادری بگانه و بکنای زمانه بوده است و در بهادری و دلیری او بقول عجیب و
 غریب منقول است چنانچگی از آن آئینه زمانه بیکه شیخ ابوالفضل مدار الهام امورات و
 مهات و کن شده بدکن رسید روزی در آنس خانان نشسته تقریباً گفت که شمشیر بندی
 در کتب می نویسند مایه ایم دولت خان آن کنایه فهمیده شمشیر کشیده گفت که تیغ بندی
 این است اگر بر دست زخم باور کنی خان خانان و شمشیر گرفته بیرون آورد بعد
 از آن شمشیر او را طلبد و در بر کشید و بیک زنجیر فیل و خفت داده گفت که هرگز کنایه
 بنظر من نبوده و غریب تر آنکه هنگامیکه شاهزاده دانیال از خانان رنج خاطر بهم رسانید از

از انقضای جوانی یکی از رفقای او با شش منش خود اشته کرده که و فیکه خانان بیاید بر موری
 بهاموزن که از قائم بران پور که مشرف به ریای بینی است پائین بیند چنانچه روزی این طور را
 با خانان ظاهر کرد اتفاقاً خودش قائم ماند لیکن دستار او از سدا افتاد و هرگز از روی تواضع
 خود برخاسته دست خانان گرفت و هزار بسیار نمود و گفت که از حالت نه شما چنین اتفاق شده
 دولت خان دست دراز کرده دستار شاهزاده برداشته بر سر خانان نهاده بخانه اش
 در آورده * قوله ملا تقی را آه * ای ملا تقی را باید که بزور نفس خود را درست نموده
 غرور بگذارد و باطیقات انام اگر با فضل صلح کردن نمی تواند مانع یک نور آشتی که ام است
 * تو که ملا شکیبایی آه * ای ملا شکیبایی بسبب مجرم خدمات غرور در سردار دلگاشی این عیب
 درو بودی تا زودتر معبر گشتی فقط

تشریح نامه که بخانقار نان نگارش یافته الله تعالی آید *

دانشی است که این نامه است متنصیح و اندر زود جواب نامه خانان که مشتمل بر
 شکوه و شکایت اهل زمانه و اسناد عالی ارسال نامهات بود * قوله سخت گرفت
 کند * بینی بسیار عطا کند * قوله اگر در فرستادن نامهها آه * پس شیخ در جواب همان
 شکوه خانان می نویسد که در فرستادن نامهات بطرف شما که توقف از جانب من میرود
 این توقف قصه است بسبب آن توقف کثرت کارهای من است چنانچه فهمیده اید چه
 ارسال مکاتیب هر کس و نام کسی که بدهد آنرا قصه آنرا که که ام اما از طرف من هرگز در
 لوازم خرفه ای غلبه فرو نگذاشته نمی شود و بجهت خود نگذاشته شود زیرا که آن خرفه ای از
 لوازم حیات من است نه از عادات طبیعت من است که در آن دوری واقع می شود
 * قوله چون در پیش نسیم آه * ای چون ظاهر محبت دلی از شما بجهت طرم رسیدی آن وقت
 البته خاطر مرا در غمت نوشتن خلوط زیاد ترمی شد بنا بر آن امید که در نگاهداشتن امر قائم
 مکاتیب از طرف شما سستی نزد دو مقامی من که با مقام خلوط پیش نهاد است و الای شما به بخولی

ظاهر شود * تولد عزیزن آه * می گوید ای عزیزن هند و سنان و ابابین و سمت این بارت هزار
 سر از بند بنگان پادشاهی که همراه همایون پادشاه بوده گرفتند * تولد بخت و حکایت آه *
 ای بختی مردم کنی گویند از اینجا که غنیمت فوج گیردار و به لشکر بسیار یک غنیمت بایه گرفت گوش
 انداخته کار بر خلاف آن لازم است * تولد آنچه در هرباب دوسنان آه * ای در
 هر مقدمه شما آنچه دوسنان ظاهری شما کردن نمی تواند من آن را بجا آورده از اعمال دوسنی
 حقیقی خود قصد در بر آمد کار و بهبودی شما دارم * تولد ایزدی دوسنان * بهر کیب مقلوب
 ای دوسنان ایزدی که بعضی دوسنان جوانمرد و بامروت است * تولد چند روز بسج *
 ای چند روز تعالی خاطر داشتیم در آنکه اندکی از داسان مردمی و جانمردی دوسنان خود یعنی از
 عادات آنان بر نویسم شود که مرهمی بر خاطر افکار شما ننهم و این بیت مولوی روم را که کار
 کنان قضا و قدر بمن یاد داده بودم شما بایه نسکن شما سازد * پزشکی * طبابت * تولد لیکن
پزشکی نمودن بیمار آه * ای هر چند می خواستم که حال عداوت دوسنان نکاشته شما دستگیرم
 لیکن به قصد آن قول مشهور که در ای العلیل علیل عقل مریض ناقص است پزشکی نمودن من بیمار
 بر خاطر شصت من دشواری آید یعنی از اینجا که من خود مرد دام تکین و ادن من شما را چه مفید
 خواهد شد * تولد تا آنکه گرامی نامه آه * ای در فکر تسلی شما بودم که نامه شما مشعر به غم و الم آمد و دل
 پریشان من دیگر شورش یافت * تولد درین چیز که حکم آه * ای درین فکر که مقبوط بعدی
 خانه ایت مرا نشان ده که که ام کس در آزار و مصیبت نیست * تولد در چیز آه *
 ای در چیز سرد اید او علیحه توان نموده نه چیز از سر جدا توان کرد * تولد هر چند همه ام آه *
 ای هر چند همه ام که سبب تجربه و بلند صغلی خود از اقصای طبیعت که آه و فغان است باز مانده
 در آسایش زخم و براحت و مسرت گذرانم لیکن نه آن مرتبه پیدا کرده ام که از دیدن
 گوناگون غم بکهنان با تجربه کام صابر شوم و چاره آن کنم بهر حال نه ببرد غم و الم و ترزد و شکم
 و دشواریش شما است از بیرون نه هبند * تولد و آنچه از خبر آه * ای آنچه از ترک نوکری

نوکری نوشته اند این خیال لازم فطرت بلند است لیکن درین روزها که انصاف معدوم
است و سلطان زمان بسیار خوش طالب و پیوده گویان گرم در قهوه و اگر چندی دل نهاد
خدمت و تمای خود شود نزد یک یقین است که بمرگت این قیام آن خواص نیز پیوسته شود
آما آمدن شما از آنجا هر طور مناسب می دانم فقط

✽ نشر فی نامه بکده بخا نادران قهر بر یافته گرد آه ✽

باید دانست که این نامه در جواب نامه است که خان خانان شملوی شکایت نوشته بود ✽ قوله
گردل واهی آه ✽ یعنی اگر خود را دیگر گردانم درین که از تو شکایت کنم در انصورت
تو خوب میدانی که در چه غایت شکایت خواهم کرد ✽ قوله در پرده دری آه ✽ ای اگر
از قول من پرده دری تو نمی شد از آن کارها و خطا که تو کرده شکایت و نقل کردم ✽ قوله
یک روزی آه ✽ یعنی اگر یک روز تو از غایت غفلت و بیوشی و نادانی بر من خشم رانی
پس در انصورت مرا مناسب است که بر کرده تو یکا یک جیب گیرم بنی هرگز این
از من نخواهد شد بلکه بر آن شد بر بخر خاموشی از من نخواهد شد ✽ قوله ای عزیز من آه ✽
یعنی ای عزیز من بزرگی و عاجزگی زمانه که در حال خود دارم من نادان آنرا چه قوت بیان کنم
و ناگهان اسم گفت هر چه لائق گفتن بود هر طور بشمایان کردم و از خود را نیز از شما پوشیده
نداشتم ✽ قوله و هرگاه به شما آه ✽ یعنی هرگاه با شما خوش باشم به کینه با شما خشم بیاورم
✽ قوله چون این دو سال آه ✽ ای چون این دو سال مرا با محبت بسیار و خشم اندک آفریده
است بنا بر آن بنویز بهین گفتا دل آویز خود در مقدمه شما مردمان در بار آتش کردم و بادشاه
را مهربان بر حال شما هم چنان که بود بر قراوداشتم لهذا اشارت واجب است که در دو خط دست
بادشاه آید ✽ کاش ✽ و مگی ✽ ایرج پور ✽ نام جائی ✽ قوله ایرج پور بایسان آه ✽
ای چون ایرج پور که سابق ازین در جای گیرش هر چه میرزا بود و ختمه ب شما داده است
از آنجا که با فضل شما با نظر می آید لهذا مناسب آنست که نامایام و بیدن شما بحضور شاه

ایرج بود بر شاه رخ مسلم ماش * قوله از آنجا که خیریت آه * ای از آنجا که پیروی و خیریت شما
می خواهم را چه هر نفس و اگر حال ملک دکن خوب می باشد بهلا زمست شما فرستاده سر رشته سخی
که بیان آید شما در تعلیم تدبیر گرفتار ملک دکن مرا واجب بودی که ماه گردانیدم زیرا که راه
موصوفت این حالات و امور مردمان آنجا بخوبی میدانم از دور یافت خواهند کرد * قوله
و نشودن دیو افسانه های پیدای آن آه * این جمله بر جمله باندک فراخی حوصله موقوف است
ای باندک فراخی حوصله خود و به نشنودن قصص پیوده نامردان و خیرم نامه کارها بخوبی
انگازم می باید و ملک دکن به قبضه تصرف رومی آید فقط

۳۳
* نشر بی نامه که بخاطر آنان تصور در یافتن خاطر حقیقت * *

باید دانست که وقتی که در ملک دکن آثار نا فرمانی خانان از جا و اطاعت شایبی ظهور در
یوست سایر آن شخص این نامه منضم نصایح و اندرز اقام نموده * قوله چون گویم که دوستان آه *
باید دانست که چونکه بالا خانان و اعز دوستان نوشته اند اینها قبول چون گویم از آن
انگاری که وی گوید که اعز دوستان چون گویم که دوستان ناپدید اند زیرا که برای دعوی آنکه
شما از دوستان من هستید وجود دوستان ضرر و حال آنکه دوستان مفتوحه خلاصه اینکه
شیخ می فرماید که خاطر حقیقت پیرای مرا گرامی تر از نوید متع خانان مطلبی نیست * قوله از آنجا
که آه * ای از آنجا که بطرف نیک بینی و احوال ستوده شما نظر من می افتد تصور فتح بسیار
بسیار شادان می شوم و از آن بهشام در یافتن من واقف امرار و امورات جهان
بودی دولت و اقبال شاهی آید و لفظی قبل لفظ بر ده در من نسخه مطبوعه فرو گذاشت شده آنرا
در من باید نوشت * قوله الله تعالی آه * بنی الله تعالی چنانچه شمار این توفیق گرامت
فرموده که در وقت شادمانی جنس و دانش خود بجای می دادند امید که هم چنان در وقت
ظهور حادثه نیز شما خوش کن خاطر خود دگر بهار بهمت که بی خزان است باشد بنی بهار
خوش و خرم باشد * قوله چه از قانون دان آه * بنی هرگاه از تجویز طیب مجازی صادق که

که فی قصر الاربع حشمتی ندارد و دای تلخ شیرین معلوم می شود از حکیم حقیقی که خداست
 و دای تلخ که عبارت از تولد حوادث است ازین مرید چگونگی کسر تصور توان کرد یعنی
 دای تلخ اورا طریق اولی عذب و شیرین باید فهمید * تولد و آنگاه بارگی آه * ای آنگاه
 بعد از انچه سگوست و در مقلات مرمان از سر نو گویا شوم سبب آن این است که سلطان
 را نوشتن نامه متضمن بر ازین خان کو که خود فرموده پس بر انبار ازین ملکم ضرر و افتاه
 * تولد در جواب ممرضا آه * یعنی در جواب فرامین منتهوی ناخوشی شای برای چه
 ایفقه را انبار خشم و ملال خودی کند و برای چه ایفقه رنجی در ازنی کند و چرا یکبارگی اخلاص
 خود گذارده مثال باغبان اطراف کشتنای مزاج باو شده نیستد کنی می کند * تولد دل
دوستدار آه * یعنی دل من ازنی اعتنائی و بی پروائی ندارد و آه * تولد آخر آنگاه تفسیر شده
 آه * ای غیر از آنگاه ازین تفسیر شده همچوی دیگر در گاه تو بسند * تولد است خاص آه *
 ای بحبت خاص شمائی انبار مراد در گفتگو آورده من سحر و مستغرق در بای حیرت را کی
 خیال گفتگوی محالوقات است * تولد همه علی آه * ای چون درستی وجود و عدم کارای
 عالم بر دو با اختیار خداست پس من زیاده گو ضرور در کار هیچ اختیار ندارم یعنی محض
 وجود و مطلق ام پس چه و نسیم مناسب حال ماست فقط

تشریح نامه که بخانانان لعزیز یافته خاطر هوش آید *

این نامه است که شیخ مملوی در وجه عدم اظهار شوق خود و متضمن اظهار تشکوه و شکایت بعات
 کم توحی خانان به نسبت خود مرقوم نمود * مقالات ظاهری و محاکات صوری * مراد
 از ان نامه * حسن معنوی * اخلاص دلی * اقتضای لطف صوری * خوشامد و عبارت
 آرائی * تولد خاطر بهوشیار قرین آه * بای خاطر بهوشیار من چگونگی اطاعت فرماید که قصه
 تبش خود را که در مهاجرت شایهمی رسد در نامه که اخلاص دلی و محبت معنوی آن را
 از دارالهم مقترضیات خود که عبارت از اکفایر ملاقات روحانی و جریح و فرغ ماکرون

در مفارقت ظاهری است اخراج نموده است اما نمی‌داند زیرا که اگر همان قصه بر خصمه سوزش قرین
صدق است درین صورت راه خلافت زمانه که دور و بی کار و است گرفته باشم و اگر هر چه
ظاهری کنم که باینست قطع نظر از آنکه در مجمع رموز دانان ملا اعلیٰ که عبارت از ملا یک و انبیا
است عقل خود را بی عزت و بی حرمت ساخته باشم بزرگوارانه اصالت منشی خود را که مراد
انسان نفس ناطقه و روح است مانع و مطیع دنیا کرده باشم پس در اظهار تبش و وقاحت
صریح موجود است بنابراین خاطر من اجازه تحریر آن نمی‌دهد * تو که بملا آگاه * یعنی
اگر دل شما حسب عادت خود خواهان صحبت ظاهری من شده بود و با وجود حصول فرصت
مراطلب نفرموده اند از آن به شکایت کنم لیکن بی اختیار بر غیر خود مدح کنده ام که با وجود
فراوانی شوق بچون سکت ام * تو لب و لکجه عیاذ بالله آه * یعنی اگر خدا نخواسته مراطلب
نفرمودن شما مخالفش اول که عبارت از صدق محبت مذکور بالا است بوده یعنی اگر حسب
طلب نفرمودن شما صدق محبت که نزد آن مفارقت و وصال یکسان است نیست بلکه سبب
آن زنجیرگی خاطر شما باشد پس در بی فہمی خود که شمار تا این زمان دوست حقیقی خود فهمیده
بودم هم خود خود را عتاب کنده ام و هم عتاب کرده شده دیگران و اگر مخالف قسم
مانی که تنبیر از آن بکذب مذکور بالا توان کرد بوده یعنی شما که طلب نفرمودید اگر سبب آن
صدق محبت شما که بش آن ملاقات و مهاجرت برابر است پس درین صورت
در طلب نفرمودن هم شما مدوح اید و هم من محمود ام

تشریح نامه که بخانخانان مرقوم گشته ساقی آه *

این ناریست مشعر اظهار بهجت و مصرت بسبب ورود و نام خانان مع اراقم دیگر حالات
مردمان زمانه * تو ساقی یا آه * یعنی ای ساقی با و شراب آور زیرا که یار از رخ پرده
برداشت پس این وقت شادی و بهجت است و چراغ خانو بیان باز روشن شد
بسبب اینکه معشوق چهره خود که مثل آفتاب است و انور و مراد از یار این خانان خانان

خاتمان است * تولد عیسی دمی آه * ای شخصی که دم و سخی آن مثل کلام حضرت عیسی علی
 نبیا و علیه الصلوٰه و السلام زنده کن مردگان و راحت رسان فسخان است خدا بفرستاد
 و او بار نعم سن برداشت و این جام مقصود ازین رسیدن نامرئ کور است * تولد
بحسب بوی معنی * ای مسرت اول اینکه نامرئ شمای بوی محبت دل شمای مشام تن رسانید
 * تولد سرانجام شد * ای بسبب محبت دلی مذکور بهترین غذای جانی آموخت * تولد آذر دگی
 عمری را آه * ای همان نامرئ برای نادرستی مزاج من بریایکی ظاهر شد * تولد سیوم مرده آه *
 ای سیوم مسرت آنکه همان نامرئ مرده آمدن فیروزی آورد و ازان فوید قوت و تدرستی
 دل خود شنیدم * تولد چهارم آه * ای خشنودی چهارم آنکه شاداباز بخت دست دل پادشاه
 اجازت از زانی فرمود و این خدمت جرت حصول نیک نامی و غیره در حق شما متبر و وسیله
 گشت * تولد چنانچه در جهان آه * ای چنانچه در عالم آخرت برگزیده تر یا و روده دگر آدمی
 خوامی چهار گانه را که عبارت از حکمت و عنایت و شجاعت و عدالت است بر شما ده هم چنان
 در باره وصول مقاصد دلی درین عالم نیز از نام و نشاند دگراری بهتر بگویم بلکه برابر و
 بظفر آن نمی بندارند * تولد ماهواره خاطر آه * ای ماهواره خاطر پادشاه ازان صدر نالایق
 که در شکست جنگ دکن بشمار سیده بود آذرده بود * تولد آن کوبیده نقش آه *
 ای آن بدنامی دگر که سابق ازین در برزیت دکن عاید حال شما شده بود و در شود و خاطر
 پادشاه ازین غم خلاص یابد * آوا * محنت آواز است * تولد پنجم زمان خود رانی *
 ظاهرا عیادت خود رانی در سنو مطوعه غلط طبع شده بجای آن خود آرائی که عبارت
 از مقابله و مجادله است باید نوشت یعنی پنجم آنکه زمان مقابله و مجادله را که آن نه موافق
 ضمیر ظاهر شد بود پیام تمام شدن آمد و ما من سنجیده من آواز راحت شنید * تولد
 ای هم زبان من آه * بنی ای یار موافق من بگویم و چه ادا سازم من تدبیر گاری می کنم و ظلم
 ساز خواش خدا خلعت آن گاری کنده و با وجود این معنی که آهنگی می گوید اندیشان دگر باری

عجب و غریب و نیکو داران و بد ذاتی مردم این بوم هم هست * بی * و بجز و مذمت
 * قول بیگم تا گستره ای آه * ای بیگم تا است زیرا که با وجود اجتماع منف آن و بد ذاتان
 این دنیسمان از گزند زمانه خلاص میشد * قول و اگر گشته بیاد آید آه * ای اگر ذکر تکلیف
 و رنجهای گزیده دین ایام عیش و عشرت بر زبان آورده شود در عهد ایزدی خالی و انع
 ثه باشد و نماندنی و انگشتان کوی صلاکت پیووده گوشوم * قول و آنکه گستره ای آه * ای
 سوای پنج صفت های مذکور مستعرت دیگر آنکه مرا پادشاه وقت از دکن طلب فرموده
 به حضور خودی طلبید پس این مرثیه بر ترانه گونه درین پنج صفت و شادی مذکور بر شمارم
 و ششم نام بر نهم زیرا که این دولتی است بی ممانا و نعمتی است بی پایان و در همین
 سخن مشهوره قبل لفظ دولتی حرف کت ملت فرو گشته است و باید نوشت * قول از چنگرگی
 احوال آه * ای از کیفیت حال صحت شامی بر رسم فقط

تشریح نامه که بخاطر امان تحریر یافته از چنگو نگینی آید *

* قول صادق خان * باید دانست که خان مذکور و له آقا با هر وصلی خاص بن محمد شرف بصری
 برادر زاده و داماد اعماد الدین و که طهرانی است و رسال اول از جلوس شاه اکبر بهر آبی
 شاهزادگان بدولت ملازمت برده می اندوزد و به بجای مرتبه و منصب چار براری و علم که قبل
 ازین او را درین خانه ان بود سر فرازی شود و باز بدست غشی گری و عتای قلم مرض عزت می یابد
 و سال ششم از جلوس نهم ربيع الاول سده هزار و پهل بصری طایر روح بر فو تحش
 از قفس جسم پروازی کند * قول و دستان فدوی آه * و دستان موصوف
 فدوی صفت آن ای دستان مخلص شاکدان و فلان چه از مقام باطن و چه از راه ظاهر
 با هم خود یکی بوده صحت و صحت شامی خواهند

تشریح نامه که بخاطر امان تحریر یافته از چنگو نگینی آید *

این نامه ایست که وقت بیماری خانمان متضمن مواظط و اندرز در باب تسلی و تشفی او

او تحریر یافته * تولامه با شما است آه ای امده دگار شما است نه ازان چیست که در علم و دانست او در آمده اید بل ازان چیست که در بی خوشنودی او قصد داده و بسندیده ترین شانهای بقا و دوام اقبال و ثروت شما آنست که دل او لیا و عار فان را بطرف تدرستی بدن و درستی سیرت شما متوجه می بینم پس درین صورت باید که از نادری چند روزه مزاج خود را بخجده مانده تناسیب مرض را بر تفرغه از بیم خطرات اربابه که عبادت از سر زانو سودا و باغم و خون است نه نهاده سبب حقیقی این مرض نه ای چنان آفرین و داد اند * قرابادین * کتاب طب که در نسخهای مرکب باشد * تورمالو آن را نخر آه * یعنی علاج آه را موتوف در قرابادین طبیان بدن نه نهاده اند کی بخون روحانی طبیان نفس ناطقه را که عبادت از نیست و اهرز نه اشکاسان و عار فان است بعل آویده بکار در دست قدرت خود مشغول شوند و اول گام راه کار درستی نفس سرشته محاسبه اوقات بشمار روز خود را در اند کردن و بهنگام کردن است یعنی حساب گذار و کردار و شبخیز و روز نیز خود را حسب اول درستی نفس خویش دانند فقط

* تشریح نامه که بشما بخاندان گذارش یافته است، بشماقی آید *

باید دانست که این نامه وقت ظهور ناخوشی ناخاندان از طرف شیخ مرقوم گشته * تول دعا از جانب فطرت آه * ای دعا عرض من از جانب بیهوش خود که سبب نیکی و پاکیزگی خویش بظرف بدی های مردمان نظر نمی کند و اغراض را بشمار خود می سازد قبول کن * تول اگر درین دور روز آه ای اگر درین مدت شیخ را فکر درستی نفس اشاره خود از پرسیدن حال آشیانان حقیقی باز داشته است پس این فکر براه بکشد و نه بزودی این دعا را قراقرت باز گشت و نه است از نا پرسیدن احوال دوستان و داد * تول غریب در وطن آه * یعنی سا فرور بخجده و رزاد و بیم خویش * تول بخور و در واصل و بریشان مطمئن * یعنی در باطن بخور و باطن هر شان دان * تول آرزو بگذارد

خاندان * توله آن پادشاه را ده نر دهنه یک معنی * ای آن آشامی بیک معنی و نه آگاه از
حقیقت راه یک معنی * توله امشب از سواد آه * ای و نست ملاقات امشب از
رنگ و طرز زبانی شاکرانی جسم و روحی باطن شما معلوم شده بود و هر چند میدانم که آن
کرامی و غیره باشد که بر بنر جلال و تملیلی از در یافت و درستی نفسانی تا این زمان دور
شده باشد اما احیاء الهمم الظاهره * ای جهت ادای اسم غامری که عبادت از
تایا پرسی است بوشن این و در جمله ای داده خود و شاکرانی کن شاکر و دیم فقط

تشریح نامه مکتبه بخاندان قهر بر یافته الله تعالی آه *

این نامه است مضمون استدغای ارسال نامحبات و قتی که خانان بسبب مدخشی خاطر خود خط
و کتابت موقوف نموده بود و تحریر یافته * توله از بی ملاحظه کیهی بر گانه * ای اله تعالی از ظلم و
ستم معشوقانه شمار انگاهد او و نامعلوم طبیعت خود و شورش افزای عاشقان نگردد و بسن
نسخه مطوعه از لفظ زمان حرفت و نون فروگزاشت شده باید نوشت * دیر بد بخت * مبطل *
یک بخت و صاحب اقبال * توله احتیاط کامل آه * ای احتیاط کامل و بی پروائی سیاه که مرادر
نوشتن خطوط بشما و محلول طبیعت من که ملواریه منتضی ارقام خطوط بشما و دسه مرادر
خواهش بیوده خطوط نویسی سرد گرم ساخته * توله مجبور است آه * شیخ به نسبت
خود تمیلا می گوید که از اینجا که شخصی بی استعداد و نالیافت را زبان گونه و دست بریده
و پای شکسته باید بس خود را می گوید که بیوده متخروش و با خموشی هم آغوش با ش فقط

تشریح نامه مکتبه بخاندان مرقوم گذشته الله تعالی قرین آه *

دانستی است که این نامه و قتی تحریر یافته که خانان بطرف دکن همراهش براده بود و از
شهراده و غیره آزرده شده و آراوده بناد و آمدن دارالسلطنت داشت پس شیخ
این خلاصه تالیف و سازگاری اومی نویسد * توله حرف دوستی سپری گردد * ای امریکه
مظهر و سنی است از طرفت من بیان نگردد * توله ای عزیز آه * شیخ ازین جا آغاز اظهار

مقدمت دوستی می کند و می گوید که آدمی زار از گمان قاصد خود و بسبب بهبوده گویی و
در علامت آن سخن می سازد و میگوید و غیر هم و بعثت دیدن بدکار می طار خلافت و دولت و دانستنیهای
فرومایگان که به جهت هم امتیاز مردمان یا بسبب نیک اختری خود به نیکان مشابعت پیدا کرده اند
به تخیلات جمیع که مراد از آن بکوه غرور و بناوت و نازمانی از حکم آفتابان است فردی شود
بسبب مناسب که درین وقت نایل و نیکو کثیر حقیقت قبول و خواهی حال سابق خود که قبل
از ملازمت پادشاه بود و عزت و حرمت زمانه حال خود که بعثت قدسوی نیکان شاه حاضر
نموده اند و دریافته اگر بزرگی گردیدن از تخیلات مذکوره یا بند بسیار بهتر پس اگر این امور را ملحوظ
ساخته از عزم خود برگردد مناسب است که در گریه که قریب جای فرد و کش شهادت است
توقف نمودن پیرایه دولت خود شده * قول خود از نیرنگی آدمی من خود از نیر و
بدل حال مردمان زمانه گذشته و رخ دارم که قلم به تحریر آن یا دوری تواه کرد و با وجود آنکه عزت
تخیل کرد آدمی و خبر گیری عاجز و محتاج بار تعلیق بنده وزارت بر و و شش دارم و فقط
به نیت درستی امور عاجزان تعلیق بدینا اختیار کرده ام و نه هم جو دیگران به و احرص در زمره
و بنا داران و آمده ام * قول اگر چه میدانم آه * ای اگر چه میدانم که هر قدر که زمانه انقلابات
و تیرات و کارهای عجیب در پیش دارم و نمی دانم باین همه به نکت و به زور حرف می سرایم
و نمی بصیلت آمیزی گویم زیرا که شمار او را ندیده ام که عبارت از همان تخیلات مذکوره
است می بینم و حرف داد و در متن خود مکتوبه قبل لفظ اگر فرو گذاشت شده باید نوشت * قول
به حال اگر زمانه آه * ای بهر طور اگر زمانه از گزند خود امان دهد و موافقت کند بدون تبیعت
سرفروشتت تلاش از کوه و تلاش اول نشان مقصود دیده ام پس باین لحاظ می تواند شد که
توفیق سرزنش و ملاست نفس اماره خود از جانب خدا یافته بر شاه راه امور یکزد کردن آن
فرض و ضرورت است مثل امور است حسنه و استه آیم و گرنه شایع و می زیاده که ملا لود
ادراک داستانهای احیاء العلوم به منتزعی مساوت ذاتی من چاره گری نفس بد اندیش من

من فرماید و حالا هر یک زبان خود را از پیوده گویی و دل را از بغض و خیره نگاه بانی کنه شایه
که ازین صلت این نامه پر خطر دینی بخیریت و عاقبت سیری و طی گردد * تولد آزمهات
دینی آه * ای از انجام محلات دینی حسب مضامین فرامین که بمان مضامین و در مسائل
نوشته می شود اگر تاکنون خوبش می کنم * تولد همه مردم آه * ای همه مردم را بیک نور خیال
کردن و با شمس خود بطور خصم پیش نیامدن و عجب خود ندیده ای مناسب و لائق نیست فقط
* تشریح نامه کده بخانه خانان تضرع در بیان نامه دوستی آه *

باید دانست که این نامه است مضمون امور اینکه از ان رفع شکایت خانان کرد
در جواب نامه شکایت آیت خان موصوف * تولد نامه درستی و حرمت یگانگی *
درین قول به نسو مطبوعه لفظ یگانگی بجای یگانگی غلط طبع شده چنانچه برین معنی تولد
طبیعت خام آه دایلی است روشش کماله یعنی بظا هر نامه دوستی و در باطن
حرمت یگانگی شمشاد افزای من شده * شکرت کاری روزگار * بوقلمونی و غیرگی
روزگار * تولد طبیعت خام سرتی منز آه * هر دو لفظ طبیعت و خام را باوای اضافت
ای طبیعت خام سرتی منز باید خواند فی الجمله می گوید که خط شما موجب مسرت من شده و لیکن
طبیعت خام سرتی منز من که نظر دیرین حقوق صحبت و درستی ذهن و فهم و دیگر اوصاف شما
آرزو دارم رسد و داشت به ملائکه آن غمزه گشت * تولد خطهای مردم آه * ای شما در خط
خو نوشته بودید که مردمان نوح را نه غلبید ام حالا که خطهای مردم که نوشته اند که با طلب خانان
رفته ایم حاضر است * تولد آنچه در باب تغییر عکس آه * ای آنچه در باب تغییر جانگیر
مردمانیکه استقبال و پشتوانی شما رفته بودند رقم پذیر کرده اید موجود است * سرباری *
بر وزن سرباری بار اندک که بر بار بزرگ نهند * تولد و توقف بمانودن آه * ای توقف
بمانودن شما در میان راه خموشا و در بران بود سرباری است بر بارهای بزرگ دیگر یعنی
این دخی است بر رنجهای جانکاه دیگر * تولد هرگاه با وجود من شما آه * ای هرگاه با وصف

بودن مثل شاد در میان فوج آنچنین درگی و خلل در رسیدن فوج و غیره زودار و بنمای
 بس با آنکه که ام شخص برنج و کرا نغزین کنم * قول و توقع کم آزار کا آه * ای توقع کم
 آزاری از مردمان زمانه در سرمن تبت تا که از دیدن آنکه خلافت طبع خود از آنها رنجیده
 شوم اما اگر هزار یک این خلافت طبع که از مردمان زمانه می بینم اگر از شامی منم با وجود اینکه یقین
 می دانم که این رنج و خلافت طبع که به نسبت من ظاهر شده بقضا و تقدیر الهی است
 و شمار اصلاً در آن دخل نیست تا هم از شما آزرده و رنجیده می شوم و درین اضطرار باشم
 خود در تسلید و تسکین کافی نمی شوم و بس نمی آیم * قول و آن دعوی های پیشین آه *
 باید دانست که خاتمان اکثر وقت تجرد و انکام گوشه نشینی شیخ را برای
 مداخلت در امورات خود تخریص و ترغیب می نمود و شیخ عذر جبر و بی سلیقتگی خود در
 امورات دنیا در پیش آورده دخل نمی کرد و انکار بسیار ظاهر می نمود پس شیخ باین قول
 این معنی را بختانان یاد می داد و می نویسد که از شما چشم داشت آنست که مقتهای
 عادت قدیم خود بی مشورت من معامله نکنند و کاری بعمل نیارند * قول آن چنان که
 زکاشته آه آه * ای آنچه بدون اجازت من تغییر جایگزین و غیره کرده زکاشته آه در مقابلۀ آن
 بشما چه ملاست باید کرد * قول و آنکه در ابرای ذره آه * ای آنکه ابرای ذره خود به مقته
 وقوع هرج و مرج در فوج کشتی بطرف ننیم و وجه معقول نوشته اید فی الحقیقت کشتی همان
 است که نوشته اید لیکن ازین ابرای شما چه سود زیرا که فعل شما با قول شما موافقتی ندارد
 * پیوست برهان بود * مریض برهان بود * قول بوجوب طلب ایشان آه * ای کسان
 شکر شاهی بوجوب طلب شما بطرف شکر شما نقد چنانچه نوشته شما کسب ازین نژاد من فرساده
 اند حاضر است و تقصیر مردم را عظیمه نوشته فرساده اید و در آن نوشته اید که همه درین
 خدمت شریک من بودند و الا از من تنها چه آید و چه جزد * شاه که * نام مقاسبت * آرد می
 سختی * در داورده آه و شده خلق بشانی * قول چون در شاه که آه * ای خود شما

نوشته آید که چون در شاه که فوج را توقف بسیار شد و غنیمت بدین کمی فوج شونی و سنجی
 پیش گرفت ناچار همه فوج را از شاه که طلبیده خود آمده است جانب احمد نگر روانه
 شد و در آشنای راه و مردم فوج من در میان آمد بسبب موجود شدن این مردم چون
 خزانه همراه داشتیم خواستیم که بهین مردم پیش روم و بر غنیمت همه نمایم چون امر بادشاه و در باب
 مخالفت جنگ و نیز نوشته شدادان بابلی در پی رسیدن از ان غنیمت باز آمد و خاطر مقدم
 شاه را که خواهش توقف در جنگ داشت مقدم داشتیم و نتیجه مخالفت شاه و شکاوت
 خودی شاهزاده که روداد آست که آوازه تغییر و انشا در شکر در میان آمد و مردم فوج را
 در همی و بر همی شکر و بسیار روی داد و بجای تغییر تغییر در منضمه مطبوعه طبع شده ظاهر اعطاست
 تغییر باید نوشت * خلاصات * جمع حاله خاصه و یا منجمه از جزی و در امر اصلاح به معنی زمین و مالیکه
 مخصوص و مملوک حاکم شود * قول و آمله نوشته اند که خلاصات شاهزاده آه * ای آمله نوشته اند
 که خلاصات شاهزاده مانده نویسیم به یک از ان معلوم من نشد پس مناسب آست
 که اول اطلاع از ان دهند که آن چیز در حاله شاهزاده هست یا نیست و بعد از ان که بدین
 آغیزه از حاله ثابت شود و در انجا با من مشورتی هم باید نمود * قول تغییر کردنی آه *
 ای تغییر کردنی و لایق تبدیل بسیار چیز اند اما در وقت مناسب و از راه فهمیدگی خواهند شد
 * اعدی * از قسم سپاهی است که در حاله خود نشسته است هر دو وزیر از طرف بادشاه
 می خورد و وقت مهم و غرورت بلور سرد اول و محصل و غیره هر جا کمی رود و در حصول
 مقصود از انجا حرکت نمی کند و بر نمی خیزد * قول عجب بر آمله آه * ای عجب بر آمله شما
 نوشته آید که در حقیقت فرستادن اعدی بطرف شهر محبت آوردن یلدار و غیره بوده و از
 خارج معلوم شد که برای آوردن اسیران زندان فرستاده اند پس اگر محبت گرفتن و آوردن
 اسیران این فکر بوده خود چه لایق بود * قول و اگر محبت احمد نگر است * ای اگر گرفتن
 اسیران محبت کشایش احمد نگر است سابق بهتر و مناسب بود حالا که از ان فرانت

اصل شاهی تکلیف بیچاره * قوله راست باد و نخواه آه * بطور طبع می گوید که دوست
 باد و نخواه شما سیر انجام خواهد یافت و برای همین کار جاگیر خوانه باد شاهی موجود است
 زودتر درین جا آیند و این کار خفیت را که برای آن رفته اند از پیش بر نه * قوله و اگر من
 باشم آه * یعنی اگر بجای شما من در اینجا باشم خود بوقت من نالاینک شایستگی سامان آنجا
 هم توان نمود و الا خواه ایا الحسن که چنین است شایستگی سامان آنجا می تواند بود * قوله
 آنکه تار سیدین را یادت نظر آید آه * ای آنکه تار سیدین باد شاهی درین عالم عالی و پروانه
 مسلم داشت عهد های مفوضه و پروانه مسلم داشت خدمات مقرر در نزد مردمان فرسا
 من ممنون شدم زیرا که همه عهد داران بالفعل مقرر در دوزخند حال نوعی خاطر جمعی آنها
 بطور رسید * قوله آنچه در باب باز کشیدن فقره چند آه * ای آنچه بطور عادت قدیم
 خود در باب ارقام فقره چند تضمین نصائح و مواظده و ستاده نوشته اند از اینجا که این معنی یاد
 از خلقت قدیم و عادت مستقیم شما داده طبیعت من فریبی و خوشی یا نعمت ای برادر حالا بخود
 از دوستی گذشته ایم و بسبب بیماری و ضعف نزدیک ناامیدی و یاس سیر و گشت می شود
 مثل مشهور است پیر خود در ماهه شفاعت کمر خواهد کرد بالفعل بهیگی رنگا و مکدر در نفع خود
 می رود و برای اینکه باری اگر درین آشوب و فتنه گاه گیتی از یکو باز رگان باشم غنیمت است
 * دلا و بز سخنان * تبریک مقلوب ای سخنان دل آویز * و آنکه در باب استقام
 مواد آه * دانستی است که در میان خاتمان و شیخ ناپاکی و شکر نمی بود و خاتمان در خط
 خود سخنان دل آویز در ماده صفائی و منع آن که دومت تحریر فرمود پس شیخ در جواب آن
 می نویسد که هرگاه جوایبی استیکم محبت در خیال شما باشد و آن بخوبی شود از آن بهر خصوص
 با مثل منی که چنین و چنان است * قوله خاصه که خر خسته آه * یعنی خصوصاً بالفعل
 که عتاب شاهی که بر من بود از میان بر افتاد و در وقت بطریق اولی صفائی طرفین
 مناسب است * قوله دیر ترک آه * کافه درین زاید است چون در فرا ترک

فرا ترک که صفت درین فرا تر مقصود است * تو که در میان کنه * یعنی بیان کنه
* تو که حال مردمان و دوله آه * ای مردمان حوج مبرودانه و مراد و کان دار یعنی اهل
طمع خیالی کنه لغت بر دو کان دار * تو که درین مدت که این جا بوده ام آه * ای
درین مدت با زمت شاه هر قدر که فهمیدگی حاصل کرده ام آنرا بگویم و رخصت شوم و
در صورت رخصت من تغییر و تبدیل حسب دلخواه شاهی شود و مردم بلازم شما را بکنه
خواهند شد و باید بسودی و ترقی سرگرمی و محنت خواهند نمود * تو که با من حال آه *
آن ان تانها بر فرا و بحال خود بود بر آنکه گوی مردم و ضائع شدن رعایا که بدرگاه نوشته اند
دروغ بند است و بعد تحقیق به ثبوت رسید که رفتن مردم از همین تغییر شوم شما در میان آمده بود
* تو که و آنکه بطلب خواه آه * ای آنکه بطلب خواه پسر کارنده شما امر عالی صادر شده بود
از آنجا که بفرستادن یکی ازین خواه و پدر او بر بادی شکر یک نزد من است منصرف بود و لهذا
فرستادن او تجویز کردم * تو که اکنون آه * ای بالغین تا آمدن شما برزاده و غیره یا تا
آنکه من خود ملاقات شما ننموده با بیطرف رخصت شوم و درین جا خواه مذکور همه مرا تب
دل نشین مردمان کنه فقط

تشریح نامه که به خاندان مرقوم گشته اینست: توانا آه *

* تو که خبر خواه حقیقی * این جا مراد از آن شیخ * تو که گدائی عظیم آه * ای انتظار بسیار
دارم در آنکه مرا آن شما و خاطر شما بگویند است * تو که کم وقتی باش آه * ای اکثر اوقات
بیاد شاهی گذر و دو آنوقت کم است که در یاد شما نمی گذرد فقط

تشریح نامه که با عظمت خان کوکلتاش بنده افند الله آد *

این نامه ایست مرخص معذرت در باب عدم ارسال رسل و رسائل و منتهی بر نصایح و
مواظبت و تحریص خان که در بطرت توجه التزام کجرات و غیره * و صامت * بدی * بیکیال * بیمانه
* خوش خوش * خوش حال و فارغ البال و مست * مقدمات نفس الامریه * مقدمات

و اسرار واقعی * تو که سلسله محبت گستره دارند آه * ای از انجی که شما ارسال رسل
و رسائل نمی کنید ازین جهت مرا خوش بینی آید که ابتدا من این راه ارسال ناهجرات را
روان سازم که مباد این ارقام من از فساد زمانه و زمانیان گمول و متصور بر اغراض
دنیوی من شود و نیز وجه دیگر عدم نوشتن ناهجرات ابتدا آنکه چون من بعایت ایزدی آهنگ
آزارم که در سبک های بندان رسوم روزگار که بادل آلوده از بغض و عداوت زبان
بر نگار از اظهار دوستی و محبت دارند سبک نباشم * تو که با وجود آن نسبت *
ای همان نسبت ملازمت یک سرکار * نگهان مسم و عادت * مقیدان رسم و عادت
و بیادوی * حکم عانی * حکم بادشاهی * عقده مقصود * مراد از ان این جاضفائی و محبت
طرفین * تو که خاطر خود را از مقدمات وحشت آینه آه * ای خاطر خود را از غمزی و سستایت
خوش مدگویان و بنجیده نساخه در فرمان برداری احکام بادشاهی که در باب وقوع مصالح
و موافقت میان ما و شما و غیره صادر است سعی نیکو نمایند * تو که ناصح ظل الهی و مواعظ آه *
ای ناصح بادشاهی را بوسیله دل مالی حوصله و دیده دور بین خود مطالعه فرموده شکر ایزدی
بجا آورده نامشیران و مصاحبان تنگدل و شک ظرف شکا که دیده ایشان جز به آغاز تلقی
و رنج ظاهری تنفقه بد حال و خراب شوند * تو که در خلوات و جلوات آه * ای
هر قدر مهربانیهای شاهی که پوشیده و غایب نسبت شاملوم من شد اگر بگویم مصراع کو فخر طرب
که باورم دارد و در متن نسخه مطبوعه این مصراع که برای اگر واقع شده با عبارت شریعت
شده بنافصله باید نوشت * تو که بیدار ج ادا شود * ای سدریج و مایه شکی ادا شود و ظاهرا
گفت درین غلط طبع شده * تو که بعد از مشورت خبر اندیشان آه * ازین قول اجترار
می کنند از مقاصد بوج و نادرست که و ایمان و نادانان به خود مقرر می کنند یعنی مقاصد شیرت را
از احمد آباد عرض نمایند که انشاء الله بوج احسن صورت انجام خواهد یافت * تو که دوم
آنکه از ملازمان آه * درین قول لفظ یکی بعد لفظ آنکه در متن نسخه مطبوعه فرو گذاشت شده

شده غرور باید نوشت ای دوم آنکه یکی از ملازمان را که بر اسبی و پیش پی و بر فزاری و
 یکویاری او یقین داشت باشد بخوبی تدبیر و حسن سلیمه خود با او آنچنان قرار بدهند که
 امری را بی آبرزش خوشه که همان خوشه خوش کنده و دلهاست بشمار سینه باشد
 زیرا که درین وقت باز از خوش آمد و رواج دارد و سماع راست گفتاری بسیار گاه
 و بار رواج است و صاحب دولتان و امیران را از کثرت امور دنیاوی و بسبب شت
 تنگی محض مشغولی قدرت تلاش و جستجوی راست گویان درست کردار نیست * تولد
 و چهره نامه ای که ام مفرقه و فساد است که از اجتماع و هجوم خوشه گویان ظاهری
 شود یعنی نامه فساد و در آن موجود است * تولد ای عزیز آه * یعنی ای عزیز منی گویم که امید
 دوستی از من داشته باشد بلکه خواهش من آنست که دشمنی که عرفت تصور و خیال باطل
 خود از طرف من در دل و رأید آنرا از دل خود بر آورده و دور ساخته خاطر خود را خوش
 و شاد سازد فقط

* نشر بیخ نامه که باعظم خان کرد بلاش خبر دریافت و الا را نمید آه *

این نامه ایست شخص اظهار حال خود و حقیقت در بار و عنایت بادشاه و جبر خانی خود
 به نست اعظم خان و منوچهری بر نصائح و مواظبت در جواب نامه که خان که مشرع مزیت در باب
 بی اعتنائی و بی پروائی خود که به نست شیخ التهور داشت نوشته بود * تولد که در جبر خواهی آه *
 باید دانست که از طرف اعظم خان به نست شیخ سخنان ناملاطم و امور اینکه خلاف دوستی
 بود سر زده شده بود بعد از آن اعظم خان برگشته خود پشیمان شده در انبواب میزد و می
 کرده بود پس شیخ بحاجت آن درین خط میگوید که ایزد و انا است که چنانچه در مکام
 بی توجسی شاکرانی داشت درین حال مهربانی و علونیت شما نیز حسدی ندارم چرا که جانب
 هست من که از مراج حقیقت فته و فاد زمانه نیکو و اتم استم بطرف سود و زیان خود
 نیست * تولد نامه امثال آه * یعنی اگر وجهی هست من بسود و زیان خود به دی الهه در آن

حیرت در امثال این چنین امور خفیه که دلم و شادی بودی و تو که خود را درین دولت ابد
 ترین کلمات آه * درین قول بعد نظر احواف کاف و درین سخن مطهره نبوده باید نوشت و بعد لفظ
 ترین کاف غلط طبع شده یک باید کرد * و منی * به تشدید یا منسوب لطفت دنیا و ایران
 و منی بر او را در دنیاوی * تو که جمال آرائی این شایسته آه * ای اظهار خوبی و اوصاف
 اولیای دولت پادشاه سنایم * قول خود جهان را منقیر گردانم * ای مزاج پادشاه را از عدل
 و انصاف مکرر آید به طریقت فلم و سحر مائل گردانند * تو که لیکن چون درین کار آه * ای اگر چه
 پادشاه ما را احتیاج یفرخواهی ما مردمان نیست لیکن چون درین اخبار و اشاع حال ملازمان
 شاهن آرایش و منقیر و تبدل از طریقت خود می کنم و هر چه می گویم گویان و دعت و امانت
 بناده دست خداست بنا بر این امید هست که این کار در دنیا بکار آید * قول که سده
 لوطان سنده آه * ای جاهلان و بی طمان صاحب طبع و آماوگی علم دارندگان را بر ارباب
 چهارگاه اخلاص که عبارت از خالص کردن دوستی و بی ریا کردن عبادت و بی ریاء داشتن
 دین و سده کردن دل از اغراض دنیاوی است بر تفاوت آماوگی طبایع و حاجی مزاج
 رسیده کاماب دنیوی و اخروی گردانم کسی را بصحبت خود و کسی را به بصحبت خود
 * قول ما بوج نص آه * ای ما بوج حکم خود مدان من هم آرزو سده طیب چاره گر باشم
 * قول خلاص خود را در هلاک * ای کسایز خلاص خود را در بکر و غریب که در حقیقت
 هلاکی است می اندیشند آنها را بدهد میراث سده راه راست یا بنده گردانم * تو که ایران
 مژگن آه * ای جبران در صنایع و بدائع الهی و مژگن و خاطر جمع از طریقت هوا و حرص
 و خواهشهای نسانی * تو که چنین باشد آه * ای هرگاه شب و روز در اصلاح حال
 بجز خوان پادشاه و غیر هم سه گرم باشم * قول هرگاه امروز در دولت آه * ای هرگاه
 با نفس در دولت پادشاهی مثل شما که رذائل بسنده بده و غیره و در نصیحت و بکار دانی از
 همه ملازمان شاهن سابق شده آید در نظر من نباشد و درین صورت بی شایسته دروغ و تکلف

و رنگ شما از گریه ترین کرده اول که بلائید کور شده اند و در بی حال آرائی و خیر خواهی آنها
 بزرگ شاهان سرگرم باشند پس ظاهر این عبارت مثل شاعران گات توصیفی و بعد
 لفظ عال و ادعا فیه در متن نسو میگوید سوخته باید نوشت * زکوة * حصه از مال که در راه خدا
 صرف کنند و آن که وید و در چهل و دو بیت و به همین مناسبت از مال کثیر زکوة باید آورد
 و در مالیکه کمتر از چهل و دو بیت زکوة غرض نمی شود * قول این شبیهه را آه * ای این شبیهه
 بفرماندهی و خیر خواهی خود را که در حق ملازمان و چاکران کنایه است زکوة عنایت و شفقت
 پادشاه خود میدادیم * آنها آنکه نایه مقهور و امکان * تمهات * جمع نموده تمام و کامل
 کنند * قول هرگاه خدمتی آه * ای هرگاه کاری و حاجتی شمار الای کرد و درین دنیا غرور نیست
 * قول بی مروتی آه * باید دانست که رسم و دستور این زمانه این است که اگر کسی را
 برای کاری بکلفت میدهند اول آنکه در خدمت بی مدین بود که از آنجا که این وقت کسی نزد من
 نیست و من هم بذات خود سرانجام این کار نمیدونم نمی توانم لهذا اشارت بر این آن کار بکلفت
 میدهم می کنند پس شبیهه بقول مد کوهی نویسد که برخلاف رسم زمانه آنکه دست بی تکفانه
 نگارشش رود تا انجام آید از کماله و انجام خدمت پادشاهی دانسته نایه مقهور و خود در را
 کردن آن انجام تمام * خبر * کنار * تو که دین که همان بود آه * ظاهر اولاد و من قول
 بهن شبیهه غلو و زاید طبع شده و کمال باید نمود ای من که بالفعل نیز بود سابق هم چنان که در
 ایام جاهلیت بودم با وجود حصول علم برای داروی بیماری نفس خود طلب کارم و ششعی طیب
 رای خواهم بچنان داروی چند هم دارم * تو که هر که او برین بی غرض و اند * بعد عبارت
 هر که او نظر مراد در متن نسو میگوید فرو گذاشت شده باید نوشت یعنی هر که او مرا برین دارد
 بی غرض و اند امید که او شنایابد * تو که بکایت الهی آه * ای بکایت و فضل الهی نه
 در بیماری خود مضطرب ام و نه در حصول داروی چند خود ساد خویش آزادم * قول بی
 تواضعات رسمی آه * دانستی است که رسم زمانه این است که اگر کسی با کسی اراده اظهار

مطلبی می کند اولاً بطریق پند سنی و ثانیاً خود بیان می کند و بعد ازان ایراد آن می کند پس
شیخ بقول مزوم آمده که هم فرماید که ای اطهار سنی و چاباوسی که اطهار سنی و ستم زمانیان است بارقام
بعضی از مقدسات مشغول می شوم * تو که نامه شکوه را آه * ای چون قره العین نامه بشما
مترجمین شکوه در باب عدم ظهور توجه و الهیات شاهی بعرض اقدس رسانیده از آنجا که حضرت
در آن هنگام بر حال شایسته مهربان بودند از شکایت شما در تعجب شدند * و ماغ خشکی
خیل داغ * تو نسبت می کرد * بعد نسبت لفظ شما در متن نشود مطبوعه سهوشه باید نوشت
* تو چه فیه جام و نه چو نه که و چه گرفتار سخن تون * این بیان خدمات لایقه است
* تو که به گویم بنوعی حضرت آه * ای بخود گویم و بیان کنم که در تقریر نمی گنجه برتر که حضرت
بطور خدمات مذکوره بافضل مشایق شاکسته اند * تو که بواله مقدر و پسر زدن عزیز *
ای بواله مقدر و پسر زدن عزیز خود * خور * آفتاب * تو که بشارت خور * ای
در نوزدهم فروردین که روز شرف آفتاب است * تو که چون بهار زمستی آمده آه *
ای در گاه یاد شاه از طرف شما عرض کردم که چون اراده ملازمت دارد برای اینکه
خاطر بیکارگی ازان محو و جمع باشد به ضبط جرائم رفته باشند سب و او انگی بطرف جوان
امین است * تو که کشند اس رسیده آه * گشت و چون قول برای مناجات است
که بعضی ناکامان است ای در حالات مذکوره یکایک کشند اس رسیده و آن خطرا که
در باب عدم قبول عده مهر مترجمین شکایت پادشاه بمن نوشته بودند بدست شاه داد
* تو که بشارت ازین آه * ای پادشاه من زبان مبارک خود آورده که بیشتر ازین مظهر خان و
غیره بر همین خدمت که اعظم جان داشت مقرر بودند و بجهت مهر می کردند بعد مرزولی آنها وقت
نقره بملق خدمت تمام شایسته و دستور کار مهریه بشمار داده شده پس اگر کار مهر لایق
گله بودی بایستی هر یک نیز از آنها در آن وقت گله کردی * پاشی * پیدا شوند * تو که
اگر آه * ای اگر چه در آن وقت گله آنها هم مشتمل بر نیک از شما ناخوش شده با نهاد و ایم

داده ام نمی بود بلکه حسب معمول هرگاه این خدمت منقضی شود و هر کردن در جای مخصوص نایب
آن است * تولا اگر خان اعظم آه * بنی پادشاه پس از گفتگوی بسیار فرمودند که اگر
خان اعظم در بکری آنجا موجود باشد و سوجه کار میرشد این خدمت لایق مرتبه اوست لیکن
اندکی بدگمانی شادورین که عمده مهر قضا بشما منقضی است و سابق ازین کار مهربان خدمت منقضی
شما بود بر خاطر پادشاه کران آید * تولا و آنچه بقدره العین مذکور آه * باید دانست که
اعظم خان خیلی ترخیص و امتیازات و فتوحات که در جنگ جزایر روداده بود نوشته موافق
دستور و هرگاه خلافت و فتح بمنحرفت باشد فرستاده بود پس شیخ می نویسد که آن نوشته
مصدق خیال شایسته ای که در ظهور و فتح بعد وقوع محاربات بود و مصدق آنجا همان در نگاه
سابق این به حضرت پادشاه عرض کرده بودند و آن این است که چون اعظم خان داده
ملازمت و اراده برای اینکه یکبارگی خاطر از آن جدا و جمع شود به ضبط جرائد و نه اندکشت
* تولا گویند را آه * ای گوینده خواه مرد و ضعیف باشد خواه شریف و زوالست
اورا اعتبار نکرده گوش بر کنی او باید دانست که سخن او نیک است باید * تولا و درین
نکار غم و غم آه * بعد لفظ قصه لفظ را در متن نسخ منقطع و زنگه است شده باید نوشت
ای در اشکالات و جنگ و جدال سابق الذکر غم و درج را که ناگزیر تعلیل و نیاز ویت بر همونی
خود و دیکر لوط در مزاج خود هم راه نباید داد * تولا و آن سر رشته حساب آه *
ای در عین جاه خود حقیقت حجت و نایب اری خود نگاهداشتن است و بسبب نشانه و مرتبه
بای از انداز خود بیرون نه دادن * تولا و آن دوست گریخت آه * ای خاوند خود را
بلاخص نیت دوست گریدن و طبع و غرض را در آن از نظر داشتن اعلاص است * خیاط *
درزی * بنا * منار * تمشیل * مثل آوردن * هلبه * قبره و آن چوبی باشد که گاد
آهن را بد آن نصب کنند و زمین را مشابک کنند * تولا اگر چه حکما در نامه های باستانی آه *
یعنی اگر چه حکما در نامه های قدیم تقسیم تو کو بر سه قسم کرده اند اما قسم ثالث چونکه لایق اعتبار

نیست بنابراین سنی در آن نمیکند و بالعقل سختی چند از قسم اول می نویسم و مخاطب خود را که خاطر او آزر یافته و امانه خود است و آن و امانه این است که بزعم قاصد خود می داند که حسب خبر خواهی و عقل من قدر و منزلت بدرگاه خاوند من نیست مرهمی می بخشیم * قوله در سود این زبان منده آه * ظاهرا این قول در متن نسخ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن درین سود از زبان منده باید نوشت ای آنکه در قسم اول ضعف و صاحب تیز اند اگر درین سود از زبان مندی شود تا هم آزرده خاطر نمی شود زیرا که بتجربه میدانند که در سود اگر سود و زبان هر دو در تصور است * قوله الحمد لله که در دست آه * ای الحمد لله که شما کرده بی تیزان و نامرغمان نیستید بلکه در دست و اخلاص شاهانه کس منقذ اند * کرده ثانی * مراد از آن صاحبان اخلاص * قوله شکوه آه * بعد لفظ شکوه لفظ شما در متن نسخ مطبوعه سهو شده باید نوشت یعنی پس شکوه شما از قلچ خان حسابی باشد * قوله با جمعا * ای تمام آن خدمات مذکوره * قوله دنام میرزا راجه آه * یعنی چگونه شمار رسد که پس نام میرزا راجه که او هم در جنب شما هیچ قدری ندارد و بر زبان خود برده او را در مقابل خود آرید * قوله آری ای شاهادک آفری آه * یعنی آری این شکوه و شکایت شما از کمر بیان نتیجه قوت غضبی است هرگز از مثل شما بزرگواری نمی زید که غضب را در مزاج شما این قدر داخل باشد * قوله و اگر اعراض از من بگذر آه * ای اگر سبب اعراض و اندک شما از خدمات مفوضه طعن و ظن مردمان مذکورین می تواند شد و در زمان سابق هم اعراض می تواند شد بهمین وجه پس چرا سابق از خدمات اعراض نکردید * قوله خلاصه همان کنی است آه * ای هر چه اصل و سبب این اعراض و شکایت شما باد شاه تجویز فرموده اند در حقیقت همان است و آن این است که چند بد مناشان و منفان و کینه خکان در مصاحبت و مناسبت شما جمع شده باعث آن شده اند که از شما چنین ناقد و نادانی و نافرمانی و شکوه و شکایت در مقابل اظهار نیکوالات و عنایات بی پایان شاهی سرزد * قوله چه مردم بجای چه مردم آه * یعنی مردم

مردم منفله بجای مردم شریف در عهده امتری می شوند اگر از روی رخش گله کنند در اینجا گله کنند که
 آن جای گله است نه جای گله نقر خدمت مهر است چه مهر بر نشی پیش نیست * قوله هر که از
 خیر کنوی خود سخنی گوید آه * یعنی هر که از غیر کنوی خود سخنی گوید او را کنوی خود ساخته و در
 آزار خود می کوشد زیرا که در صورت تعرض آن غیر کنو حسب و ذالت و کمینگی او سخنان
 نامالیم از او بر نسبت آنکس بطور خواهد پیوست * قوله فنا و زوال پیشیان آه * ای
 عجب است که فنا و زوال پیشیان مثل دارا و اسکندر و غیره که در تاریخ نامهای پادشاهی
 دیده اند عبرت بخش شمایست * در حین معوی بهبودی و مرتبه آنجرت * بزرگی غامری *
 امارت و توانگری * قوله قسم دوم آه * ای در قسم دوم خود از حادثه آزرده
 بودن کفر است پس چه جای شکوه است در آن و لفظ صاحب که قبل لفظ شکوه در متن
 نسخ مملو و طبع شده غلط است پاک باید نمود * قوله او از فراوانی آه * ای صاحب
 اخلاص دیگر چیز متحول نمی شود بلکه خورسندی خود را در بی رواجی اخلاص خود که
 عبارت از عدم ظهور انعام و در مقابل اخلاص است میداند * قوله مرا نزدیک
 یقین است آه * ای هر چند مرا یقین است که شما از کرده مخلصان بسید لیکن از اینجا که
 بشریت و از دنی امورات و هجوم مصاحبان بد است اگر باین اسباب مصد رشکوه
 و اعراض و غیره شوید دور نیست * قوله در راه و ماند آه * یعنی چاره جوینده بعد علم بر
 چاره اندوه خود همیشه در راه و دیگری ماند و آن اینست که چنانچه نامی و تنگد از دیگری چاره
 اندوه خود پرسیدم و خود سائل و خود آمرانند شدیم و منامم نکردم یا آنکه سبب استفسار
 چاره اندوه خود از دیگری آن کس را احق می توان گفت و احق همیشه در اندوه می ماند
 * قوله و نیز چون در فاعل اشیا آه * ای نیز چون بدانند که قاعله چه چیز و چه شرو و چیک و
 چه بد خدا تعالی است هرگز غم و غصه و شکوه و شکایت بخاطر او راه نیابد درین صورت آتش در
 خورسند باید ست او اندک که محتاج ماضی و غمره شود * قوله هستی دوست آه * ای دنیا

دوست می باشد * قوله اندیش آه * ای اگر چنین خیر اندیشی که اندیش بد ذاتان نکرده و
باخان خود بازی نموده و استی فاکو به ظاهر شو و کجاست آن گوش که بشنود چه از هجوم بد ذاتان
نزد اهل دنیا آن خیر اندیش نزد یک اهل دنیا با نمی باید خصوصاً که درینو اهل دنیا را بسبب
هجوم مشغول دنیاوی میان خیر اندیش و بد اندیش نیز کمتر است افند و باین همه اهل
دنیا خوش آمد دوست هم گشته اند * قوله بندر لمی دارد * یعنی اندکی لمی دارد * قوله
جر خرمی خوشگانی آه * ای بعد آمدن شما درین جا هیچ که دوست و چهار هل آید منزل
شاه خواهد آمد جر خوشگالی و خرمی شما دیگر نخواهد بود * قوله * دشمن * قوله اگر چه ظاهر
چنانست آه * ای اگر چه از آثار و علامات ظاهر چنان است که تا حال بعزم آستانه بمی باشد
متوجه شده باشند باین همه اگر خاطر و شش شما اشتیاق دریافت حقیقت و مبار داشته
باشد دیگر سخنان گفته آید که بهر دو جهان بگزار آید فقط

* تشریح نامه که باعظم خان گوگلناش مرقوم گشته و مفاد و *
باید دانست که این نامه است متضمن اصلاح رسید نامه اعظم خان مع اظهار مذمت و در ارسال
خط و کتابت * قوله که از سود و زیان خود گدشته آه * یعنی از اینجا که تو بسبب غلبه تو به
بسوی خیر خواهی آقایی خود و خبریت و عاقبت خود از سود و زیان خود دست بردار شده
بسبب چندین خوشگالی چیست خصوصاً که منشی این حکومت که از ان خوشگالی حاصل
گشته بدو بهر خطایزانی سلیمان ماکور که خراجها کذب و دروغ هم وار و باشد پس
درین صورتها هرگز نمی خوشگالی تواند بود * تلقیان شهر نشین * دیار داران * قوله چرا
چنین نباشد * یعنی البته بیات ظهور مصادقت خرسندی باشد و این جزای تو لجن امریت
فطری * قوله بر ان نهاده اند * یعنی به مصادقت و قاعل نهاده اند کارکنان قضاوت را است
* قوله بر دوش دو سه آه * درین قول به متن نسخ مطبوعه بعد لفظ و شش عبارت
اند اخته با دوستان فرد گشته است * باید نوشت ای مکه طلسان بدنامی و ناخوشی دوستان

دوستان را بدوش انداخته باد و ستان دوستانه خط و کتابت موقوف نموده زیست می کنم و خود را دوستان خود را بدان تسلی می بخشم که ارسال رسل و رسائل که در اصل از ختمانی دوستان حقیقی بوده است چونکه حالا در گزوه منافقان رواجی تمام دارد ازین رسم شرکت با آنها بهر وجهی بلکه بالفعل عدم ارسال رسل و رسائل آثار دوستی شده است و این جمله مع موقوف خود سبب است * و قوله پس باطنه آه ای باطنه که معرفت محبت گزین ایشان باشم چه گنجایش داشته باشد که بنار و پیغام که حالا رسم منافقان شده است پیش آمده باشم خیر آن * دشمن خود * یعنی عیب جوی خود

* تشریح نامه مکتوب بنیادین خان کوکله تحریر یافته ایند آه *

بادرخان مدوح سماء سیمه جان آنگه عرش آشیانی است و آنگه در مندی زنی را گویند که برای حفاظت بیرون خانه همراه طفل می رود و پدر خان موصوفت خواهر مقصود و مروتی است و زین خان اول در سلک ملازمان عرش آشیانی مسلک شده به منصب دو هزار و پانصدی اختصاص و عرت می یابد و در سال سی و پنجم از طوس عرش آشیانی خان معزی الیه به تنبیه و تادیب زبیداران کوستان شمالی نخست می یابد و سال چهل و یکم به منصب پنج هزار و سترغزازی حاصل می کند و در سنه هزار و دهم معزی طایر و وحش با شیبانه فردوس برین پروازی نماید و خان مذکور مرد شجاع و بهادر و عاقل و بلند حوصله بوده است فقط باید دانست که این خط و قتی تحریر یافته که زین خان که که و شاه قلی خان محرم و شیخ زید بخشی بجهت تدارک تار یکمان عادت کران که بطرف گجرات بر سید عالم بخاری ریخته بودند و او در آن جنگ کشته شده و قتل بودند * لالتار * لالتار و ایلنار به معنی شتانی هر دو درست است * رهناس * نام جایی است در نواحی گجرات * قوله تاریکی * لفظ تاریک و ایبای و عدت باید خواند جلالت تاریکی نام افغانی و تاریکیان که بالاله کور شده منسوب بطرف وی * قوله لائق این دو کت عظمی آه * ای چه لائق و مناسب که بادش دیذات متهم خود توبه فرمایند می ای

اینکه اگر این مهم با تمام باد شده باشد خود را حقیر ظهور رسیده باشد و اگر خدا خواسته
 شخصی بروی کار آید بسیار بد کرده باشند و شک و شرم این بسیار باشد * قوله زیهار
 در امثال این امور گنگش آه * ای هرگز در کارهای محاربات و مبارک که زهره باد و این
 دران می گوزد صلاح و مشورت با مردمان کوه حوصله نباید نمود و اگر اتفاقاً ضرورت باشد و درت
 با آنها باید کرد پس عمل بران نباید نمود و صرف سخنان آنها باید شنید * قوله آنچه حسن شمارا
 نمیدم ام آه * این قول جهت ترغیب زین خان بطرقت اهتمام جنگ نوشته ای آنچه حسن
 نظر خانان شما از خلقت شما عظمت و است شاد و یافته ام * قوله اکنون آن که کتم شده
 است آه * درین قول به متن نسخ مطبوع بعد اکنون لفظ آن ظاهر از اید است و بعد لفظ
 شما بجای می فرمایند می فرمایند مطیع شده * قاسم خان و آصف خان * نام منصفه اران گجرات
 * خات * نام شهرت از خراسان و یابی نسبت است دران * قوله چنین باشد * درین قول
 در متن نسخ مطبوع قبل لفظ چنین لفظ این فروگذاشته شده باید نوشت ای سائق ازین در فرمان
 مرقوم شده بود که اگر محمد خانی را بیک خواهند پسند و مرغوب باشد لیکن آزمان و مت کفایت
 نکرد که این معنی بنویسم که بخاطر مبرسه که اگر مثل خواجه راستی به نگاه باشد بهتر است
 * نشاء صورت * دنیا * قوله همه اوقات آه * لفظ اوقات در متن نسخ مطبوع غلط
 طبع شده بجای آن لفظ صرف باید نوشت ای اوقات گرامی و همه صرف سرانجام امورات
 و نیایوی نباید کرد بلکه همه از اوقات و ابرای راحت تن مثل تنم و سیر و تفرج خود باید بخشید
 و بخشی از اوقات جهت آسایش جان مثل خواب و استراحت باید داد * قوله خود را
 آنچه نفس ناطقه را آه * ای برخی از اوقات را در آنچه درستی نفس ناطقه مثل تهذیب اخلاق
 و غیره بکار آید اشتغال باید نمود * قوله نایکی طیب منافع آه * ای قوت شهوت را نداد ای
 برای این آفریده که از ان تحصیل منافع مثل خوردن و غیره نماید و قوت غضب را جهت
 دفع مضرت مثل احتراز از آتش و دیگر بیایات پیدا ساختن و ازین هر دو بقای جسم است

است. * قول اکنون آدمی آه * یعنی اکنون آدمی بعلت محبت بد و نادانی شهوت و هوس
 ز احاطه زندگانی شمرده در حبش و لذت فرو میرود و در هر دو احوال را نگاه نمی دارد
 * قول قدری کار باید کرد * ای قدری و دوا و علاج بیماری های مذکور باید کرد * قول مرآت عیب
 خود آه * ای برشاهده عیب و یکران دریافت باید کرد که آن عیب در تو هست بانیست
 * قول خوش نمی گفته آه * بعد لفظ خوش لفظ آه در متن نسخه مطبوعه سهوشه باید نوشت * مغرب *
 جنگ جوی و بد خو * قول دیگر نه امروز آه * ای دیگر آنکه نه بالفعل بلکه ممتنا است که جاسوسان
 اسیر و راست گویان باشند * قول از سم خرداشته باشند آه * یعنی از سم و گر خرداشته
 باشند * تقاریر * جمع تقریر * مهم تر * عظیم تر * قول و تنی باین آه * ای وقتی
 بر ای عالت معین و مقرر نباید نمود * قول فرض عقلی آه * ای مدارک و تلافی که دیگر وقت
 و نت دادند و فوت شود * قول از درد لهای شکسته آه * ای از دل درویشان
 و عاهدان است و دعا باید خواست * بخدوایان جمال * عارفان باهوش * مجذوبان جلال *
 درویشان و عارفان که از خود رفته اند و هر وقت در جوش و جلال می مانند فقط
 * تشریح نامه که بزین خان کرکه ارقام یافته و مفاوضه آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامه ایست که بزین خان بعد از فتح متغیمن مذرمت و حبله و در
 درباره توقف خود بطرف گجرات که در آنجا جنگ روده داده بود ارسال نموده بود * قول
 افسون جراح است افزای آه * افزای در متن نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجای آن زدای باید نوشت
 * قول بهر ساخته آه * این قول صفت مستند است * قول نام کنده آه * بعد لفظ کنده لفظ لایق
 که خراست در متن نسخه مطبوعه فرو گشته باشد * قول ای اگر می سبب نمود آه *
 یعنی اگر چه ظاهراً خط شما از روی اشتغال خرفه مفرح و مسرت ده است لیکن من که
 باز یک بین و مال اندیش و حتم دهن من آن مفرح دریافت توقف شما به مقام جنگ گاه که
 از نظر خط شما معلوم است در و است و این در و را بر سر حد درمان خریداری اگر کنم

بگویم بیاورم. لیکن بحسب بندوی جصله شما که باعث ترک مسرت ظاهری و اظهار در و باطنی است
و از بسطنی جصله مصاحبت شما که باعث ترک در و اظهار مسرت است خاطر خود را هم از
اظهار مسرت دهم از اظهار در و برداشته کنی دیگر می گویم و بجای ایان که در متن منته
مطروح طبع شده اما که بعضی آورده اند است و حسن مناسب و انسب است * قوله کنی همان
است آه * ای اگر چه در باب آمدن شما گفتگوی بسیار در خرابی نوشته شده لیکن کنی مقرر
همان است که در فرمان قلائی مذکور است * قوله کنی الواقع اگر چه می مانده * این قول
بیان کنی مذکور است یعنی اگر کنی الواقع در جنگ گاه کاری مانده باشد ناعرضه یکی ازین دو
ساعت که در اینجا مستند و تلفظ فرمودن لایق است * صد راه * شمر انجام دهنده گاه
* موعده * زمان و عده * قوله فرمان بموعده بیست روز * یعنی در زمان شما مهلت بیست
روز در آمدن جایز داشته شده فقط

* تشریح نامه که بزرین خان کوهک بخیر یافته سیرم آبان آه *

* قوله جشن وزن همایون * یعنی جشن وزن جسم مبارک پادشاه باید دانست که در هر سال
یکبار جسم مبارک پادشاه را مقابل نقره و زر و زن می کنند پس هر قدر که زر و نقره هم
وزن بدن مبارک می شود آن را بقرا و غربا میراث می کنند و آن روز جشن عظیمی بنمایند
* قوله صد مسرت بخش * قبل لفظ صد حرف قاف و الف در متن نسخ مطبوعه فرو گشته است
شاه باید نوشت تا لفظ قاصد بخوانند در آید * قوله اما چون دیرگاه است آه * ای چون
مندی شده که اظهار شوق و محبت دستور در رسم منافقان و دورویان که صورت اظهار اشتیاق
بر زبان دامنه و دل آنها ازین نمی بیرون است شده بنا بر این خود را بعد زور و تدبیر از
اظهار شوق و محبت باز داشتیم * قوله خا که در ریاضت صحیح آه * ای در ریاضت شوق را
خوا که در ریاضت صحیح شما نمودم فقط

* تشریح نامه که بزرین خان کوهک بخیر یافته صحت آه *

باید دانست که این نامه است مضمون اظهار عذر و در مثال خطوط در جواب نامه که زین خان
منلوی بر اظهار اشتیاق خود و اسد های غریب احوال و در بار و خیره نوشته بود * قول که لیکن نمی خواهد
آه * یعنی سبب عدم پرسش موردی من اینست که نمی خواهم که محبت حقیقی و دوستی صاف
خود را به محبت دور و بیان که در باطن محبت ندارد و بظاهر اظهار دوستی می کند مشرب گردانیده
سارکت این مردمان بی حقیقت نمایم * قول اگر معامله با ایزد عیب و ان است آه * یعنی
اگر جواب دهنی دوستی و دشمنی و خیره نزد خدای تعالی است پس آنجا امورات ظاهری را
حقیقت و دخل نیست هر چه هست اعتبار امور معنوی را است و اگر بخواهد ظهور دوستی خود و
دوستی من از سال رسد و مثال از طرفین منظور خاطر دور بین ایشان است احتیاج این
هم نیست زیرا که شکر خدا که جوهر شناسی و امتحان یک طینی و بنوی خفای شاد را بام بنگاشتی
آن چنان به ظهور آمده که گاهی اینچنان از دوستان بهر خواهد آمد و نیز هزار شکم که خزانگی
من نیز بطور زمانه کش و ظاهر دار نیست بلکه حقیقی دارد و جلالت آن در حوصله شگ جهان نمی گزید
* قول فرمان خدا آه * ای فرمان خرد که در باب عدم اظهار ظاهر دادی است * پزشکی *
دار و دو کردن * قول جسمانی طبابت ندارد * ای علاج جسم ندارد من نامان
و سبب از کیفیت مزاج شما استفاده و لیکن از علاج معنوی که عبارت از خیرخواهی غایبانه
است بهره وافر داده اند فقط

۲۰
* تشویع نامه که بزین خان کوک که تصور پیرایه مسکه آه *

و انستی است که این نامه هم در باب مميزات ارسال خطوط اقام یافته * قول
و اگر بی نیامه آه * یعنی اگر بی نیامه شوق دل خود به نویسم اگر چه در آخرت از بیج آدمی
شده مدگی خواهم کشید زیرا که مثل اظهار خود در حقیقت هم شوق دل و محبت که آنرا ظاهر
کردم اما از نشاندن بی محبت آنکه ساله آن بر خلاف حقیقت است و آدم و ابناء آدمی و
دوست را به یگانگی شسته و در احوال احتمال خجالتی هست پس باین نظر و راه قم شوق دل

اگر چه اوست نمی نمایم . قول آنجا که مناجاسائی آه . یعنی از آنجا که دریافت حقیقت هر کس شهادت حاصل است بعد از کسی و احتیاج اظهار دوستی خود نیست اما از آنجا که اجتماع گویای بد و سووم و بد نام کنده و گویای بد مستعد از دون هستی من بخاطر م جائی و گزاری دارد پس اگر بخوت و ترس آمان این قدر که در منزلت ارقام نامحبات بشمای نویسم نه نویسم آن کم همان بدگان خواهند شد بنا بران بار قام این قدر برداشتم فقط

✽ تشریح نامه که نازنین خان کوکه بحریر یافته گرامی نامه آه ✽

و دانستی است که این نامه بجا اب نماند است که نازنین خان و در باب طلب نصایح و غیره نوشته بود . قول یا نیست وقت استیلام رفته آه . ای آنچه شاد و خواست تحریر اندر زو و مو غله که مناسب وقت تواند بود از من کرده بودید حال آنست که برای نصیحت کردن شرط اول خود را مذهب ساختن و هنوز خود را مذهب نه ساخته ام زیرا که حقیقت شروط نیست کردن در دو چیز منحصر است یکی دانستن نیک و بد و دیگر کار بستن یعنی یکی آموختن و دیگر عمل کردن بران و حال آنست که نفس اماره من در میان تحصیل علم نیک و بد می افتد یعنی کردار بد را کردار نیک می پندارد و بیعت خطای خود میداند که چنانچه و انای و قایل نیک و بد است عامل کارهای شایسته هم هست پس بسبب عدم تیسر شرط نصیحت نصیحت کردن نمی توانم . قول این شرط . ای شرط علم و عمل . قول و گرنه من نفور هستی آه . یعنی اگر علم و عمل هر دو بودی من رنجیده را که در سفر آخرت مستغنی ام بعلت اینکه خاطر دوستان آزاده شود کی در اندیشه می گذرد که از دوستان حقیقی حق را باز دارم زیرا که این حق پوشی کار دینداران است و حق آنست که آن کس که از گفتن حق ناخوش شود لایق دوستی نیست . قول نه آنست . ای سبب نوشتن نه آنست . قول بیا را آن خرد مشرب آه . ای بد ریافت و اسفان شایسته آه . قول و آنکه بنام خان آه . باید دانست که قاسم خان مرد سرکش و ستمور بوده است پس ایند اشخی می نویسد که نماز بلند و صلاهی خود در پیش بدست آورده اند گویا اند از و مقدار نیک نهادی خود را

را نزد همه ثابت کرده ایم * تولد گمان خوبی پیاپی آه * ای محبت موافقت کردن شما با قاسم خان
گمان خوبی شما مرا بود پیاپی یقین رسیده آفرین گزینم و فهمیده خودم زیرا که هر چه شمارا دریافته
بودم هم چنان بر آید * تولد مرد آنت که ناملاطم را خرد اری کند آه * ای مرد آنت
که نخلف طبع خود را خرد اری و گواه کند چنانچه شما از قاسم خان نخلف طبع خود را برداشت
کردید * در خوردن * ملاقات کردن * تولد و گرا این میسر نشود آه * بنی اگر خرد اری
امضات طبع که مرتبه اعلی دارد میسر نشود از کسی مستغنی شدن و با مردمان زمانه یکشاده
پیشانی در خوردن کند که این مرتبه ادنی است لسان الغیب * خواجه حافظ را می گویند زیرا که او
احوال غیب می گفت پس باین لحاظ لسان غیب او را می گویند * تولد هر بت بلندی آه
ای هر بت بلندی که در سرانجام این دنیا برین قول * آسایش دو گیتی آه * عمل کند هرگز غم
این مقصودی که داخل او گردد و همیشه با مراد و مقصود خود زیست نماید * تولد گزین و دشمن
آه * ای روش پندیده هر کسب مغلوب و ازین همان مطلق باد و ستان و مدارا با
دشمنان مراد است * تولد در باب حقیقت آه و ز آه * بنی در باب فرستادن خواجه
شمس الدین به رگه پادشاه سابق ازین نوشته بودم * تولد اگر چه صحبت امثال آه * ای اگر چه
صحبت این چنین را انسان ده و نیا پیش هر کس بنایت منتهی است اما از آنجا که او لبای
دولت را همیشه نظر در کار آقا و ولی نعمت خود می باشد نه در کار و غرض خود پس لهذا مناسب
که غرض خود موقوف داشته خواهد بود که رابد رگه والا بفرستد

✽ نشریح نامه که بعلیه صی محراب یافته بدناظم آه ✽

دستی است که این نامه شیخ وقت فوت مادر خود در تعزیت شیخ فیض برادر خود تحریر
نموده * ناظم * کشته مهره در رشته * مقول * علم منطق و حکمت و غیرها * مقول * علم
طب و فقه و غیرها * عاقص * باب فرو شو * کار * جمع محروم * فروع و اصول *
علم فقه و علم اصول ✽ تولد ناظم مقول آه ✽ ای و انت علم مقول و علم مقول و گاه دان علم

فروع و اصول . قول فرموده و هم غمگ راه . ای خود غم زده است و غم گسار شما است
 • ناسور . جراحی است که به شود . مجاز . جمع مجزوه زن پیر . فاه البصر و البصره .
 گم کننده بینائی وزیر کی . قول چون منسوب قوت بشری آه . ای چون بسبب
 ظهور کثرت گریه و زاری و برقراری معلوم شد که منسوب قوت بشری ام ازین جهت
 بد ریاست حقیقت پیدا شد که اول آن فدا و آخر آن بقا است و به آهنگ تلاش رضا
 تسلیم مقید نیامده اند میر زمان نابینا و نادانان بی صبری و غم مشغول ام . قول و چون از دست بان
 صلح کل بار خدا تسلیم آه . ای چون از عاقلان یاد خدا و یا تسلیم می گویانم یعنی آنها را به تسلیم و رضا
 ترغیب می دهم پس سلاطین قول مشهور خود فضیلت دیگران را نصیحت با خود آدمیم و خداست
 خاطر و خجالت باطن من کلامه الحق با نفس در میان می بند و نفس مرا از جوع افزائی باز داشته
 و در تسلی خاطر مجروح شما است . مراغ . جمع مرغ چراگاه . تلیس . در آئین و
 این جامه را از آن آمیزش که حاصل مصدر است . خوانان . جمع خون که بمعنی مددگار
 است ظاهرا این جمع در متن نسخ مطبوعه خط طبع شده بجای آن بطور بارسیان جمع خون خوانان
 باید نوشت و این جامه را از خوانان گریه و زاری است که مددگار آن جزع اند . قول و اگر
 طبیعت بشری را آه . یعنی اگر طبیعت بشری را در چنین غم و الم تیری از حالت اصلی خود
 نباشد با خلقت حیوان که اصلا او را از مرکب ایشان اندوهی بلکه اثری از آن رونی نباید مشابه
 کرد . قول خود را به تلیس آه و آه . ای آمیزش کثرت اندوه بدست گریه و زاری که
 معاوانان بی صبری و بی قرار می اندهند زیرا که آن بی صبری در آئین دین آزارده
 مردگان است . صبر . آن مقابل نفس با حرص و شهوت است تا نباشد
 لذات ناقصه و قبیحه از او ظهور نرشد . قول حاضر وقت بوده آه . ای خاطر جمع
 بوده . تشبیه انتسابی . لفظ انتساب را باینجا محمول باید خواند و مراد از تشبیه
 انتساب نسبت . قول و از طایان بدنامی آه . و او قبل از لفظ طایان و کات

کاف بعد چگونیم و در متن نسخۀ مطبوعه زاید طبع شده حک باید نمود ای چادر بدنامی که بر دوشش
 من افتاده است از قدمه آن دوستان خود چگونیم بلکه همان بدنامی آن نیک نهاد را هم بسبب
 قزاقی و نسبیتی که با من هست محروم از دوستان گردانیده است یعنی بمقت قزاقیت من
 شام من دوست شده اید * قول در دفعه آورده آه * آی یکبار مرا میزد و دارد و یکبار بر
 صبر من تحسین میگردانید * قول در چنین اوقات * ای در اوقات نزول حادثه * قول
 که اثری از این آه * ای اثری از وعظ در خصوصان باطن پیدا نیست * مترجم * باز مانده
 * قول بی به شب خایه درون آه * ای بخوابی باطن خود مطلع شده برای درستی آن و امن ناصح
 بدست آورده شود تا در غایت نفس سه راه نشده از بار ناصحان روزگار ناخوشش بگرداند
 * سک لاخ * جای کثرت سک * گلک سه * علونست مهربانی * این جمله صفت ابوالنجم
 است * اعظمی اثری * درین برده لفظ بای میماند است یعنی بسیار بزرگ و از آن مراد
 فیضی است * عزیز نادر * برادر می صوری * قزاقیت برادر می * اخوت معنوی *
 برادر می حقیقی که از آن مراد اتفاق مزاجی است * فضائل و هی * فضائل خدا داد * شکال
 کسبی * فضائل و عادات که به محنت و مشقت حاصل کرده شود * قول این نسبتها آه *
 این قول جواب قول از آنجا که تدره ان آه هست * قول من مهر لب و جسم و جان آه *
 درین قول در متن نسخۀ مطبوعه جسم غلط طبع شده بجای آن چشم باید نوشت ای من مهر لب و
 بر چشم و بر جان نهاده را یعنی من ناخوشش را باز در گفتگو آورده * سببی صرایی * بهر کی
مقابله بعضی صرایی عاریتی * قول اگر جرعه از خدا شناسی آه * ای بر تهر یک سکونت
 و دوام و بگر مردمان درین جهان و صرف و فتن مآدم ازین جهان واجب و لازم بودی
 در آن صورت هم اگر اهل کی از خدا شناسی و معاینه فهمی مرا بهره بودی جز رضاه سینه و فتن
 نمی بود * قول منزلی است جان سپردنی * درین قول لفظ جان و در متن نسخۀ مطبوعه زاید طبع
 شده هرمت منزلی است سپردنی که بعضی منزلی رفتنی است باید نوشت * قول در چنین معاد

صبر ابار نیست آه * ای دو صورتیکه در منامه مرگ صبر را که بوی از اندوه میدارد و بجهت
آنکه سبب وجود صبر اندوه است و دل نیست یعنی بوی اندوه و حزن هم بایز نیست جرع چگونه
جایز خواهد شد * سخنه فرسوده روزگار * مراد از آن این جاشوی مولا نادم * روز نام
الحوادث * روز قیامت * دلها بخشیده آه * ای بی دلان و بی جانان را که مراد از آن
بی صبران است دلها بخشیده یعنی تسلی بخشیده * إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ *
تحقیق ما ملک خدا هستیم و ما بسوی او رجوع کننده ایم فقط

دشمنی نام * که بدیضی ارقام یافته و معاوضه آه *

* تریاق * مجولی است مشهور وافع زهر که فارسی آن بازهر است * سمومات * زهر
داده شگان * برمانده * نام جانی * تو که آید پای سر منزل آه * شیخ در جی خود می نویسد
که در حادثه والده متفوره خسته بسر منزل صبر که سابق ازین همان صبر به جهت شمول اندوه
زشتی داشت و درین زمانه بسبب کم شدن کارهای نیک مدد و بخوان شده است
رسید * رضا * خوشنودی که بعد از صبر در عودت بکاره و غیره حاصل شود * تسلیم *
تسلیم آنست که در او امر و نواهی الهی و اوضاع نبوی اگر چه موافق طبع نباشد و در وقوع
نوائب و مصائب و نبوی که خلافت طبع آدمی می باشد آزاری و کراهتی بدو
نه نماید و در آن بر غایت تمام تن و در دهد لکن اشباح می نویسد که از بلندی حوصله بر تبه رضا که
به نسبت تسلیم ادنی مرتبه دارد و انشی نمی شوم و مرتبه تسلیم را که اعلی مرتبه دارد دلائق
شکر گزار می خود میدانم * مزا و کت * عادت کردن و بجزی * ساری *
نام مردیت که به حکمت گوساله از طلاخته گردیده را بعبادت او خواند * توله و آنچه
مردوم شده بود آه * دانستی است که فیضی در باب بیان کثرت اندوه خود بطور جرات
و قیاس نوشته بود که هر چند جرع و فرع میدانم که بالاتفاق زشت است با اینهمه علم اینمغنی
دو بی خبری من فائده نمی بخشد پس شیخ جواب آن در ایراد تمهیل مینویسد و میگوید که ای

که ای برادر هزار بار روشش بختن طناب بنظر در آمده باشد بدین مشق علم و شایسته اگر بر بختن قناب
 بنایم و کمال کوشش در آن بکار رود و هرگز این آرزوی محل صورت نه بند و پس باید
 دانست که اصل به کار است که ثبات علم مفید محل نیست و تا کسی بود و بعد فراوان بر یاد
 یا بحقیقت دفع مباشرت اعمال خلیص نمی کند او را اعمال حسه بهم نمی رسد الله تعالی چنانچه شمارا
 عالم عطا فرموده محل هم کراست فرماید در متن سخن مطبوعه بجای دفع دفعه و بجای خسب خسته غلط
 طبع شده درست باید نمود * تو که هم آغوشش تقویض * ای هم آغوشش رضا و تسلیم
 * تو را و الباقی به البحر * ای انجام شما بنهر مقرون باد فقط

* تشریح نامه که بقیضی ارقام با فیه الله تعالی آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامه است که شیخ فیضی بعد فوت والده خود شیخ
 ابوالفضل در تحریرت نوشته بود * تو را با سیری طبیعت آه * ای سبب اسبیر شدن
 ضعیف و در دام طبیعت که مقتضای آن طبیعت گریه و بی قراری است مثل خد آگاهانه از درد و حرمت با
 بافت در سخن مطبوعه غلط طبع شده بجای آن صرف به باید نوشت * تو که طبیعت برسم خورده آه *
 یعنی تا که طبیعت رنجیده مرا که بکذب مدعی معرفت حسم ازین تسلی اطمینان بهم رسد
 * تو را از مشاطگی طبیعت آه * ای از اطاعت و تابعداری طبیعت * تو را بر دانه مرده *
تو را آه * نهر و دانه مرده است آن گفته که نهر دمی که با دیگران است مرده است
 و باقی خود نامرده * پوشیدار من * چست و چالاک * ملکات * جمع ملکه آنچه سخن
 گردد در طبیعت * تو که آمین رب العالمین * قبول کن بابر و درگاه خلایق این برادر را فقط
 * تشریح نامه که بقیضی تشریح یافته هشتم آه *

باید دانست که این نامه وقتی تحریر یافته که پادشاه ابوالفضل فیضی و ابرای اصلاح افغانان
 لاهور بطرف لاهور فرستاده بودند * توعات * اقسام اقسام * تو را به نویسم آه *
 جرمت هم است * تو که آنچه از دوری آه * سبدهای موخر یعنی آنچه وچ از دوری شایر دل

من می گذرد و چه نویسم که در نوشتن نمی آید * قول چون دیده حقیقت من آه * باز می گوید
 که چون دیده حقیقت بین بین نظارگی می شود از ظهور حال عجیب و علم غریب که عبارت است از
 مایل به ای شفاست اگر بصیر و شکبائی مایل نگردم چه کنم * قول اگر رانی شود آه * یعنی
 اگر بمائی شمار منی و صابر بشوم اولان فمیدگی و نادانی بنوب باشم و ثانیان سبب
 این بمائی خدمت و کار پادشاه من است همه اعظم نیز اگر باین دوری خرسند باشد از
 عالم اخلاص و محبت پادشاه چه بهره و نصیب داشته باشم پس غرور شد که بحجت اخلاص
 و نیاز که بحضرت پادشاه دارم ازین بمائی شمار خرسندی مرا حاصل شود * قول ازین سفر عافیت
 انجام اصلاح احوال جمع کثیر * این قول را بتوای اضافات باید خواند و این سفر را
 سفر اصلاح اعتبار باید کرد یعنی چون غرض اصلی ازین سفر اصلاح احوال جمعی کثیر که بسبب
 نیک اندیشی و نیروی عنس شام حقایق و عظمت و شوکت پادشاه حاضر نشان همان جمع کثیر
 گشته است است و این قول شرط است و قول آن کرده را از بادیه صلوات بشاه راه
 هدایت آوردن و مورد حقیقت خردوانی گردانیدن جرای آن پس می گوید که اگر
 ازین دوری آزاده باشم از نیک اندیشی عالمیان بهره داشته باشم فقط

تشریح نامه که با ابوالخیر ارقام یافته شایسته نگینها آه *

باید دانست که ابوالخیر از شیخ زادای فاروقی است شش شش شیخ فریدالدین شکر گنج و حمزه علی
 میره وطن اصلی او نیاکاشی را برپور سرکار خیر آباد صوبه آوده بوده است پدرش شیخ
 بهارالدین است ابوالخیر اولاد منصب صدی سرفرازی گردد پسر نهالی که نظام الملک
 آصف چاه از مالوه اراده و کنی که نام برده به مهر گالی او تن میدهد چون که مرد عاقل و
 صاحب رای و آرزو مدار بود در نظم صوبه خاندن یس نجوئی تنیده و نادیب انواج مرآت
 و کارهای نمایان و جانشینی های شایان از و ظهور میره و در عرض چنین خیر خواهی های منصب
 چارهایری و دودنراه سوار و خطاب به او و عطای علم و شاره عزت و مبالغت می یابد و باز

در مثل ناعرب شکست خطاب شمشیر بهادر یافته نائب صوبه نجف پیدا می شود و بعد از آن
 مد مظفر جنگ باز بکشت خاند بس سرایه افشاری آمد و زد و در وقت خلافت جنگ از
 اجمیل بود و در آن منصب پنج هزاره ای چهار هزاره سوار و هلالی پاکی جالو داد و ممتاز گشت خطاب
 ادهم شد و کاتب می کرد و در روز سه هزاره و یکصد و شصت و شش هجری عالم بقای مشایخ و در
 محاربات بسیار جرأت و در مقالات بی شمار بی باکی به ظهور می آورد و بعد کورات علمی هم
 مناسبی میداد و در سر کمانی ابوالبرکات بهادر امام جنگ و دوی شمس الدوله ابوالخیر
 خان بهادر بیع جنگ می گذارد و آنسی است که این نامه در جواب نامه ابوالخیر است
 که بشکل بلاطع و اظهار جنگ میان طبیعت و فطرت خودش به جهت آنکه طبیعت طالب فطاع
 اژد و سنان زمانه بود و فطرت راغب مصالح و بلاخره فیروزندی فطرت بر طبیعت ظهور
 یافت شرح نوشته بود * آویزه * علاقه و این جامه از آن مقابله و جنگ است * قول
 نوشته بود * فاعل نوشته ابوالخیر است * قول که از ده * ای که از ده بود * فاعل
 این هم ابوالخیر است * فعل * شگون یک گرفت * قول فعل حصول مرادات شمرده
 آه * یعنی آن فطرت شمار بر طبیعت شگون یک حصول مرادات شمرده و بسیار
 آرام یافت * قول هرگاه * این قول در متن نسخ مطبوع غلط طبع شده بجای آن هر که باید نوشت
 * بپرد * یکسر اول و فتح ثانی به منی قطع کند * قول اگر بر وقت آست آه * یعنی هر که
 اراده مصالح و دار دناگری و وقت او آست آه * قول لحمه لحمه تصویر این * و در متن نسخ
 مطبوع عبارت تصویر این غلط شده بجای آن تصور آن باید نوشت * قول که خبر محض آه *
 این بیان پنج مضمون مذکور است اول خبر محض دم خرد و شر بر ابر سوم شد غالب چهارم
 شر خالص پنجم خبر غالب * قول غالب خواهد آه * لفظ خیر بعد لفظ غالب در متن نسخ مطبوع فرد
 گزاشته شده باید نوشت ای هر چه بدای شود غالب خیر خواهد بود * قول و هر ابر عاقل را *
 یعنی عاقل را اگر از شودش و غیره طبیعت که مائل بطرف شر و فساد است باخیر غالب که مرتبه

اعلی دارد و دستی صورت بگیرد بر بناچارگی مصالح که ادنی مرتبه و بار درجه ظهور رسد
 از تیرگی غضب و غرور مصالح خاطر آدمی نمی گذرد * قول اول اگر خرامش ز نگاه سبیم ،
 یعنی اگر اراده اختیار نماید و تسبیم و میرود دل شخصی نمک باشد پس باین اراده همیشه
 لازم و ناگزیر و در عاده اختیار میرود ضا است که آن شخص دریافته باشد و مکرر ملاحظه کند که در
 حقیقت کنده یک و در هر آیه دلیلی بر این قول است * لا مؤثر فی
الوجود الا الله * نیت پیدا کند چیزی سوای خدا * قول یکی حواله اندا کردن آه ای
 یکی فکر و نظر آنست که آدمی زاد جمیع امور خود را حواله اندا کند و معرفت او را در آن دخیل
 و اندوم نظر دیگر آنست که بنیم از خدا باشد و در همه کار خود فقط اسباب را حاصل و اند
 نظر عسین که کورانه و دور کند و بر ضا همیشه مائل گردد و دید دوم که کور همواره غم
 افزاید * نگاهوی بر اصل * نگاهوی کامل فقط

* تشریح فاصده که بشیخ ابوالخیر تحریر یافته الله آه *

* ملکات فاصده * ادات بزرگ و نیک * قول آبادی وقت * ای در تحصیل آبادی
 وقت خود که بجات و طاعات و دادگری حاصل می گردد غفلت نرود * قول اگر از دل
کردگی آه * یعنی اگر از زنجیر خاطر که در سزایم می رسد من چیزی بشماره نویسم از من ناخوش
 شوی * قول که سوچ و ادات طراز آه * درین قول کات علت است یعنی باینکه کسان نیک و
 خیر اندیشی کنند زیرا که آدمیان اگر خیر و نیک اند و آدمی از غرور شناسای این معنی نمی شود فقط
 * تشریح فاصده که ابوالخیر تحریر یافته جمیعگی آه *

* قول کات بسته خود * یعنی خواهی شایسته بزرگب مقابوب * قول دل با سبب نهادن
آه * ای بندای خود و منوج شدن ضرور اما ندیر خود را بر حفظ طاهری امور ات
 خود از آن هیچ شرم * قول منابش نباید * لفظ منابش در متن شود مطبوعه غلط طبع
 شده بجای آن یابش که به معنی دعای یا تفرع است ارقام باید نمود فقط

* تشریح نامه که در باب الخبر تحریر یافته بر آید *

باید دانست که این نامه در جواب نامه است که ابوالخیر در باب اطلاع ظهور نسبی خود که به
از غم ناله است افضل و فوق است نوشته بود * بابا * که ترجمه و تنظیم است
و نیز معلی بر روی قوله به پیش و خروش آه * ای اظهار اندوه و شادی این همه
از نادانی انسان است زیرا که انسان را که این علم یکی و بدی خود حاصل می شود در حقیقت
هیچ است و اگر چشم معنی بین در یابد بداند که همه امورات قضا و قدر و بهر خاص است هیچ
امری لا یق اند و نیست * قوله جای سباس گذاری خوشحالی آه * و در میان لفظ گذاری
و خوشحالی و اوج طعنه و در متن سخن مطبوعه فرو گزاشته شده باید نوشت ای جای سباس گذاری
و خوشحالی ناشکری و اندوه که از انسان ظاهری شود از ذیت عظیم و اندوه سخت است
* نیمه * نام جائی است فقط

* تشریح نامه که بشیخ ابوالخیر تحریر یافته بر آید *

* قوله که جمیع برگزیده های الهی آه * یعنی زیرا که جمیع انبیاء و اولیاء که درجه قبول و شیده اند این
مرتبه انوار از جهت آنکه خواش تقبل و غضب نامتقبل بوده است * قوله لازم داده آه *
اصل و اندوه که و غیر هما غضب است * قوله مشورت بر نیاید * در این قول حرف به
در متن سخن مطبوعه غلط طبع شده بجای آن باید نوشت * قوله از جا زد * ای متروک شود و نقطه

* تشریح نامه که بقاسم بیک تبریزی نگارش یافته خاطر آید *

باید دانست که این خطوقتی تحریر یافته که قسم یک همراهش مراده جمل و دکن و گجرات
رفته بود * قوله چنین بزرگی * این اشاره بطرف ذات شاه مراده است * قوله
و مانند * در این قول حرف را در متن سخن مطبوعه زاید طبع شده حرف نامه باید نوشت
* قوله و در بار * این جا مراد از دربار در مراده است * قوله برضی رسانید *
ای برضی شاه مراده رسانید * قوله مروض داده * یعنی در نگاه و الای بندگان شاه

مردن دارد • ساله سدر کردن • ساله فیصله کردن • قول هر یک صاحب دایم *
 بادشاه جو و کسی را نمی دانیم * قول پیاپی داده باشد • ای پادشاه براده می داده
 • بشلان * دستار جوان سلاطین و اعیان نیز به معنی طعام • بکه جوانان • نواج امان
 • قول راه کنی باشد آه • یعنی قدرت سنی گفتن در جمله شاه براده باشد * قول اگر
 خوش آمد • یعنی اگر پسند خاطر شاه براده آید • قول بعضی سخنان می شود آه * ای ظم و بی
 انتظامی در بارش براده می شوم فقط

* قشربچ نهاده که بقاسم بدست نیر بزرگ بچور بر یافته اند آه *
 * قول اگر ناملایی که نهانه از آن آه * یعنی اگر اختلاف طبع که زمانه از این بسیار دارد و بخواه
 حوصلگی و هم به انستین قاصد مقتضی آن حد از افور اجاره پذیرد شود در نگانی و شوار ناش
 و زیست محال پس ازین جمله قائل تر خوب بطرف صروش گیتی می کند • سبب روح •
 کنایه از مردم خندان و بی تکلف * قول در خست فرموده اند * درین قول قائل فرموده اند
 ذات پادشاه است * قول توجاهات و ایی ایشان * ای توجاهات شاه براده • قول
 که ابدالی و دلالی آه * درین قول حسن کجاست در متن است مطبوعه غلط طبع شده بجای
 آن و او عطف باید نوشت و ابدال و دلالان نیز در لفظ این جایز رگی و خوبی است که معنی
 گویند هفت تن اند و بعضی چهل تن و مراد از آن هر دو لفظ این جایز رگی و خوبی است که معنی
 لازمی آن هر دو لفظ است فقط

* قشربچ نهاده که بقاسم بدست نیر بزرگ بچور بر یافته اند آه *
 این نادر در جواب نامه است که قاسم خان شهنش شکایت پادشاه و از آید ترک چاکری
 خود نوشته بود * قول بی سبب خدای * ای بی آینه قبل پیدا ایش خود در عالم عدم از ما
 بیست خدمت حق تعالی به ظهور پیوند و ما را بجا بیت و عطای وجود و عمره ضربه داشته * قول
 بحمت است ای حق و جل آه * یعنی اگر چه فرستادن ما را و قصد بیان را انسان مناسب بود

و نامدادار عالم آرا بحجت حکمت خفی که عبارت از احتمال ظهور دوستی حقیقی از بنا کو
 ظاهری است و بحجت حکمت جلی که عبارت از انتظام احوال علایق بسبب عدم علم بر
 دوستی و دشمنی است میان همسکان شایع و دستور ساخته * قول بایه اعتبار
 شان از مدارا گزیده است یعنی بایه اعتبارشان از خاطر داری ظاهری که با فکران بر
معتد مرعی می شود در گذر گزیده است * قول اصلی ندارد * یعنی این درویش شما اصلی و حقیقی
 ندارد زیرا که سبب این درویشی صرف بیداشتن رغبت و دل شما از طرط و بی نعت خویش
 که عقلا و عرفا مومن و زنت است پس این درویشی را درویشی نباید خواند بلکه
 خیال حیثانی تغییر توان نمود * قول در مرتبه ظهور خواهد آمد * یعنی در جای بلند و قدرو
 منزلت ظهور خواهد آمد * کار فرمان بلا اعلی * ملائک * همسکان * نام شهر است * هذیه *
 کشتی از طرف خدا * واقع * خواب * قول راجع آمد * ای گران و غالب آمد
 * نعت مقدسی * نعتی که دیگری برسد * نعت لازم * نعتی که صورت بذات شخص قائم
ماند و تا دیگری فایز نگردد * قول اظهار رضامندی آمده * یعنی اظهار رضامندی از طرف شما
 نوشتند * قول که این کار را با انجام رسانند * ای این مهم جنگ که در پیش است
 با انجام رسانند * خوشاب * نام قصبه است که از مصافات لاهور است * نکوت *
 این لفظ در متن نحو مطبوعه طبع شده جای آن دکمه که نام مقامی است باید
 نوشت * خواجگی * نام برادر قاسم خان است * حفظ الغیب * رعایت چیزی
 در پس و غیبت * الباقی بالبحر * انجام شما بحیر با وقیظ

* تشریح نامه که بعمد و خوابین بلند مکان صادق خان نصریو یافته همواره آمده *

این نامه است منظوم بر اندرز و تحریص و ترغیب صادق خان صاحب ایالات و اتفاق و غنیمت
 خان شاد را به همراه شاهزاده طرط و کنی جهت النایم و انتظام حال شکسته مردمان آنجا
 رفته به و نگارش پذیرفته * معتشور * برای بخت * قولانی خواهد کرد * دش آمده * ای می

خوام که بروز قیامت در آن طرز و روش منافقان برانگیخته شوم * قول سعاد
 یار * این قول در متن نسخ خطی غلط طبع شده بجای آن یار محمد که نام پسر خان مهری
 الیه است باید نوشت * قول چهارم ذاتی شما * یعنی حسن انعام و بدبیر شما * قول
 بنایت گرامی است * ای بسیار نازک است * قول این نورانی * مراد از آن
 این جاش هزار دکان است * مراتب کونی و الهی * مراتب کسبی و دینی کسبی
 آنست که به مشقت و محنت حاصل شود و دینی آنکه ایزد تعالی عطا فرماید و وفضل جود
 را در آن و فضل نباشد * حضرت صاحب الزمانی * مراد از این اکبر پادشاه
 * قول اما عالم بشریت باقی است آه * یعنی هر چند شاهزاده خود عاقل و زیرک است
 محتاج مشورت دیگری نیست اما از آنجا که عالم بشریت که عبارت از سهو و غفلت است
 و در ذات شاهزاده موجود و باقی است لهذا انبار صفت وجود مثل شما دانی در غایت
 شاهزاده ضروریست * قول خود را معاف داشته ام * یعنی خود را در خبر خواهی
 شاهزادگان میزد و زند داشته ام * قول و ابدا آه * ای از آنجا که صرف ترقی و ارج
 دولت پادشاه مرا مطلوب است و بدون خود و در تعلی و نیاوی تا حیات پادشاه
 بدل اخلاص منزل خود قرار داده ام بنابر آن در فرستادن عرایض شاهزاده نیز داخته ام
 که مبادا در صورت ارسال عرائض بسوی شاهزاده بخاطر کسی رسد که بطاعت آن اندیشی مرا
 خیال این معنی که بعد مرگ پادشاه در عهد دولت شاهزاده هم بر عهد خود برقرار مانم در
 ابلاغ عرائض خدمت شاهزادگان باعث شده است * قول اگر تقدیر مهلت آه * یعنی
 اگر چند روز بعد فوت پادشاه خود زنده مانم خدا خواسته باز در لباس تعلی و نیاوی باشم یعنی
 تو احسم ماند و اگر او عاقلند قبل لفظ اگر در متن نوشته شود ظاهر اساسی بنظمی آید * قول
 خصوصاً که بهین آه * یعنی خصوص و قبیله خود شاهزاده به برادر برگزیده من بدستو کی نموده
 و بارگاه شاهی بر خلاف آن نوشته باشند درین صورت بطریق اولی در عهد شاهزاده ترک

ترک تپس مرا لازم و واجب خواهد شد * قولہ کرشمہ . این جابہ معنی فرض کردم است * قولہ
از جامہ دہ * یعنی ما خوش شوہ * قولہ الحمد لله کہ خیر خواہی آہ * ای شکر خدا کہ القنات
 شاہ زادہ سبب و علت خیر خواہی منی بود کہ این وقت بجهت زوال القنات شاہ زادہ
 آن سم زوال می پذیرفت * قولہ روانہ می کردہ آہ * یعنی پادشاہ نزو شاہ زادہ
 قاصد روانہ می کردہ * قولہ شرف حضور داشتہ * یعنی خدمت پادشاہ حاضر بودہ * جرہ *
 نریز باز * قلاس * محاذ بحر است کہ دم اودا بر کعبہ اسبان و سدای علم بندہ * قولہ
 چون حکم بود آہ * این قول مستخرج در حدیث جناب شاہ زادہ نوشتہ می خواہد کہ کثرت ہزہ را
 غریب دہد و رفع جناب نماید پس می نویسد کہ چون حکم پادشاہ شدہ بود کہ وقت
 ارسال تحف برای شاہ زادہ تفصیل آن تحف بعرض مقدم بادشاہ رسانیدہ فرستم
 بنامہ ان حسب حکم تفصیل آن عرض کردم و ہنگام پیش کردن تحف آنچہ مرا خیال فرستادن چند جزا
 شدہ بود متبول خاطر پادشاہ متفاد و از ان جزا ہرعت باز و جرہ و قلاس حوالہ قاصد نمودہ
 بس قصور من درین چیست فقط

۶۰
 ✽ تشریح نامہ کہ بعد از خواندن صادق خان ارقام ہا دفعہ ایرواد توانا نامہ ✽

* قولہ شاہ خاص معنی آہ * یعنی محبت و تعلق خاص الہی بجهت ملائکہ شہوی مولانا و ہم مرا
 سرگرم داشت * قولہ کہ گرامی نازہ * درین قول کات مناجات است کہ معنی یکایک
 و ناگمان است * قولہ اگر مرا از باطن آہ * یعنی نازہ شما اگر چہ مرا از تعلق خاص کہ با جان آخرین
 بود با من و دنیاوی متوجہ ساخت لیکن در اطمینان من حسنی و خلی راہ نیافت بلکہ حضرت
 ظاہری نیزہ و داد و ظاہر من کہ غمناک بود ہر یک باطن من کہ شادان و خرم است
 گشت * قولہ یاد را بہتر ازین آہ * ای شما را بہتر ازین کہ ملائکہ اخلاق ناصری نمودہ
 اوقات را صرف بر شہ ظاہری کہ عبادت از توانگری است ضایع نمزداید می خواہم و ازین
 قول ترغیت بطرف ملائکہ اخلاق ناصری است و لفظ اوقات دو معنی مستطوعہ

فرودگذاشت شده باید نوشت * تو را این است * اسب اسلام یار * نباید دانست که
 صادق خان در خط شخصی سلام شیخ نوشته بود پیش در جواب آن این اندرز نوشت فقط
 * مستخرج نامه که به حضرت بیگ دیوانه ملقب به آصف خان تحریر یافته صدادت آید *

باید دانست که موله خان موصوف قزوین است یکی از پسران آقا ملاقره یعنی بوده است
 دلافت نسائی و نیز از بانی شهرت و است و از بهادری و دلیری هم حالی بود و قبکه
 بنده وستان نازل گردید طالع با و سواران در دولت عرش آشتیانی رسانیده بشمول
 رافت خاقانی مرتبه بخشی گری و دیوانی سرفرازی می یافته در سه نصد و هشتاد و یک مقامی
 که سرکشان و سرداران کجرات سرشورش و فساد بر آورده میرزا کو که را در احمد آباد محاصره
 می کند و با او نامه قتل و جدال می افزونند در آن محاصره از وظایف پست و به طوری
 می رسد و در جنگ فی آن خطاب آمنت خان عزت و افتخار می آید و در دو مقام کجرات و در
 سه نصد و هشتاد و نه شهید بزرگوار خود را به افغان مرگ می رساند و یک پسر مصطفی میرزا
 نورالدین یادگار می گذارد و فقط * و محسنی است که این نامه وقتی تحریر یافته که خان مشارالیه
بظرف کجرات و غیره جهت انتظام و انصرام محلات مرجعه آنجا فرستاده شده و دوازده ایجا شکایت
امیری که همراه او بود اقامت ساخته * تو که می یاب ایشان است آه * یعنی از آنجا که
 درین شکایت می یاب شما است بنا بر آن ایامی در باب ممانعت چنین فعل زشت
 و اشرار و بر باره نه غیب نظر اتحاد و وقایع آن شخص نموده بودم * تو که بدین کار خطا کنده *
 ای بان شخص کار خطا کنده * تو که شرح آن را آه * ای تفصیل و بیان آن نصائح نمی کند
مردم دلاور * مردمان کم عقل و نادان * تو که درین کار تحصیل آه * بنی درین
 اظهار خیرخواهی تحصیل دوستی و دلسازی شما منتهی و نیز نام یک که پای بند بادامان
 است خاطر مرا برین بهیودی شما باعث شده * تو که وضع منتهی و جلب شمنی آه * یعنی و نیز ازین
 خیرخواهی نادان بار احسان بر گردان نشاد کشیدن منتهی خود گرد خطر من نمی گردد * تو که

* قول بلکه ادای شکر آه * اعی بلکه ازین خیر خواهی ملازمان بادشاه گوی کم ادای شکر نعمت
 ملازمت پادشاه را نوعی وادگی انتقام می بخشم * قول همیشه بهار * بعد لفظ بهار لفظ تسلیم در مسکن
 نسخ مطبوعه خود گذشت شده باید نوشت * قول از توجهش باشد آه * ای از خردانی
 توجه پادشاه خود که به نسبت من هست چگونه که در بیان نمی آید یعنی مرا به یقین نزدیک است
 که به مشایده این مقدمه سعادت که عبارت از تشریفه بری شاهزاده بطرف کمال جهت
 نمودن مصالحه میان مردمان کمال و گنجرات و جرده است مشرف کردم * قول که جر خیر
 غالب آه * این همه صفت صلاح کل است یعنی همان صلح کل جر خیر غالب بوجود می آید * قول
 بخاطرش * و درین قول شبنم ضمیر راجع بطرفش است * قول چگونه
 کرده باشد * یعنی بوجه احسنی کرده باشم * رابطه رسمی * ارسال خط و کتابت با هم دیگر
 * رابطه معنوی آه * یعنی خیر خواهی علیحده که موقوف بر یک ذاتی من است همیشه قوی بود
 * قول بعد راندیش آه * ای اندکی اندیش * قول شمار میرزایان است * ای خلعت
 نازک خزان است * قول بر طرف شود * یعنی همان نازک مزاجی و میرزایت تمام موقوف
 شود * قول محقق آن شکر آه * یعنی طالب عالی مثل آن شکر که در اینجا هست گردانده و شمارا
 درین جاذب کند * قول بسیار میراشد * ای خدمت و کار شمار بسیار مقبول شد * بگش
 بر وزن رخش نام ولایتی است از ماوراءالنهر * قول فرمانی که شاه بیک * یعنی حکم پادشاه
 جهت نوشتن فرمانی که بنام شاه یک التماس کرده بود به میر شرف حد در یافت فقط

۶۹
 * تشریح نامه که به آصف خان تحریر یافته در قصایک آه *

این نامه بعد فوت یکی از عزیزان آصف خان در تقریب تحریر یافته * قول و در آن
 به مقدمات آه * ای در میان ناستودگی بی صبری بطرف مقدمات حقیقی و مثلی التماس در
 * قول بر کمر راست * یک حرف وادری قول در متن نسخ مطبوعه زیاد طبع شده حرف
 مکرر باید نوشت و این قول بخراسان یعنی در قصایای مصابت مکرر بر یکی صبر و صبره

و غیره گفتن بر مکر و بسیار زور گوینده است پس مناسب که دوستان در و نوح چنین
 حادث لب را آتش نای سکوت کند و بظهور داری نبرد ازند * قوله که با آنکه خود را آگاه
 درین قول کاف علت است یعنی سائر تسلی خواهی خواستم زیرا که با وجود آنکه خود را بزرگ و در
 رسوم بای بدان مسم و عادت خود آوردن است قباحست و دیگر آنکه خود را با رتکاب فعل
 عیث و پیوده هم منسوب کردن است * قوله الله تعالی بسر کون و ایجاد رساناوه یعنی
 الله شمار بطرف دریافت ایشائی و ناپایداری دنیا و بسوی ثبات و تنای حق رسانا فقط
 * بشریح نامه نه به پیرین بیست حادثه دهد و بعد از این در تعالی آه *

باید دانست که انگامیکه اکثر رعایا و ساکنان بلاد بندر دکن و غیره با از جاده اطاعت
 اکبری انحراف و رزیده بود و دشوار شده بود که فوج شاه جبهه تیرد توخ
 آنها با نظر من روانه شده بود این نامه در باب هدایت و ارشاد سرکشان و باغبان سابق
 الذکر اقام یافته * بیدر * ظاهرا * این نسبت در متن نسخ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن بندر که
 بمعنی کاره دریا است باید نوشت * سر باز بنزد * یعنی انحراف و روگردانی می نمایند
 * قوله یکی آنکه آه * یعنی حضرت بادشاه فرموده که ما را یکی کار آنکه از اینجا که نظام الملک حاکم دکن
 خود بملت شامت بخت انحراف از فرمان شاه می و رزیده در گوناگون ملافا داده است و دیگر
 و بنا واران و حاکمان را با وجود شاهده خرابی و تناهی او چه شامت و بد بختی پیش آمده که
 از جاده اطاعت مار و گردانی می کنند و پناه بدرگاه علوفت اکتشاه می آورند لهذا همان بهتر که
 ما دولت اولای برای فهمیدن و بناداران دیگر بطرف دکن و غیره رویم * قوله دیگر
 سبب یاد میائی آه * ای دیگر آنست که بسبب غفلت و دشواری شاهزاده و همراهان
 او که ازین طایفه ای اتظام آنجا فرستاده شده اند مار ضامندی و بنا و است اعیان آسناک
 از درگاه مقدس بسج میایون رسیده بود پس با و شاه بر پی فقر و بهر درستی آنها از طرف
 بنجاب این طرف روانی افزوده شد * قوله انجمن را از گوئی تازه س خد آه * ای

ای بادشاه در باب تنبیه و تادیب امرایان آنظرت صلاح و مشورت نازد با بنده
و آنوقت بنده خدمت بادشاه عرض کردم که اینجاست و در آن روزی آنحضرت و بنهادت
بوده زیرا که آواز دولت و اقتبال بادشاهی آنکه لم را فرو گرفته است کسی را عاقله
مقتادست ننماید * آز تقارو * حرص و طمع * تو له یکن چون میان آه * ای چون
در میان شکر بادشاهی سینه آنصوب بسبب افزونی حرص و طمع شقاقی پیدا آمد لذا مردم
رعایای آنظرت از دادن نذر محصول و سنت کوتاه گردانیده اند * تو له بر آینه یابیش
و نیاز آه * یعنی در صورت رفتن یکی از بندگان شاهی بر آینه الحاحت و تابنده اری مردم
و عیای آنجای پدید ظهور خواهد گرفت * تو له یابلا زست آه * یعنی شاهزاده را یابلا زست
بادشاه فرستد یا اورا راه راست آرد * تو له برن بجانب آه * ای جانب من منقوض بود
* تو له آن پیش آه * یعنی وقت شاهزاده پیش آمد * مهم حسین * مراد از آن
اینجاد رستی مردمان دکن و غیره * ویر باز * مدت درازتر کسب مقلوبه باز به معنی مدت
و دیر به معنی دراز * تو له هنگام ظهور آست * ای هنگام ظهور بندگان برخوایی است * تو له
آنچه به بدت نوشته بودند آه * ای آنچه شما در باب اظهار اعلان و عقیدت درگاه بادشاه
به بدت نوشته بودند به راه مطالعه در آوردیم و حاضر من از آن خیلی خوش شوق هستم آنکه
معلوم کردم که هنوز زبان سعادت باقیست و چشم حاکمیت من شما کشاوه است حال
شایسته آنکه روانگی بسر خود را بر هر آبی و انتقاد روانگی دیگر امیران موقوف نداشته
با عرض داشت خود در گاه روانسا زد * تو له آن نسبت را جواب آه * یعنی جواب
عرض داشت شما حاصل کنم * تو له درین صورت آه * ای در صورت رسیدن بسر
شما عرض داشت شما به شاهزاده از بنیاد گرفته در وقت حیات خود با شما در داده بطای
امن و امان و بجای ملک و مقصود آنحضرت شما قول و قرار داده باشند ظهور خواهد آمد فقط
ای

* تشریح نامه آنکه بقطب الملك حاکم کول کننده ارتقا یافته دو ربیشی آه *

باید دانست که این نامه ایست مشتمل بر اظهار صلاح و صلاح قطب الملک که بعد انتقال شایده
 در جواب آنست که قطب الملک بدو گاه و الاار سال و اشته بود صورت نگارش
 بنابر آن • تولد موید آن افتاده • ای قوت دهنده همان یکجستی و دوستی افتاد • تولد در مرتبه
شناسی آه • ای در مرتبه شناسی خلاق و خالق گزار • تولد جائیکه در پاسانی آه • و درین
قول لفظ جائی و در متن نسخ مضمون عزا بد طبع شده و گات علت است و درین قول بینی دلیل
 بر عطای افزونی دولت و اقبال پادشاه • تولد که در پاسانی زمان کار که از فرزند آن آه •
 هست و بعد لفظ کار گات در متن نسخ مضمون عزا بد طبع شده باید نوشت • شماره •
حساب • تولد ساله مظفر حسین میرزا آه • یعنی پادشاه فرمودند که از آنجا که مظفر حسین میرزا
 و غیره حاکمان زمان سابق دکن را بعد ظهور شکست آنها بعلت اختیار اطاعت و اختیار بحال
 خود داشتیم این منی دلیلی است کافی برین منی که ما را صرف اطاعت مردمان منظور است
 و نظربحال و مملکت کسی نیست • فیروزی جو داده • ای جو فیروزی در وادان طرف
 فرساده ملک از قبضه بران الملک بر آورده شد • تولد امروز نسبت بدگی تو آه •
 بینی پادشاه بمن فرمودند که امروز نسبت بدگی و استمال و اطاعت تو مشهور شد • بنی طینی
 و حی کراری تو نیز همه کسری دادند ترا بطرف دکن باید رفت و دریافت حال هر کس باید
 نمود و با اظهار اقبال و تمجید حسن صانع کی ما در دل و جلد داران حاکمان دکن را بطرف اطاعت
 و بندگی مایل و راجب باید ساخت و این بیان امر نخستین است • تولد چون بهوشی و سر
کردن شکر جمع نکردم • اعنی کار گران قضا و قدر خفایت و بهوشی و سرداری و پادشاهی
 را یکجا جمع نکردم اند جائیکه یکی خواهد بود دیگری نخواهد بود • تولد بی تاخیر نامه و پیغام •
 اعنی بدون اطلاع بدو گاه پادشاه • تولد این مهم را آه • ای مهم روانگی شاه زاده و ا
 بطوریکه مناسب روزگار و موافق وقت باشد بانجام رساند • تولد خاطر را از آن
فرام آوردم • اعنی از غم و الم جاویده شاه زاده خاطر را جمع کنه و مایل به میرشد • تولد

* قوله شمه ده است آه * ابا الفضل به گفت المک فی نویسه که از اینجا که اخلاص شما میزد
شمرده ام لهذا پسندیده است که گفتار شما موافق کردار شما آید * قوله درین منامه آه *
ای در منامه مذوست ملک دیگران * تو که شناسا دل * در لفظ دل به من نسخ مطبوعه
بای و خدمت فرو گزاشته شده باید نوشت * قوله که همه بیکان عاقبت آه * کاف درین
قولی معنی بلکه است و بعد لفظ عاقبت لفظ بین در من نسخ مطبوعه فرو گزاشته شده باید نوشت فقط
تشریح نامه که به راجی علی خان بعد بر یادیه جلا قل آه *

این نامه جهت ایام و ارتباط و راجی علی خان عزیز یادیه * بیکان * جمع منکی بیکر کنده
* آرا نیک * جمع آری بیکر * بیکان آرا نیک قدس * ملائک و انبیا * فو حات * جمع
فوج بوی خوش * بیکان سلاسل انس * و قان و ساکنان * دایم منور قانامه کرم
و انسانی * همیشه آن خلاصه خاندان احاطه کرده شده به بزرگی و برتر بهاداد * آره * جمع
زمام * مجانب * جمع بحب است * آغه * جمع حای * مجانب * جمع جبر است
دو پیش کشنه * ذرائع * جمع ذریعه و سبیل * او ناده * جمع وید سنج * اشتراک *
آب زش و پیوند * اکده او * که و دست * مظلله * تار بیکه * تو که چون انعام
بخش انفس و آفاق آه * این قول بذکر تمهید مقدمات دوستی که همان مقدمات از قول
از اینجا که حسن اخلاص ایشان و صبر ناست می شود آورده یعنی و تیکه ایز و تنای می خواهد
که یز تیکه و سائل را قنیت و ایستادگان نام باشد از عدم بود آرد و آنوقت اولاد
چیزی چند که هرگز در ظهور ایستاد و غیره بود که و موید تواند بود و از نهان عالم متعبد ده
نمود ظاهر می سازد پس با فضل که ایزد تنالی را قنیت جمهور انعام و ایستاد
میان خدای منعم و استعد لهذا حکمت از انی اخلاص شمار که باین خاندان از قدیم در کمال
استوار می بود و باعث ظهور گردید * بر سوخت * نام و کلیل راجی علی خان فقط
تشریح نامه که به راجی علی خان بعد بر یادیه جلا قل آه *

باید دانست که این نامه برای تالیف راجی علی خان متضمن اظهار مسرت و محبت بسبب
ظهور الطاعت خان مذکور بحریر یافته . قول ما نزم خدمات شایسته شاه * و این
قول مراد از خدمات ملاقات شاهراوده است * قول از بار تمهیدات برآمده آه *
ای از بار امور اینکه در خود گرفته بودم فارغ شدم . قول چه از رنگزار آه * ازین جا
بیان وجه مسرت است * گفت * پناه . قول اشرف برادران * مراد از ان
این جانیضی است . دواعی * جمع داعی خواہش * قول یک دکن آه * یعنی یک
دکن بی تکلیف جانداری و احدی بواسطت شکایتش * قول تاملی رب ما و ماکی *
این قول در متن نسخ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن تار سبب ماکی و ماکی باید نوشت * جز *
توبه * مخاوف * جمع مخوف جای خوف قتل

✽ نشریح نامه که بدقلج خان لکارتش یافته آید ✽

باید دانست که خان مذکور باصحن بدو خدمت سلاطین چنانستی داشت علی الخصوص بد
بزرگوارش خدمت حسین میرزائی مرتبه فخره داشت و خان مشارالیه بحضور عرش آستانبانی
بخصوصیت منزلت و قرب مخصوص بوده است و پس از خدمت حفاظت قلع آهنی بنیاد که
متصل دریای شور است و نهایت مستحکم و بعد از ظهور ایهام عمارت اطراف گجرات
در سال بیست و پنجم بعد قتل شاه منصور دیوان ایهام کار و وزارت صر فزائی کرد و
در بعد و بیست و شش گجرات از دگر دای شایسته و تدبیر دای بایسته به منته ظهور
در می آید و در سال چهل و دوم سه هزار و پنجاه تالیقی شاهراوده سلطان و انبال
که وخت او بمرگ منگیت همین شاهراوده نازان بود و مورد شاه به منصب چهار هزار
و پانصدی صر فزائی یافته باقطع صوبه اک آباد نصرت می یابد غرض که باور به صوبه داری
دای گجرات و لاهور و غیره صر فزائی بوده به محلات قیام داشت و اصلاح و انضام نیز تمام در جملت
او بوده است و بسیار مرد فاضل و متمدن و محنت کامل و شاعری بدلی بوده چنانچه الفی شخص

تخصی می کرد و هر گز طبعی به عالم بقای پشیمان و دود طفت الرشد یکی میرزا ابوالحسن آمد و دیگر میرزا
 جین هیچ که در عصر عرش آشتیانی برانستب معده صبر فراز بوده می گزارد و باید دانست که این نامه
 مشیخ در اظهار وجه هر است و نیم در اطلاع اسباب عدم مرانستت مع اطباء صفائی
 دوستی و محبت بی غش خود غریب نموده * تولا آنجا که نم آید * یعنی اگر بطوط محبت صادق
 خود شوق و محبت خود نویسم سر او را است زیرا که حسب حقیقت و واقعی نوشته باشم
 نه از داده و دود و گداز * تولا اگر کنی رسم و عادت آید * غایب این عبارت که در من
 نه از داده می و اند نوشته شود غایب است بنظری آید * تولا امری دیگر * مراد از امر دیگر غایب
 و امی و غیره * تولا است * آراسگی * تولا دوست کنی هم چون آید * ای
 چون تو دوست کنی و اگر اصل کرد دل تو گاهی هم نمی گزارد و دوست می دارم و اگر نه دارم
 بکنم زیرا که اگر اخلاقی نیست * تولا * جمع غاشب بوده * تولا و اگر بواسطه خواشی
 بشریت * یعنی اگر بواسطه طلب بشریب که اقصای آن غفلت است شاید حقیقت محبت
 من نرسیده باشد چون علت محبت که یک ذاتی من است ثابت و متحقق است هر آینه فتوی
 ازین غفلت شاد و مبنای محبت من نمی رسد زیرا که مراد مهربانی و عدم مهربانی شما نظری نیست فقط
 * تشریح نامه که به نوین نزلت میرزا ابوسف خان ارقام یافته بعد آید

باید دانست که میرزا از سادات گرام صحیح النسب مشهور است و در جناب عرش
 آشتیانی موجب ترقی و بزرگ عزتی و درستی بهم می رساند و سال سی ام از جلوس به منصب
 و وزارت و بانصدی موز و ممتاز می گرد و دوسر کردگی و بیکه بفرقت کشید و دانه می شود موز
 ش و حلال مشیخ ابوالفضل می گردد و ده انجاء به میرصواب و خمر و دانه بیش از قاضی علی
 خان حاکم کشمیر گرفتار شده و بقی می رسد چنانچه پادشاه بر زبان مبارک گدازد و این بیت
 ارشاد فرمود (بیت) کلاه خسروی و تاج شاهی بهر کل کی رسد حاشا و کلاه به به از ان

پسر او که یات ه د عوی متا و ست که ده بود و بداد البواری شهادت و در محاربات دکن و
 گجرات و در محاصره و کتایش اندک بر نسبت دیگران زیاد تر جاشتی و تر و دیرزای
 موصوفت ظهور می رسد و اکثر ملک شیخ و خانان می رود و در حال پور بدردنیل طایر جانش
 با مشایه تحت پر وازجی نماید از پسران او یکی میرزا صفت شکن که بسیار مرد جری بوده
 است و دیگری مهرزاد افلاطون که با برادره به کوه می ماند و در آخر حکومت بهشت آباد سنگد
 یافته فوت نمود و ده اند باید دانست که این نادر در سنار شکن و دسیتی و اسد بای دریانت
 حقیقت بود و با شش پادشاه از مقام کشمیر تحریر یافته * مجازی * این لفظ جرت برای می
 در متن نسو مبلو عه غلط طبع شده جرت رای مهله که معنی روانی است باید نوشت * قول
 درم ابراهیم نظام شاعر صوری آه * ای و رده ایبر و دسی بود است و نیا و عقید جرت
 و وسیله قوی باشند * روز بهان دولت * صاحبان اقبال * قول از بد و ظرت
 آه * یعنی همان زمین از ایندای پیدایش خود کل قحط مردان و جان مردان است
 * دوستان فدوی * دوستان جان نثار * قول که کار کردی کار آمدنی دانش آموزی *
 این هر سه لفظ و ایای مجول باید خواند و در لفظ آموزی اگر بای حرفت زاحمت والی
 مهله نوشته شو داعی دانش آموزی که به معنی غافل کامل است مناسب می نماید
 * بر بیت * قاعده و دستور * تأمین * تابع و پس رنده * باشی * سردار
 * قول بریت و الا درگاه آه * یعنی از آنجا که دستور در درگاه پادشاه نداشت که پادشاه
 ترقی ملازمان براتب در به به می فرماند و زیادتی منصب و اصافه جایگزین ملازمان متوض
 با اختیار سردار آن ملازمان می شود برای آنکه یک حکم هم دل سده و آن هم دل ملازمان
 شادان شود پس سبب همین دستور زیادتی منصب و اصافه جایگزین ملازمان است
 که تابع ناست صلاح و اسسواب شایسته است * قول امید که نه محض که روانی آه *
 یعنی امید که هر چه قدر که الی شایسته زیادتی منصب و اصافه جایگزین ملایم شود

ظهور دهد تکلیف در صورتیکه مراعات خاطر دوستان دیگر نیز که عزیزترین است در زیادت
منصب و اضافۀ جایگزین مکرم و مکرم آن لحاظ باشد در آن صورت بطریق اولی هر دو امر
که کور جاوه ظهور دهد * بی سرودی * پریشانی و درد * قول بر حسب وعده خود * یعنی احوال
بادش که نوشته اند بسبب اختصار آن معلوم می شود که با کمال پریشانی و نشت نوشته
اند لهذا آینده به تعلیل نوشته خواهند فرستاد * قول که اگر ایشان را در کشمیر آه * یعنی اگر
خواجہ خان را در کشمیر نمی دیدم با وجود آنکه کشمیر در لطافت و نزاهت و محاسن
و غرائب ضرب المثال نظار یکسان است در کشمیر هیچ نمی دیدم * قول خاطر دوستان را
یعنی خاطر مراد در فکر مصرت و خوش سرانجامی خواجه که به بنایت شروع و انداخته

✽ نشر دین نامۀ آنکه به شیاعت شاه جلالی بیگت در دیافند شاه ✽ بحیثیت آه ✽

باید دانست که مولد میرزا بدخشان است و او به نیک ذاتی و ستوده صفاتی موصوف
است زیرا که به هند فروکش می کرد و به توانا خلاص و خلوص بی ریاییش در آینه ضمیر عرش
آشپانی جاوه میبید شاه همان وقت او را بطلب اکبر شاهی عزت می بخشید و اکثر در
بدال و مبارک بهادری و پردانی او به معرض نمود میرسد و در بساق و کی بمدد شاهزاده
سلطان مراد بن میبید و در آن مهم دلیری از حد بیرون و مردانگی از حساب افزون
نظهور می رساند و در سال پنجم قمری ۹۵۰ که از مصافقات و دولت آباد است
و در اخبارین سال قمری ۹۵۰ که دولت آباد میس که به میرزای موصوف مفتوح می گردد و
در سال پنجم و ششم عرش آشپانی در عوض حسن خدمات او را بخت علم و شاره بلند
آوازه می گرداند بهر سرب و خانانان بطرف دکن او را روانه می سازند و در حجر جنت
مکانی به منصب چهار هزار ری سرفرازی یافته هر کاب جنت مکانی به دار النجف اجمیر میرسد و
در انبار وزی تاریخ دوم ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج هجری بزیادت مقبره
مقدمه معین می رود و گور شاهزاده خان کوه را در آن محوطه دیده و ده آخرش می گیرد و

می گوید که این دوست قدیمی ما بود و این حرف بر زبان آوردن همان و جان بحق تسلیم کردن همان با فضلا و صلح صحبت داشتنی و شرم گفنی فقط باید دانست که این نامر است متضمن نصایح و التیام و رجاء است که نیز زای موصوف و ران اظهار رنج و ناخوشی خود کرده بود * قوله بعد را شفق خاطر آه * یعنی اندکی رنجش خاطرش را میبرد * قوله بلکه درین هنگام آه ای بلکه در هنگام عدم رواج نقد اخلاص مخلصان حقیقی بیشتر مسرت دارند زیرا که درین صورت جوهری بهای اخلاص ایشان بریزه مقابل که عوارض از متاع و اعتبار است دنیا و دست فروخته نمی شود * قوله ازین گروه آه * یعنی از گروه مخلصان حقیقی * قوله اعتبار را از قسم اتفاقات آه * ای اعتبار و حست این دنیا از قسم اتفاقات است نه از قسم استحقاق بلکه مستحق عدم اعتبار است و لفظ است که بعد لفظ استحقاق واقع است متعلق قوله آمد و شد قوافل اخلاص است یعنی از ان مدت که آمد و شد قوافل اخلاص درین دنیا است آسیبی که این صاحبان اخلاص را رسیده آه * قوله در دام طبیعت آه * ای مخلصان در دام طبیعت که همان طبیعت طالب جاه فانی است و بسبب عجز هوا و حرص نفس و آلودگی چشم بینا دار و افتاده در اندیشه فزونی متاع اخلاص بعض اعتبارات و جاه فانی دنیاوی اند * قوله همیشه این متاع نیست آه * یعنی همیشه متاع اخلاص که قیمتی ندارد و به جهت فروخت آن بمقابل اعتبارات ناپایدار دنیوی بجهت رو خوار می باشد * قوله قطع نظر از اخلاص آه * یعنی اگر اعتبار اخلاص بکنیم حرف مناسبت فنی و اندکی ضد اشاعی اگر کسی را ببرد شود و از تقدیم گاه مندی سازد زیرا که آزر دگی در اسودات دنیاوی در حقیقت عجب جوئی و رکار ایز و جهان آفرین است که از عجب پاک و مبر است * قوله در کوه ناهایت آه * ای در آزر دگی و ناشکری که جای گذر طبیعت است فقط

این نامه ایست منقولی بر عذر و مذرت و در باب ارسال و رسیدن و مسائل بخوابان
خان مذکور که مشتمل بر شکایت در باب عدم الجلاخ با محاکمات رسیده بود * پس چنین
* قوله عاظت صاحب خود * مراد از آن عاطفت پادشاه * قوله از که نشانیان
گردانیده باشد * ای نشانیان را از که نشانیان و نادانان گردانیده باشد * خبر
شکایت * من * مرز و خالص چیزی * قوله بلکه چون بحسب سر نوشت آه * ای سبب عدم
ارسال رسائل و رسائل نه وجه مذکوره است بلکه چون از اصحاب عقل و شور و همت
و صرف بخواهش خود ادر اهل و نیاد انباشته ام نه بخوشی و طیب نفس خود و نیز می بینم که رسم
مراسلات در میان اهل خفا که بر زبان شان مدح و دستان و در دل ایشان بعضی و
عادت است آشفته و رواج یافته که گویا مراسلات علاست خفا که گردیده ازین خوف آدمی
که عبادت از صاحب اخلاص است بفرایند دل و هم گنایت مرعی و اشن می تواند نظر بر آن
ناچار خود را از مراسلات باز داشته در خبر خواهی غایب نگذاشت می تمام فقط

* تشریح نامه که به خواجده شمس الدین خافی از قاضی قاضی رحمت آید *

باید دانست که والد خواجده شمس الدین خواجده علاء الدین از امیران شهر خاف بوده است و
خواجده شمس الدین در بارگاه عرش آشنایی بعلت حسن دیانت و امانت فراوان و کار
شناسی بکران دینت و منزلت بیداری کند و کارنامه های بهادری و جلالت او معصوب
مظفرخان در صوبه بهار و شمال تاریخ اکبری واضح می کند علامی شیخ ابوالفضل در حالی خواجده
می نویسد که انصرام مهمات صعب و ناگوار و اهتمام سخت کارهای دشوار که در آن بر کن را
* تیرد و مبارزان را متامل می یافتیم از روی دیرری و طیب نفس بر ذمه است بلند خود می
گرفت و به طور شایان و طرز رسیده به انجام می رسانید انصراف خواجده چندی بدیوانی کامل
سفران شده و رسائل می و نیم چون قیچ خان از فوت قاسم خان با تمام عصبه کامل متعین می گردد
خواجده قلم مقام او دیوان کل گردید و در سال پهل و سوم که در ایات پادشاهی پس از

نکونت چهار ده سال و پنجاب بقصد بدوشش دکن طرف آگره در جنبش می آید
 و یگانه با سلطان خرم در لاهور می ماند بخردازی بیگانه و انتقام خاله آن صوبه و
 ریاست آنجا سپرد خواجگی گردد و در سال چهل و پنجم سنه هزار و هشتاد و هشت هجری در شهر لاهور
 ایام عمرش بسری آید موجدی که خواجہ در کار شفاعی و مردانگی و راست گفتاری و درست
 کرداری عدل و نظیرند است و خود لاولد بود و اقارب و خویشان بسیار داشت فقط بود و آباد
 که این نارسیت مشعر نسلج و اندر ز بعد از ظهور خلعت خواجہ در باب ناکید اجرای امورات
 پادشاهی تحریر یافته * تولا آن بزرگ داشت * یعنی آن احترام افشاس مذکور * تولا
 لیکن در پاس آن چهار چیز آه * ای احترام افشاس در پاس جار چیز با شاق ممکن است
 نصیحت احترام افشاس در رضای ایزدی است و آن حرف افشاس در عالت رانی و
نصیحت گسری است و هم جهان در سه چیز دیگر * تولا این نامهمدگی * یعنی مناقشه
 و مخالفت با مردمان و غفلت و تنادون در کار * تولا بخود و جنگ آه * یعنی خلعت نفس
 اماره خود کرده * تولا از آن خمی سوده * یعنی از اجرای مهمات خلافتی و اظهار صلح
 محل و برداشت ناگوار طبیعت خود که بلا مذکور شده بسیار بسیار جمع کند * تولا که
دشمنان از گزند حساب آرائی آه * یعنی دشمنان عجب شمار می شمارند که در آن تولا
آنطور رساو کرد و * ای همان طور مذکور که در آن دشمنان حرف گیری نتوانند * تولا از
فرزند زبانه آه * ای بخت موافقت زمانه زبانه را بدو و مرئی و شفیق خود را بدو و کار خود
 حواله آن نمایند * تولا او کار بی پایان آه * یعنی من از کار خود فراغت حاصل نگردم ام
 تا کار دیگران چه رسد فقط

۷۹
 * تشریح نامه که بدو از املاک راجه مانسنگ نگارش یافته صاحبان آه *

راجہ مذکور پسر راجہ بکونید اسس که بوزار است بفهم و عقل درست و برجرات
 و شجاعت زاید الوصف میان امراء و اهل دکان مملکت عرش آشیانی موز و میزد و دولت

بعثت کمال ارادت و نیاز و جان فشانی از حضور فیض گنجور بندگان عالی گیتی بطلب فرزندی
و گاهی بطلب میرزا بطلب می شود و اکثر در بدال و قتال بذات خود کارهای دیرانه و
امورات بهادرانه ظهور می رسد و همیشه بمذبات عمده و عمده های زبده لوای امتیاز
در میان ملازمان می افزاید و سال می و چهارم که کلام روح پدرش از قفس قالب پر وازی کند
آفتاب بطلب را بجای و به منصب پنجمی پادشاهی عزت و اعتبار می یابد و دو سال می و نهم
سه هزار و دویست و هشتاد و سه پانصد و پنجاه و یکم است اطراف او در سه هزار و
می یابد راجه بانالیتی او عزت یافته بجاگیر بنگال و باستانی آذربایجان عزت یافت و در آن
بنحکم راجه حسن تدبیر و زور و تیغ بی دریغ خود بر جای بسیار از ولایت بهائی و غیره دخل
نموده داخل نالک بادشاهی می کند و در سال چهل و چهارم سه هزار و هشتاد و هشت
که عرش آشیانی در آن حین قصد دکن می فرماید و شاهزاده سلطان بصویره اجیر به تنبیه
و انادسوری می یابد راجه بعد از سرداری بنگال و سر فرزند شده محبوب شاهزاده مستقیم
می گردد و بعد از آن وقت در همی آن صوبه بنادیب و مهرز نش بدذاتان بنگال و روانه
می شود قریب شیرپور بانمغان در آویخته شکست داد و در آن مهر که میر عبد الرزاق
مهوری بخشی صوبه بنگال گرفتار شده بالوق و زنجیر بدست می آید بستر از انتظام آن همکات
دل جمعی حاصل ساخته بحضور عرش آشیانی مشرف شده به منصب هفت هزار می
هفت هزار که در آن زمان بیچ امیر عمده زیاده از منصب هزار می مقرر نمی گردید بنگال پس از این
میرزا شاه رخ و میرزا اعظم خان که که نیز بدین مرتبه عزت یافته مدنازی می شود و بعد از فوت
عرش آشیانی دو سال نهم بجاگیری بر گ طیبی همان فانی را و اداع می کند راجه در حکومت خود
طرز روش و اعجاب چشمی بهم می رسد که بادخاوان او بعد از بنجر قبل میدارد و همه فوج او
که هر یک را از آن صوبه و سرداری توان گفت میسر مشاخره بوده است مشهور است
که راجه هزار و پانصد زن داشت و از هر یکی دو پسر یا سه پسر داشت لیکن همه در

زندگی او و دینت و حیات ستیاری سپردن مگر ابرها و سنگ و او هم بسبب کثرت می نوشی بعد از
مرگ پدر و ششایی رحمت طرف عالم بخانی که فقط باید دانست که این مادر و سفارش و دوستی
غریب یافته * قول از صفات کمال ایشان آه * ای از صفات همان صاحبان دولت
* قول صبیح صبح گشته * ای ضمیمه محبت میر میر علی * قول بر خلاف مردم روزگار *
ای بر خلاف مردم دور و ظاهر بر سبب * قول آدم شناسی آه * ای آدم شناسی که
در حق شما منظوم من بود و بر تعیین انجامید * قول به اندازه دریاست * این قول در متن نسخ
مطبوعه غلط طبع شده بجای آن اندازه در باب باید نوشت یعنی اندازه در بابیده افراد
انسانی را * قول میرزائی دنیاوی * مراد از آن دولت مادی دنیا فقط

* تشریح فایده گفته بر آنچه مان سذک تصویر یافته شرائف آه *

باید دانست که این ماریست منضم نصاب و اندرز * قول آلوده بیان آه * یعنی آرایان
نی گند * قول بازی خورده * ای فریب خورده * قول چون شناخت این نسبت آه *
ای شناخت شوق و محبت * قول چهار مرتبه * و آن محبت و عدالت و شجاعت و عفت
است * قول نظر بر حالت خود آه * ای نظر بر حالت عاجزی خود که بر وز قیامت رو خواهد
نمود اندازه در گرد آوری نام یک باشد و در متن نسخ مطبوعه لفظ باشد قبل لفظ یک غلط طبع
شده آرا بده لفظ یک باید نوشت * قول سلوک کردن است آه * ای با آدمیان سلوک
کردن است * قول انجام رسیده باشد * ای از اتمام شما انجام رسیده باشد
* قول از شبیگی خدمت حضور * یعنی از آنجا که او شایستگی خدمت حضور بادشاه دارد
* قول در خدمت آن خدمت آه * ای اخبار آن خدمت حواله شما فرموده * قول و یقین است
در رعایت آه * ای یقین است که نام او در آن عمده بحال خواهند داشت و لفظ از
قبل لفظ کمال و در متن نسخ مطبوعه زاید طبع شده فقط

* تشریح فایده گفته که بت پرده شمس الدین علی الملعوب به حکیم عین المالت الله آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامه ایست که عین الملک شخص ادا داده و تجرد و ترک
تعلق و بیادای شیخ نوشته بود * قوله بعد صوری آه * ای بعد صوری را آتش
افروز آه * قوله در انتظام مهام خود * ای در انتظام مقاصد خود * قوله دل سده
و زمان پر نگار * ای در دل محبت ندارند و بر زبان بسیار اظهار محبت و دوستی
میکنند * قوله و شرح آن را آه * ای شرح شوق و محبت را * قوله یا از نمایه روی *
ای یا انفسدگی دل که بسبب نخل و چاکساری من بهم رسیده * مدارک * جمع مدارک
بجای دریافت * قوله افعال صانع پر کمال آه * ای افعال ایزد تعالی هر چه عجب
حدوث دارد و حدوث آن فایده عدم و جوب است لیکن در نظر با و یک بین عرصه
و جوب آن افعال رفیع تر از دریافت عقل زیرا که موافق عقل و جوب و اقامت
لازم است و اینها خلاف آن حدوث را و جوب لازم شد * قوله آورده اند * ای
شمار آورده اند * قوله نامزدگار میگه خلعت بخرد آه * یعنی و قنیه ازین جهان شمارا طلبند و ران
و تمت در خاطر و هیچ دینی و اراده ندارند * قوله در مقصد تجرد آه * یعنی چون به بهد است از این
تجرد و عزلت بدل شمار نگردد و آفت خوش و خرم بسوی آن باید شناخت درین
هیچ مضائقه نیست لیکن هر اندیشه تجرد که حرف آن و تم و توهم است اگر بخاطر شمار به آفت
مناسب است که باید پیر ناقص من آن را از غریب ای نفس خود دانسته خود را از نکاپی
تعلق و بیادای باید داشت پس در متن سخن مطبوعه قبل لفظ تدبیر بجای یافاد بجای مناسب است
جبارت و میبایست و بجای باید داشت لفظ دانست ظاهر اعطای طبع شده و کاف که بعد
جبارت مناسب است می باید فرد گفته است شده باید نوشت فقط

* تشریح نامه که به حکیم همام مر قوم کشنده این در رد نامه آه *

* ابوالفضل مبارک * ای ابوالفضل ابن مبارک * ر قایق * جمع ر قیقه مبارکی * علامه
الورع * دانای خلایق * قوله این جریان دستان خرد آه * ای مرا عظیم همام از پای ندان

و سوم روزگار سروده باعث احوال و کسالت می شود * قول بطرز محبت آه * محبت
در متن نسخ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن محبت باید نوشت یعنی بلکه آن حکیم همام که در نگاهی
سوید ای خاطر من هم چنان که محبت و محبت در مرتبه خود باشد تمام جلوه گری شود جلوه گر است
* قول ساعی آه * ای هر ساعت از روز من خون مرا می حوش * قول بشکر مقدر *
ای شکری که طاعت و قدرت آن دارد * قول می گوید * ای شکر صحبت می گوید
* قول آخر یص مخرؤم * حرص و طمع کینه همیشه مخروم است فقط
* تشریح نامه که به حکیم همام تحریر یافته گرامی نامه آه *

باید دانست که این نامه بعد صحبت یافتن حکیم همام نگارش یافته * قول آرمه * خط بر و شوریده
باطن * ای بظاهر خوش و در باطن ناخوش به جهت شنیدن خبر بیماری شما * قول چه از راه گداز آه *
از این حایان وجه عجب گری است * قول در رسم و عادت آه * ای در استفسار کیفیت
مزاج شما که رسم و عادت زبانیان است بواسطه کارهای دنیای تغییر می رفت * سهام *
سرگشته و جبران * قول و پد از جهت آه * یعنی وجه عجب گری به جهت آنکه در بین
بیماری شما حال دشمنی و عداوت دوستان شما آشفته و پر تو ظهور داده که لایق گفتن نیست * نمونه *
غریق * قول آنچه مهربانی فرموده آه * ای آنچه شما در تعریف خدا طلبی این غریق دنیا نوشته اند
و در حقیقت آن تعریف خود کرده اند و لفظ دینی بجای دنیا در متن نسخ مطبوعه غلط طبع شده * قول *
و بوی که خود را در فکرم و در نظر بساید * دیو * شیطان * قول این بادیه آه * ای ازین
بادیه خرابیها که عبادت از دنیا است ناقصه آخرت و عاقبت زنده در سبب نم بحال مگر بعد
مردن من که کس استخوان مرا بجانب آخرت رسد * قول امید که هست مردان آه *
ای امید که به عای یکنو گاران عاقبت من غیر متروک باشد * قول فتح الله و برادران او *
باید دانست که این نامه به پسران حکیم موصوف اند فقط

* تشریح نامه که به حکیم همام تحریر یافته حاطر آه *

دانستی است که این نادر در تعزیت بر حکیم او قام باقیه * قول در وصیت * درین قول
 حجت زای بجز از نظایر و ز در متن خود ظهور فرود گذشت شده روز محبت باید نوشت * نام *
 کریم و زاری * قول اگر در ملک مقدم کس نظرت آه * ای اگر بعد شروع حادثه بسر شما
 در نظرت شما که مقتضی مبراست نگاه می اندازم خاطر حقیقت پیرای شما را و در بستان رخسار
 تسلیم سر خوش می بینم پس در آن صورت دل خود را از غم و الم و تعزیت بازی آرام
 زیرا که فستادن مرهم در روز محبت که عبارت از ظهور و بروز کین شماست از کارهای نادانان
 است * نشر * زنده شدن و مراد از آن این جا و زنیات که در آن مردگان زنده
 خواهند شد * قول اگر در حربه آباد آه * یعنی اگر در جای فساد طبیعت شما که باعث جزع و
 فرج است نظری کنم آن پوست بار شتاق روز قیامت را آشفته و پویش در نشاء مصیبت
 برادر حکیم ابوالفتح می یابم که تمامی مذامیر و نگارده آن قائده نمی بخشد * قول هرگاه سالیله
 چنین باشد * یعنی هرگاه هیچ مذمیری ده حادثه برادر شما حکیم ابوالفتح قائده مذامیر باشد پس از
 من نادان چه لایق که شروع در تعزیت حادثه جانگزه محمدنای بسر شما که به نسبت حادثه برادر
 شما بسیار عظمی داده و نمایم * قول آه ارگاه و دلخاه معرفت شد بر سباحت * یعنی
 الحمد لله که آن برادر را معرفت تقدیر و خواهش خدا که لازمه آن مبروشکیبائی است
 و در انجام خوشی گزیده دار و نه غم حاصل است فقط

• نشر به نامده که بقاضی حسن در واقع بر زندهش بجز بر یافته دل دانا آه *

* قول بر دن خدا آه * ای برون خدا بنده را از خود باز ادن آدمی در آخرت بار نمی
 اواز خاکدان دنیا که مرگ عبارت از یکی ازین هر است و از آنجا که همی نفس الامری
 همه امر به نسبت حیات خوار دنیا برتر بلند دارد جای آنست که مرگ بهر شمه آن را مسرت
 افرا شود و اگر مسرت افراشت و غم آرا شود * فرسخ * مقدمه میل و میل چهار هزار
 قدم اشترای احوار * قول بسرو مت این پیش پا افتاده آه * ای بهر بایست حقیقت

مرکب کیش با افتاده و صد فرسخ و در است رسید همیشه به تسلیم و غیره میسر در باشد و
در لفظ و در حرف و بای تکلیفی در متن سخن مطبوعه زاید طبع است * خواص صفت * جمع عامه
باشد و با عذاب و این جامه از آن جا دیده * قول اگر از تمهید با عوام صفت طبعی است *
یعنی اگر از غلبه طبیعت که موجب جرع و بیقرار است در تسلیم و رضا و تقی الاذهان باشد
* طبیعت مرحوم * طبیعت نادان که لایق ترحم است * قول و کجا استند او مخاطب بخیر
نماید * ای کجا استند او طاقت مخاطب در متعین اذکار غم و الم خویش نماید * کمال
مرتب گشیده و مراد از آن این جا و در شوقه

* تشریح نامه که به حسین خان و ادراک صفت حسن خان اوراق یافته الحمد لله آه *

این نامه در جواب نامه است که حسین خان به برادر خود مشهور شکایت و بنا داده ترک
تعلق و بناوی نوشته بود * قول خاطر مشکل پسند * ای خاطر مشکل پسند * قول و شکر
این والا علیه آه * بعد لفظ عظیم لفظ آنکه در متن سخن مطبوعه فرو گذاشته به باید
نوشت یعنی شکر این معنی که درین قحط مردمی طبیعت من صاحب کنجینه شکر است آنکه
همان طبیعت به دوستی خالص قاضی حسن مستعد و کامروای محبت است * قول حسن
الذات * بجای حسن الذات که در متن سخن مطبوعه طبع شده حسن الذات که معنی
نیک تر ذات است باید نوشت * قول آن بزرگ زاده قبیله محسن باطنه آه * یعنی
آن پاک ذات و ستوده صفات که که در ذات و شاق را در و آینه بخش
و دخل نیست با وجود آنکه بدنامی من مشهور است من عاشق شورستان طلب دوستان و
یکو این را دوست و محبت گراست * قول محبت تو دلیل آه * ای از آنجا که مصداق
قول مشهور دل را بدل رهی است محبت از یکجانب و شوار است پس محبت من
دلیل مودت اوست * قول بگذرد * درین قول متن سخن مطبوعه حرف و ال زاید طبع
شده و حرف بگذرد صیغه امر باید نوشت * قول بگذرد ای نبوده و دمی * ای در بخش و ناخوشی از

از تعلقات دنیاوی ظاهر کرده بودی * قوله بر سید قدیر و در سیده اند آه * یعنی هر چه از
 مکرم و ملت دنیا می رسد آن را از تقدیر و خواهش خدا دانسته اند و خود را بنده شایسته
 خلعت طبع را اسواق طبع انگاشته و به شکایت سپیده اند * قوله و انش و الا و فهم
 درست آه * ای دانش والا و فهم درست شمارا که روز غم و زحمت بکار نیاید بکار آید
 لب و لعل یعنی عمرت همچون چراغ و زبر بود است حوادث عیب کردن و حلل بر انگیزن
 بر تقدیر ایزدی دانسته با تهنه بر ایزدی و دوستی با آشتی باید نمود * قوله از سید قدیر گز شده *
 یعنی ازین جا از سید قدیر گز شده بر رسم و عادت کنی کرده تسلی شامی کنم * قوله الحمد لله
 که دوستان آه * ای منت خدای راست که دوستان گاهنده دشمن دارد که امیران و
 نوکران روزگار بران دوستان حسدی کند و از ذخیره حسد خودشان دم خوش نمی زند
 و همیشه در رنج جانفکاه حسدی مانند دمای ذخیره دشمنی نسخه مطبوعه لفظ زر غلط شده * قوله
حکم آموزگار است * یعنی دانای تجربه گاه است * قوله جانوس الدوانی * لفظ دوانی
 در متن نسخه مطبوعه ظاهر از اید طبع شده بجای آن عبارت بای حکیم با لفظ جانوس باید نوشت * قوله
فرام آورده * درین قول متن نسخه مطبوعه در آخر لفظ آورده در عبارت بای نسخه فرو گزیده است
 شده باید نوشت * قوله آنکه جمعی از دنیا داران آه * ای آنکه جمعی از دنیا داران از ترک
 حکیم ابو الفتح و امیر فتح ابیه شکایت کرده خنده زهر آلود نموده اند و آن برادر این مقدمه را بطرز
 اظهار رنج و ملال نوشته اند ازین جهت در این امر اظهارش دی نمی کنم و الا اگر بنور و تامل
 درین امر غرض نمایند که آنکه و ده بدقت امروز با خود آن می کنند که هیچ دشمن یا آنها
 کنند زیرا که من عوض این بخوبی خواهم گرفت پس درین وجعت اوقاتی که بگذرد این
 گروه ندانست مرده بگذرد و این جمله خرمه و آنکه جمعی از دنیا داران است * آهین رباه *
سپاسی است که آهین را بخود بجزب کند و عرب آنرا امتحان طیس گویند * قوله آهین رباه
بجزب محبت کند و حرف * یعنی کشش محبت مرا به گفتگوی در آورده فقط

بشرف نامه که به پسرش و صفای آملی ارقام یافته الله بس آه *

باید دانست که میرزا که در اکثر علوم نامزد واقف بوده است و از کتب درسیه متداوله در ایران زمین فراغت حاصل می کند و مشی علم تصوف بر بن کمال بهم می رسد و الحاق و زنده قرار بد آن آفرینش داده ادعای نبوت اوست می کند و هر شی را اله می گوید و می گویند و قیام بر او الا من عرّش آشیانی داخل می شود و بقیه صلح کل را شاد و جاده موافقت را وسیع دید و طبیعت حاکم وقت مایل بد انجانب یافت که هر کس از کرده مختلف المذاهب و مذاهب الشارب بر شارع عام صلح کل سلوک نماید از دلالت آرزو باسلام آسانه دولت نشانه کامیاب گشته بغایت منصب و جایگزین طوطا با نظار خدمتانی می گردد و در سال سی ام سده هجری وفود و صد بعد انتقال میرزا محمد حکیم برادر علانی عرّش آشیانی که حکومت کابل علم خود صریح می افراشت و بس از انضمام آن ولایت بمالک محروسه میر به منصب امینی و صدارت آن صوبه صریح عزت و حریت می اندوزد و در سال سی و هشتم هجری وزارت جنگ و بهاء و دیگر چهار خدمات آنجا مثل خلیفگی و امینی و صدارت و قضا بر پایه اعتبار رتبی می نماید و پسر بهای جایگزین گشته بمولان که شصت و یکمین واقع است مغفرت می گردد و گویند در آخر بر تیره سیه مرادی رسیده بود که یکایک کارگران کارخانه قد و قفرا ملش با اختیار موکل اصل حواله نمودند و در نصیر مولان مردمان دفن کردند فقط باید دانست که و قیام خبر کثرت خلوت کزینی بر ملا که به سبع مشی رسید نابراین این نامه منضمین ترخیص و تخریس میر بطرف انجام امور خلافت تخریر نموده * تو که بر زمین مایه دانی آمده آه * ای بهیگی است من مهر و منت بر آنست که اولاً شایر نعت تمام بطرف تعلقات دنیاوی متوجه شد بر آرد امور خلافت را از یب و زینت جمال خود گردانند و به از آن روزی چند خلوت و عبادت بستانند * تو که نامروز که طایسان تجرد آه * یعنی تا این زمان که شایان جاگیر و بی تعان بودید اگر چه کثرتی در عبادات جمعیتی و

یعنی خاطر ناراض حاصل بود اما همان کثرت و جمعیت بسبب عدم برادران و خلائق ازان خلائق را
 و رشوه آرزو و آزار ده بود اکنون که در لباس غلبه خود را دور آورده جلوتی و ظهوری را
 فرموده اید مناسب که نزول ملاحظه کنید که کثرت خلوت است و در نظر
 بناورده معمولی خلوت را عرفیه جهت آرایش و درستی امورات دنیا دانسته
 سرانجام کارهای خلائق بدستور انظام معنی که شما عادت آن غریبی و ادره نمائید و این
 سرانجام منجمد در این است که شما خلوت خود را که مقتضی رحم و خلوت است بر کار داشته
 و در خود منتهیات روزگار بر سر پرده و خرج و آمدنی خود در پادشاهی و در کار معاینه
 کشیده و در منتهی نقطه قبل لفظ که است لفظ خلوتی بجای خلوتی خلط طبع شده فتنه

در شرح نامه یکده پیر شریف آملی رقام یا فتنه خاطر آه *

* قوله خاطر هیچ نرو و یا آه * یعنی خاطر من از طرفت و بناورده خیزد و در دست من شریف
 بایسته است و در من نمیگویم یک لفظ یک کثرت که آنرا یک باید نمود * علم صورت ده
 دنیا * قوله هنوز در خلوت منتهی آه * ای اندک شای شکار ادر خلوت منتهی بعد از
 خلای سلیمه انجام امور دنیاوی از نظر حال آن پوشیده و ابراد * قوله سرگرم خوانند
 یعنی به پرداختن معاملات و نیادی و غیره سرگرم خواهند بود * بت * چادر و این جا مراد
 از آن حجاب و مانع * قوله میرحسبی را حسن خدمت آه * ای میرحسبی و اگر صاحب
 و کار برد از سلیمه شمار شماست حسن خدمت او بسبب مدح و ثنای شما و ادر غرور
 بناورده و مانع انجام امورات دنیاوی او شود * قوله اول پایه املیت و بر خود داری
 از صحبت برگزیده آه * یعنی اول املیت شما و فتنه از صحبت شما برگزیده خاطر من همیشه
 آنست که موارد از خود بشیرم را اجایم باشد که در باز است با داشته بکار آید فقط

در شرح نامه یکده پیر شریف آملی رقام یا فتنه عیبارت آه *

باید دانست که این نامه هم در ماده اینکه اکثر توجه بجانب سرانجام امور دنیا بایستد و کمتر

نظرت عزلت و خلوت به العجب باید بود تحریر یافته * قول ظاهر آراسه * درین قول
 لفظ آراسه معنی شود مطبوعه خالصه طبع شده بجای آن آراسگی باید نوشت * قول از
آسمان نظرت گامه حاکمان آه * یعنی هر چند صربش از آسمان نظرت کارکنان
 قضا و قدر آن چنان کار خلایق ساخته و پرداخته اند که آن کار عیب کنده هر کار ظاهر
 برستان و تجربه کار این دنیا دارند آن آمد لیکن امروزه مراد و مستی میرشدیف نام کور
 خطر است زیرا که امروزه مراد باشد که اگر افتاده باشد با نظرت و اخلاقات * قول باندازه
هزارم حصه آه * ای مقدار یک حصه از هزار حصه سبکی و خوبی خود را در ملائمت با اخوان
 زمان و در دیگر کار دیگر خواهند داشت * قول چون طیلان صورت آوای بردوش
آه * ای چون از مدت دور از طیلان سرانجام امور و نیاید و دشواری شامه آید آمده است
 لهذا مناسب آنکه از علم خود به تجربه و عمل مایل شده بگو شش تمام خود را از بهترین کرده
 کارکنان گردانیده چنانچه در نامه حارث بن بهرام * قول خروج * این قول در معنی شود مطبوعه خالصه
 طبع شده بجای آن خرج باید نوشت * قول سبزمرا نه نموده آه * ای دخل و خرج خود را
 خوب دریافته * قول هم منارِب و هم منارِب باشم * یعنی مرا آن قدر فرصت نیست که
 بر بی عمل خود بسبب اطلاع شما و هم معاتب کرده شده باشم و هم با اطلاع بی عملی شما را عتاب
 کنده باشم * قول خوشش نماید بود * ای خوش نمایند باید بود * قول به سخنان ششیت که
بی مشورت یک زانی آه * درین قول به معنی شود مطبوعه حرف برزاید و لفظ ششیت و لفظ
 بی غلط طبع شده بجای ششیت شغب که بعضی اصلاح کردن است و بجای بی باید نوشت یعنی
 همیشه قوت قضی را سخنان اصلاح که با مشورت یک زانی شما حاصل است در شورش
 و منارِب ساختن باشد * کور نش * و زده شش و تعلیم فقط

یعنی از مردمان عالی فطرت و خاقانیت * نشیب آباد ظاهر * دنیا * قول نامه مراتب * این جا
مراد از آن مردود عالم * قول اول ظاهر هر یک باطن آه * درین قول به معنی نسو مطبوعه
لفظ از این طبع شده و ظاهر معنی دنیا و باطن به معنی معنی است * سوانح کوئیه * حوادث
و نساوی * قول سرور بر ک - کمتر شده * ای همان لطاف و نیاز کمتر شده * قول نیاز مندی
طایبان آه * باید دانست که این قفزه در دفع و در سفارش امید واری که میر حریف برای او
سفارش شش شش نوشته بود و تحریر یافته یعنی از آنجا که نیاز مندی و اظهار احتیاج بر و شش
کمال خاکساری و خجسته و بیایان و امید و ایمان معیوب و ناستوده بوده پس شمار
که امروز ملازم پادشاه رسید و بنده ای بود و حرص فراوان بطریق اولی از اظهار چنین
نیاز مندی محتجب بودن و مهر خاموشی بر زبان مردوم عیب جز نهادن مناسب است فقط

۹۱
* تشریح نامه که به میر شریف آملی تحریر یافته الله تعالی آه *

این نامه در باب ترخیص میر طرف تعلی و دنیاوی متنسین نصایح و مواعظ و بر یافته * کارهای
دینی * مثل ساز و روزه و ورود و طایف است * قول طرز مرآه * یعنی طرز
مرا که هم خلوط نویسی و آن خلقی من است شاکان را صرف در حق من خلایط طبیعت خود بر و
در عمل می آید * قول این باطل در حقیقت آه * درین قول به معنی نسو مطبوعه لفظ حقیقت
عاطط طبع شده بجای آن لفظ حقیقتیان باید نوشت یعنی هرگاه من در زمره دوستان حقیقتیان
ضمیمه شمایم یکی در دل می گذرم مرا هم با سال نامه دکت بهجت می بخشد * قول یا قاید اقبال
رهتونی آه * یعنی یاد قیامه که اقبال رهتونی شامی فرماید آن وقت به راه لقمه من حقیقت
رسیده با من از اخلاص و حقیقت سخن می کند * بالراسس * ای بسر و چشم فقط

۹۲
* تشریح نامه که به میر شریف سرحدی نگارش یافته بر آه *

* قول استه عانوده آه * یعنی برادر دینی استه عانوده که تصحیحی چند که در محکام بدائی ناصح او
باشد * ساده لوحان * احمقان * قول نامه از وی مراتب سخن شناسی آه * ای چون کنی من

با کسی است که با هر دو واقف و قدر دان مرادش نمی شناسی شده و طالبی دین و دنیا نبوده
 طالب آخری شده و در باز آوردن زنگار کجی خوب و سده را خریدی کنه و کنی نامیده و ناهش را
 فروخت و دوری نماید . تولد کرد از خود را آه . وی قبل و کوه را خود را بسبب کمال
 تبع و زشتی آن چون گویم که قابل گفتن نیست . مداخذه سستی کردن . تولد اول
 شورش . یعنی اول فساد و خرابی . تولد در نصیحت آن . ای در تحقیق صحت و حلت
 آن سستی و غفلت کردند . تدای روی عینی . طعناهای ناقصه . تدای ناگوار و وحان
 . مثل صحبت بد و کنی ناقص که موثر در مزاج آدمی شود . تولد گمته چند در لقمه حلال . ای بجهت
 در بیان لقمه حلال . تولد قوی که بوسیله آن قوت . در بین قول لفظ قوت اول و ا
 به نشاید و او که معنی زور است و نانی را بدوی شده بد که بعضی قه است باید خواند . تولد
 ازین پایه حال سایر مختصر آه . ای از دریافت حال بد که در حال سیر اهل حرفه و کسب
 دریافت توان نمود و قطع نظر ازین خلاصه معاینه که گفته آمد به مینه و چشم خود مشاهده کنید که
 نخستین معاینه مسبابی عوض کردن جان بهانی است و بر همین قیاس دیگر حال مردمان غرض
 آلود است . تولد خود را آه * قبل لفظ خود را و عاقله و در متن نسخه مطبوعه فرو گز است
 شده باید نوشت . تولد از گلستان بنام گلستان . گلستان گنای از حلال و خارستان گنای
 از حرام . تولد از اراد * در بین قول حرف و ای جمله به متن نسخه مطبوعه زاید طبع شده صرف
 افراد باید نوشت . تولد که گوران خود خواه * این جمله مبتدا است و خبر این لفظ بسیار
 است . خاص تر شده * آب و آتش و خاک و باد که ضد یکدیگر اند . متر *
 پوشیده . تولد به مناسبات معنوی و مرابطات قوی آه * ای به حسب مصالح معنوی و
 اسباب قوی یکی و از دیگر آن گروه می گردانند و او را حاکم و غالب آن گروه می سازد و در حرت
 دال در لفظ زاید به متن نسخه مطبوعه فرو گز است شده . وحدت قهری . وحدتی که بهر زور
 وجود گیرد . تولد بادش معنی آه * ای هم چنان که او را بادشاه دنیا کرده بادشاه حقیقت و

حقیقت و آخرت نیز اورای گردانید باینکه او را در دنیا شقی و پر بیخکار و مائل بطرف
 روح امور دنیوی می سازد * قول ماوراء دان * درین قول برین نحو مطبوعه لفظ دانی
 عطف شده بجای آن ذال محرف ذال مجرورای فوقانی باید نوشت و این لفظ را بجای وحدت
 باید خواند * نقشه * استوار و محکم * قول حق نگاہ است آه * ای حق نگاہ است همان املک
 ناگزیر * شوکت کبری * شوکت هردو جهان * قول در گرد و عالت آه * ای موقوف
 بر عالت و جبره اند * سدر منی * بحر می و طمانیکه باعث حفظ بهر جهان باشد * مقبول *
 درست و طایر * قول بس ترا که در انجمن تعین آه * این اشاره بطرف میراث
 الیه است * حکمت پروردان بانظر * و اما بان کامل * قول وصول حقیقی باو می
منافع دنیوی * ای وصول منافع دنیوی حقیقی باو * خیریت ذات * درستی نفس
 و صحت بدن * ملکات فاضله * عالت و شجاعت و حکمت و عفت * عالت رابع *
 این علت مرکب از چهار چیز است * قول از اسباب انعام * ای از این
 تعین گشته شکر و حمد و برادر کارهای خلایق بر آرد * قول بس از آنکه آه * ای پس
 از آن که شکر و حمد و ثواب کرده شود و شخصی ستم و هوس بیار لائق نیابت تو کنی و قویع
قور و قصور سیرانجام تعلی و کام قوانمود بدست اقد اگر آرزوی تجدد کنی مبارکت باد
 * والی کل * بر از آن بادشاه * قول در طریق تعلی آه * ای چنانکه در تجدیدیت
 درست و جبره عبادت است هم چنان در طریق دیاداری سوای درستی نیست که
 آن هم در تجدید و هم در تعلیق مشارکت دارد و بدون آن هر دو ناقص و ضائع اند خلاصه
 راه تجدد که چهار است از برادر کار حقایق و غفلت و دیادیت است نیز عبادت است
 * قول بس از نصیحت نیست آه * ای پس از درستی نیست و در تعلی که آن عبادت
 از انعام جانیان است و خود را از بدکاران بادشاه دانستن و گردانیدن بر غفلتی
 که از اتفاقات درین تعلی واقع شود عین عبادت است بسیار باهوش و فکر باید بود

و هرگز دست و عیب دنیا و دنیا داران نباید کرد زیرا که عادات و اخلاق زشت و
 ریاسیده آن نزد بزرگان ناستوده است نه این دنیا ناستوده است و حرف داد
 قبل لفظ ناستوده و لفظ آن بعد لفظ بسندیده در معنی نحوه مطبوعه زاید طبع شده * بهین *
 بهتر * ستوه * نوع نوع * توله به نیاز مندی و شکستگی مصاحب بود * یعنی همواره
 عاجزی و شکستگی نفس خود را اختیار ننوده * توله در دفع ازاله * درین قول
بهین نحوه مطبوعه و او عاقله بعد لفظ دفع فرو گذاشت شده باید نوشت * ملکات و دیر
مشکله * اول جانب افراط حکمت که آن را سندیده گویند و معنی آن فکر بسیار و گریزی
 است دیگر جانب تفريط حکمت که آن را ایل گویند و معنی آن نگاه نکردن فکر بقصد است
 سیوم طرف افراط شجاعت و آن را تور گویند و معنی آن اقدام بر مهاکم که فهم و دانش
 آن را ایکونه بنده اردو چهارم طرف تفريط شجاعت که آن را تور گویند و آن تور خوف از
 خیزش که تور از آن تور باشد پنجم جانب افراط عفت و آن را سندیده گویند و معنی آن رغبت
 نفس بشهوات زیاده از حد را استحسان ششم جانب تفريط عفت و آن را سندیده نفس
 گویند و معنی آن نفس از حرکت و تلاشی لذات ضروری که شرع و عقل آن را ایک و
 جایز شمرده باشد سببی و زود از روی اختیار نه از روی خلقت هفتم جانب افراط عدالت
 و آن را ظلم گویند و معنی آن تعصبات و حقوق مردم و اموال ایشان سندیده جانب تفريط
 عدالت و آن را ظلم گویند و معنی آن تایم کردن ظالم است بر ظلم و انشاید او را انچه مشتی
او باشد بطریق عدالت * احصاء * ضائع کردن * موم * ملاست کرده شده * تجدان
فرستند * کوشش کنندگان بلند طبع و کنه ذهن * کستند آن فرستند * حاجیان استند اد
گوشه نشین * توله آرزو دان * درین قول به معنی نحوه مطبوعه لفظ آرزو زاید طبع شده حک
 باید نمود * باجت * سینه کردن * توله دمی را در ملاطفت * درین چهار ت
معنی نحوه مطبوعه یک لفظ را بعد لفظ و زاید طبع شده * توله قدر دانی و حیثی آه *

و حسن
معا

قبل لفظ قد دانی و او عاطفه در متن نسخه مطبوعه فرو گذاشت شده بنی و قدر دانی و حی شمای
مردمان عادت و معمول خود کردان • مطابقه • خوش طبعی و منزل • قول برهنه اول مرتبه
درین قول لفظ اول بجای اقل در متن نسخه مطبوعه غلط طبع شده اقل باید نوشت • قول بلخ و ش •
و درین قول لفظ بلخ بجای تلخ در متن نسخه مطبوعه غلط طبع شده • قول کفایت آن شود •
بنی دود کتیده و با که کتیده آن گناه خوش آمد شود • قول از دل های آگاه است خواه •
بنی از دل های درویشان و عارفان و عابدان خواه • قول یادداشتی نویس • بنی
فهرست مقدمات در و باری آن نویس • عاطف قوی • عاطف امیر و نوکر • داسن شب •
اخر شب • قول از توصیفی گیر آه • بنی ترانای خرو و خیر شهر • قول کیفیت محو
آه • بنی بکیف و نشسته او را محو • قول از جای مرد • بنی بی صبر و بی قرار مشو • قول
هرگز چون عار آه • بنی هرگز مانند عوام الناس نسبت حوادث بطرف آسمان و زمانه
و طالع مکن هر چه دان از افعال و اقوال نیست و قبیح خود دان فقط

۹۳
* تشریح نامه که به پیشور و فاصه ملحق ارقام یافته الله آه *

• دید • دانش • قول به گفته باشم آه • بنی از رخ و الم خود هیچ گفته باشم زیرا که
در صورتیکه بنام فرادانی مردان خدائی اشمال شمار عاظم بسیار گران بود و درین وقت
فقدان مردان قیاس کنید که غم دالم بدانی شده و مرتبه خواهد شد • قول اگر آهنگ سفر
ملک نسیم بودی آه • بنی اگر قصد آهنگ ملک بنیاد آخرت مرا بودی کار مرا
بسیار دشوار است

۹۴
* تشریح نامه که به جهان لورد آگهی طلب شایع حسن موصی ارقام یافته شد • بن آه •
* موصل • نام شهریت که هر که در آن شهر مقام کند فوت خود زیاده یابد • قول در خاطر
جا دارد • ای در خاطر من جا دارد • قول هرگاه طبیعت از پایه دور یابست آه • بنی هرگاه
طبیعت من از عقل و فهم جدا شود همان صحبت صوری شمای گردد • قول و آنکه اسیر خاص

سفر آه . یعنی آنکه شایسته رخصت سفر و صل و وطن خود فرزند ملاقات خویشان و عزیزان
خود می فرماید اگر چه درین امر بحسب اقتضای بشریت نیز در ایام و در شمار عقل خودی
مقبول در باب طلب رخصت بدست من نمی افتد . * آبای معنوی * پدران حقیقی که عبارت
از استادان است . آبای عنبر می . پدران مجازی که آبا و اجدادند . * قول بگمای
تو در ای . ای یکی و یکجا در طلب استادان هر که فرض وقت است زحمت کشیدی که حالا
جست و جوی ملاقات پدران مجازی که از قسم فاضل ایست می نمای فقط

۹۵
* تشریح نامه که بخدا شناس شیخ علی الدین ولد شیخ محمد غوث ارفام باوخته شمع آه *
* مصدی . کارکن * * قول بآن آه * یعنی بآن نوشته ننهد . * قول قبل از زمان مقدم آه *
ای قبل از جدائی مقدم . * قول غیبت نشدی . درین قول به من سخن مطوعه لفظ در قبل
لفظ غیبت فرو گشته باشد . باید نوشت * مبلغ * جای رسیدن . * قول اگر بمبلغ علم خود .
یعنی اگر بحسب مرتبه و مقدمه علم خود . منشی * پیدا شوند . * قول اگر از اخبار قبض خاطر آه .
یعنی اگر از اخبار قبض و رنجیدگی خاطر خود که همان قبض و رنجیدگی بحسب تحصیل کمال است .
علوم را می نماید و ظهور آن قبض در اکثر آدمیان پیدا شوند . از فوت سعادت است
صاحبان کمال و امسرت رسام هر اینه بهتر از آن است که باللاع انساب خاطر نادان خود که
همان انساب و اکثر اوقات پیدا شده از امور است مالا بق چند است که نزد عقل آن
امور است مالا بق خوشی نیست عاقلان را مایل گردانم فقط

۹۶
* تشریح نامه که به خضر خان تحریر یافته ایزد قوا نا آه *

باید دانست که خان موصوف از نسل فرما و ایام ملک آن است صاحب طبقات اکبری
می گوید که این اکس انبث آن کاشنریه ده زمانیکه خدمت جنت آشیانی قاضی گردیده تعظیم و
تکریم لوازم خاطر داری او به ظهور می رسد و بشر امت نسب و حسب آراسته و پیراسته
است ازین مبرشرف مصاهرت خاندان تمویذیه منحصر شده که بدین یکم همشیره جنت

جست آشنایی بقعه نکاح اودور می آورند و ظن مشایخ الیه برکات چنین نسبت بزرگم را نیاید
امیرالامرائی ترقی می نماید چون عرض آشنایی و برابندی جالس بدین قهر و فساد استیلائی
از پنجاب علم نهضت نظر من و دلی بر می افرازدند خان موصوف را برای اتمام صورت پنجاب
می گذارند و مدافع سلطان کند که مدعی مملکت هند و سنان بوده است سپه دغان و الاثان
می فرمایند و دران زمان سلطان کند که قوی است فساد و هیول اغیبت شگرت دانسته لشکری
با خود جمع کرده و از کوهستان برآمده در پنجاب سریشورش برآورد خان و الاگوهر حاجی محمد خان
شیانی را به حفاظت لاهور برگماشته خود بدفع او متوجه می گردد و بعد از ان حسب آرزویش بهار و حدود
آن در جاگیر او ترمز می شود و بیست و هفتم رمضان سنه نهصد و شصت و چهار بان طرف می رود
و پس از دو سال در آنجا لباس حیات کسب و ازین جدا می کند * تو که لیکن چون شناسائی
تخریب آه * درین قول بهین سخن مطوع شناسائی غلط طبع شده بجای آن شناسائی باید نوشت یعنی
چون شناسائی و دریافت خود تخریب آه میخیزد و لحنی و مردم شناسائی و علم قیاد
و رززش کرده ام بلیه ان ام کی از مودگی من برای اعتبار لایق است * بر بستان * جمع
بریت قانون و دستور العمل * تو که یو که باین گزین بروش * یعنی بود که باین اطلاع و
آگاهی خیریت عاقبت و بهودی آخرت من چهار افروز د

تفسیر این نامه که به حضور خان تعزیر یافته آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامه است که حضرت خان از مقام جنگ گاه که بطرف دکن بود متضمن اظهار
دری و برای شکر خود اولاً و بعد از ان اطلاع ظهور ایمنی از طرف دشمنان و انباء ضعف مزاج خود
فرستاده بود * تو که از ریگه زهرهای خوش * یعنی بسبب شنیدن خبر درمی و برمی شکر شما که بحمت
ای از غمی شکر و بدستگیری شمار و نموده * تو که دوستی مزاج * درین قول لفظ دوستی بهین سزا
مطابق غلط طبع شده بجای آن درستی باید نوشت * تو که درین ساعت * ای درین جنگ و محاربه
* تو که از نوشتهای بد گاه متدلس آه * یعنی از آنجا که حضور پناه شد و در ماده حسن سببگی

و آرموده کاری شما بیاخته زیاده از حد نموده بودم بنابر آن با تفصیل از نوشتنهای که مشیر ما اتفاق
 سرداران شکر و اظهار عجز خود و همین ممر که بدرگاه شاهی فرستاده بودند شرحیده هستم
 * تولد اصلا این باب آه * یعنی احلا این نوشته بان سعادت کاموافق نمی آید * تولد اگر آنصورت
نمیداد آه * یعنی اگر مصورت انشلام شکر از شما به ظهور رسد فکر بامان خود و درین جا ننماید
 و خوشه گویان که همراه شما اند نیز برای آسایش خویش درین امر ادعای شوند و در متن خود
 مطبوعه بجای بشوند نشوند غلط طبع شده * آردو * شکرگاه * مانگ * نام جامی

۹۸ * تشریح نامه که به حضور خان بحر دیو یافته *

این نامه در باب ترغیب ارسال عرایض و غیره بعد فوت حکیم بهرام نوشته شده روز به روز
 بهتر * تولد در هر دو کار و زیاده خواهد بود * یعنی در هر دو کار که یکی پاسانی یک جهت خود و دیگری تلاش نیکان
 و همه نیکان خود است هر دو بهتر کامل خواهد بود * تولد این مقدم * این اشاره بطرف خضر خان است فقط
 * تشریح نامه که به سعادت صاحب میر فوام احلا این شکر دارا قام یافته *

* مشتق آه تحصیل و اد و لفظ نویسه بعد لفظ تمهید و در متن خود مطبوعه زیاده طبع شده * تولد فطرت بلند آه *
 ای فطرت بلند خود را در مشغول و آلاش امور دنیوی خجالت زده می یابم
 * تولد بیست و نه گوی آری گفته باشم آه * ای در صورتیکه از جبره خلوت خود آمده پیش بادش
 به استغفار بادش و در اختیار امور دنیاوی آری و بلی گفته باشم پس نامرد نیستم که باز
 خلافت آن راه عزت و مجر دگام مقصود من است پیش گیرم * تولد ترا که از خانواده آه *
 یعنی هرگاه که حال من چنین است پس ترا که چنین صفات ستوده موصوف هستی محرم ورود و دل
 سخته بده حال خود نوشتم * تولد آن محال صالح بسیار ادعای * این قول و ابوالی انصاف است
 باید خواند یعنی در آبادی آن محال که در آن بعد از تردد بسیار ادعای قابل زراعت نمیشود
 خواهد شد و در رقابت و عیان نمودن و رقابت و طایبای خوار و ذلیل که از جهاد برندی * تولد از حسن
حالی یا سافل * درین قول حرف بیا به متن خود مطبوعه غلط طبع شده بجای آن تا باید نوشت یعنی *

از جنس عالی تا ادنی * قول گذر ایضاً ام * یعنی علم و ادب است از ام * قول اهتمام بر و و *
در رد و دون نئی در سبب نسخ مطبوعه خط طبع شده صرف و دبا بد نوشت *
والله اعلم بالصواب و ایضاً المربع و الثابت * نیت * الهی تو گردنی بفضائل تمام * همیش کن پسندیده خاص و هم *
بفضل الله تعالی دوم محرم الحرام سنه ۱۲۴۸ هجری مقدس از مآلیت نسخ مرآة الضمائر شرح دود و فقره علای
فراغت دست و او قطعه تاریخ در اهتمام نایب نسخ مذکور از خواجہ نجف علی * قطع مولوی اعلم سرزد شرح
علای که انجیز سبائی از دوا بر دین دوم شده * جویدم کمر به و ازیش جواب سال او گفتم بنام ایزد چه جاد و
شرح علای را علم شده و بنده و ذکره تبارخ شانزدهم شهر شوال سنه ۱۲۴۹ هجری مطابق بیست و ششم فروردی
سنه ۱۸۳۳ عیسوی نسخ مسطور در مطبع مولوی بدر علی واقع بلده کلکته تقالسب طبع و آراء و باید دانست
که هر نسخ مرآة الضمائر که بی مهر و دستخط محمد اعلم باشد مال و زدیست کسی بخیرد اسی آن جرأت نماید و نکلا

صفحه	سطر	خط	صحیح	صفحه	سطر	خط	صحیح
۵	۵	برنج	برنج	۱۴	۳	نشت	نشت
۶	۶	نفع کرده	مستفیع	۱۲	۳	توزیع	توزیع
۷	۲	طایفه	طایفه	۱۳	۴	غره	غره
۸	۷	ویدانی	ویدانی	ایضا	۱۳	موافر	موافر
۹	۶	ویران	ویران	ایضا	۱۳	موااا	موااا
۱۰	۷	کوکب	کوکب	ایضا	۱۳	مستکارا	مستکارا
۱۱	۷	افق	افق	ایضا	۱۹	کستین	کستین
۱۲	۱۲	حصص	حصص	ایضا	۲۱	پوشیده	پوشیده
ایضا	۱۳	یا اعد	یا اعد	۱۵	۱۷	لنقم	لنقم
ایضا	۱۳	تلاطم	تلاطم	۱۸	۵	نسب	نسب
ایضا	۱۹	ار و طانی	ار و طانی	۱۹	۱۴	اباب	اباب

صفحه	سطر	فاصله	مصحح	صفحه	سطر	فاصله	مصحح
۱۹	۱۲	ایاب	ارباب	۳۹	۲۰	خرید گانه	خرید کننده گانه
۲۱	۱۵	والا	قول والا	۵۰	۸	فناج	فناج
۲۳	۲۰	آیند	آید	۵۶	۳	متن	نیتن
۲۳	۱۷	بهر	بر	۵۸	۳	کرادر	کودار
۲۵	۵	ودر قید	وآزاد قید	۶۰	۱۰	بیت	بیب
ایضا	۱۳	تجارت	تجارب	۶۰	۱۱	می فرماید	می فرماید
۲۷	۱۷	کلب	کلب	۶۰	۱۳	نامه	یاد
۲۸	۶	دقاع	بد داغ	۶۵	۱	حرف	و حرف
۳۸	۱۸	جربی	جربی	۶۷	۹	شوم	شم
۴۱	۱	بدرگاه	بدرگاه	۶۷	۱۵	دور	دور
ایضا	۱	فرستاده	فرستاده بود	۷۸	۱۵	دور	دور
۳۰	۱۰	نامه بخانمان	نشیج	۸۳	۱۵	نهمه	نهمه
۳۰	۱۹	مستنی	نامه گویا خانمان عزیز یافته مستنی	۸۴	۶	باز	با
۳۱	۲	اقامی	اقامی	۸۵	۵	مقد	مقدس
۳۸	۱۹	یش	شن	۱۰۲	۱	جراوت	جرات
۳۹	۱۷	خود را	خود را	۱۱۳		عالم آراجمت	عالم آراجمت
۴۵	۱۶	چین	چین	۱۱۳	۷	است پس	است پس
ایضا	۱۴	رو	ور	۱۱۳	۱۱	معدی	معدی
۴۶	۶	بر صد اق	بر صد اق	۱۱۵	۷	معدرت	باب رفع
۴۸	۳	باید	باید	۱۱۵	۲۱	بطرف مطالعه	بطرف مطالعه

نسخه	سطر	خط	صحیح	مصحح	مصحح	خط	صحیح
۱۱۶	۶	ما یوش نا	ما یوش اورانا	۱۳۱	۷	هر چند عیب	هر چند ظاهر عیب
۱۱۶	۷	می ناید	می داید	۱۳۳	۱۸	و فی	فی
۱۲۳	۱۷	عیت	عجب	۱۳۴	۱۳	و و من	و و من
۱۲۳	۱۰	روز بهان	روز بهان	۱۳۵	۵	و چون	چون
۱۲۴	۲۱	تعدانی	تعدروانی	۱۳۶	۲۱	جمعی و	و جمعی
۱۲۸	۲	بیکت	بیکات	۱۳۸	۱۳	مم سائب و مم سائب	مم سائب و مم سائب
						مم سائب و مم سائب	مم سائب و مم سائب



